



هو الموحود والمشتهود وهو الخلد والحمد والجمود فجمع مع انساب الوجود والصالحين
 والسلام من الله الودود ومن الملكة والاسان بعد الهمال والعزود على
 الانساء والمهلين خصوصاً على الذي لا اله الا هو المسعود وهو كان منادى
 من الطير والماء لمتعود وعلى اله واحديته الذي كلوا احد منهم عبد الله
 مطهر عن لوت الامام والكوود فليد في سائرهم عما يريد الله ليدرس
 عسكر الرجس اجل الناس ويطير ركنهم طير من المعاصي والعود وعلى المحامد
 الذين قال الله عز وجل في صلحهم محمد رسول الله والذين معه اسنان على
 الكفار وان كانوا من اناهم والحدود رجما عليهم بالسفقت كما احتجاف
 الاحمد ودرهمهم كعاسم الالاسون من الصمود يحسن النعام والتمجود
 للعادة لشعرون النور والوجود شعرون وصلا من الله وهو ما بالانساء العزود
 منها هم في جوهرهم من اقر السمود فمن عاداهم وآداهم كالسبعة السبعة

و الرضا الهجره فالتقى في حضرة الديود وبينه بين الحق باب مسل وود و حجاب
 همد وود و الوجل ذلك خليف عليه من سوء الخاتمة حتى يموت موت
 المراد والمراد وود لغو ذبا لله من هذا الحسد والحسود اللهم صل وسلم
 على انبياءك واوليائك واصفيائك بغير الحساب والحسد اما بعد
 پس ميگويد بنده نیاز آگین کریم الدین شنبه الله تعالى على الصدق واليقين که ازین جا
 چیز ثالث از کتاب اشارات فریدی المعروف بمقائیس البحاس که مشتمل است بر عبارات
 لطیفه و اشارات شریفه از تفویضات حقائق و عارفان کلمات و قائلان توحید و عرفان و حالات و درونی
 و وجدان شیخ کامل کمال قدر و قائمین بوضوح وجود اسوه مشاهدین بشهود حق
 در هر موجود مجلی جمال ذات مطلق منتهی کمال اسما و وصفات حق شیع و قائلان تا سوت شمع
 حقائق ملکوتی محط اسرار جبروت مبسط انوار لا هوت و تناسع عارفین مقتدا می محققین
 رحمت اللعین فرید و تجرید و تقریر سیدنا و شیخنا و مرشدنا و مولانا حضور حضرت خواجہ
 غلام فرید ایقاه الله تعالى لبقائه و نفعنا و ایاکم ببقائه اللهم . . . بارک علی سیدنا و شیخنا و
 مرشدنا و مولانا و علی آله و اولاده الفخام و علی اخفاده و اصحابه العظام و علی اجدادہ
 و اتباعہ الکرام . . . نوشته آمد توفیق الله الاتمید و الاختتام مقبوس اول بوقت
 پیاشت رزد و شنبه بتاریخ چهارم از جمادی الاولی سال مینوه عدد و چهارم هجری
 المقدس و ولبت پایربوس و زیارت حضور اقدس که عیادت و سعادت و بهتر ازین نیست
 میسر در صفه شرقی بر آستانه روضه مقدسه در کوٹ شریف مجلس دوم از عمر مبارک
 حضور حضرت خواجہ فخر الملة و الدین فخر جهان صاحب الوصال رضی الله تعالى عنه شروع
 گشته بود و حضور حضرت خواجہ ایقاه الله تعالى ببقائه و نفعنا و ایاکم ببقائه همان وقت از

لہاں پہلے سے اداسی عرس مبارک آنحضرت صاحب الوصال در کوٹ شریف قدم قدم سے
 بود بیکس از شوکت خورشید و صومارہ نمود سیر دی جزایں سید مردم سالار مودہ کردید۔ اور
 بہجوم مردم بدستوری تمام روارہ صبحی مجلس پسمند آنگاہ تراکسان آن قصد سہار سادہ
 تر جہاں ویتانی پورانی داسہ اندرون صبحی رسید۔ و سماجا اسنادہ بار ہر دست
 مبارک رحمت سمن سادہ و سر مبارک را در و آدرہ کمال لواصع سے سہار سادہ
 روضہ مقدسہ و عزارات مع موصات سہار سلام کردید و ہر روارہ سہار سانی
 پورانی حد سیکرید و مار برسانی سہار سادہ۔ یعنی لڑائی ہم را کا کہ اسادہ نودہ
 در مجلس سماج پسمند داندون روضہ مہور رسید آنگاہ نوالی اس ستارہ در
 اسادہ کرد

میں ہوں ملک آسانہ پھر جہاں کا | سروں سے حق درمہ ہر سری صاں کا

سرو کہ حضور حواصہ العاہ اللہ تعالیٰ معافہ را اگر سہار سادہ مقبوس دوم
 نوبت عشر در سہ سابع حکم راہ حمادی اللہ تعالیٰ۔ سال سہار سادہ حمارہ ہم چیری
 اللہ میں دولت ماہ نوس و ربارت حضور حستہ اندس کہ عبادتی و عبادتی ہر اس
 حاصل گسٹ معنی در کہ کروں کوہاں ارام سہار سادہ کعبہ معظیہ افادہ بود۔ حضور حواصہ
 اتفاقہ اللہ تعالیٰ معافہ فرمودہ کہ میں بسیار رختہاں خود دیدہ بحر کردہ ام۔ کہ ہر گدہ
 کوہاں اردور ان پان می آمد میں سہار سادہ و در دل می اندسیدم۔ کہ اسک بالا ار
 مام سہار سادہ کعبہ معظیہ کہ در کردہ خواہد رہے مگر حواں رو تک مام سہار سانی رسید۔
 فی السورہ صہرودہ کہے اس طرف سہار سادہ و کہے ازاں صوبہ می گدہ سہار سادہ کوہرا اندا
 کوہراں حرم حرم مدیم کہ دل سادہ ارا مام کعبہ مگر میر دار کردی بعد ازاں

فرمودند که این بهم خبر بگو که چه بود که با تو دگر کثرت و وفرت کبوتران بر بام که بشیر شریف چند کبوتران
 معرود و می نشستند. یک کبوتر یاد و یاس که کبوتران می نشستند. در روزی دیده بودم. که
 پنج کبوتران نیز نشسته بودند. زاده ازین گاهی ندیده ام. بعد از آن فرمودند که این بهم خبر بگو
 کرده بودم. که بر دیوار فیض یار که به غلظت پخیال کبوتران را هرگز ندیده ام بعد از آن
 فرمودند روزی دیدم که چنبره سفید بر غلظت نمایان است خیال کردم. که شاید
 همین پس انگنده کبوتر است. دوسه روز که دیدم. و در دیدنش کوشش نمودم. آخر
 معلوم شد. که پنبه آویخته است پس انگنده کبوتر بود. بعد از آن فرمودند. که چون مردم
 بنوی دیگر بود. و این حرم شریف که الآن موجود است. از پس آن زیاده پس و فراخ
 شده است. پس بدل گفتم که در حرم نبوی بنیم. که آیا آنجا نیز پخیال کبوتران است یا نه
 مگر آنجا پخیال بود. و در دیگر اکناف و اطراف دریا حرم بسیار پخیال کبوتران می باشد
 که نشست کبوتران در آنجا است. و در آنجا خاص بیت السلام است آنجا پس انگنده کبوتران
 هرگز و قطعا نیست. بعد از آن فرمودند که دیگر طرفه در مکه معظمه این دیده بودیم. که
 خزان و شتران بهم نقد که در بازار مکه معظمه می بودند و هیچ شهر نداشتند. و با وجود این
 هجوم و انبوه که مردم با آنها مساس کرده رفتندی. هیچکس را لگد نزدندی آنگاه فرمودند.
 که دیگر حکایت تعجب اینست که در بازار مکه معظمه مخصوص در گوشه بازار صفا و مروه بسیار
 از بسیار سگان افتاده بودند. و بر راه خفتندی. و از کثرت انبوه خلق بازاری و طواف
 کنندگان در میان صفاد مروه پروائی نداشتندی. و نه بر دروازه کس جهته
 نان رفتندی. اگر چه دران بازاران با یغان نشسته نان و گوشت می فروختند.
 تا هم آنجا خفته ماندند. گویند که بر پائے یک سگ از آن سگان بر در تمام

که در آن سنگ سرور داشته است پس دید - باز حسب حضور زمره دیگران که احوالی نمودی
 فی الفور گردیدی - بعد از این فرمودند سحیا ان شاء الله که آنجا مسکن خود مدتی حرم است
 دیگر بودند بعد از آن و در حلقه های حرم سید العارفین و بزرگواران در حلقه حضرت
 خواص محمد سلیمان بن موسی رضی الله تعالی عنه اند و کسی از حصار گفت که مولوی تنیس الدین
 صاحب سکه سال سرور مدتی که در حصار اند و گویا در آن سال در غوغای آن حصار در
 نوبت او حلقه های اوستان و درج سده اسم قایم بودند تکمیل فرموده باشد
 و صاحب استاد دگته مدار وصال شیخ خود رتبه سال سی و پنج یافتند و استاد
 العارفه الله تعالی این حکایت را شنیده سر مبارک را حصار سید سلیمان اسیر کردند و بعد از آن
 عزم کرده شد که حصار اکناف حصار خواص محمد سلیمان بن موسی نگه دارند و حصار فرمودند
 که یکدیگر مولوی محمد زان صاحب و دیگر مولوی علی محمد صاحب سکه که در حصار بودند
 محرم علی شاه صاحب المعروف به محمد علی لکسوی و دیگر مولوی احمد در حصار سکه
 نویسنده شهر آن حصار و دیگر مولوی تنیس الدین صاحب بود و میفرمود که ایسا از هر حصار
 این صاحب حصار است و بعد از آن فرمودند که چون مولوی احمد بن صاحب در نوبت عالی بود
 تا که نولان صاحب اگر طار را پیش خود در حصار مدتی و از آنجا سرور و در آن سده ای بود و
 در آن حصار ایوم که بودی هنوز در نولان سماع می شنید و در حصار صاحب بن موسی مدتی
 حصار پس رفتی مولوی احمد در نولان که در آنجا است اما از آنجا حصار نولان سماع می شنید و
 در آنجا که بودی حصار که در نولان است اما از آنجا حصار نولان سماع می شنید و
 بعد از آن حصار خواص الله تعالی رتبه و صو کرده و در حصار حصار حصار که در
 در حصار حصار بود و وقت صو کردن بر حصار باقی نگذاشته است اما حصار با نظر

آب بر زمین افتاده بالا را اعضا و صورت سرستند و هر چهار پایی گیس چند تا گسترده بودند
 و بران حضور خواجه البقاه الله تعالی نشسته و وضومی کردند پس ازان روز هر بار که دیدیم
 حضور خواجه البقاه الله تعالی بقیانه هنگام وضو بر چهار پایی گیاهه خرید کنانیده می گسترانید
 انگاه بر چهار پایی که بران گیس با کمال گسترده بودی نشسته وضومی فرمودند بعد از آن
 حکیم خدا بخش سکنه گوشتی چنی که مرید حضور حضرت قبله سلطان الاولیا و بران الحفی
 شیخ شیخو خا صاحب الروضه بوده است - بیامد و قد میوسی حضور خواجه البقاه الله تعالی
 بقیانه و نفقاده ایام بقیانه حاصل کرده نشست نهایت پیشه بود و فرزت گشته و احم کرده و گوشت
 شده بود حضور نهایت توجه شدند و در او پریدند که چند ساله بودی که در حضرت قبله شیخو خا صاحب
 کرد که هشت ساله عمر داشتیم و بعد از مرید شدن من چهار و پنج سال گذشت که حضور
 شیخ من وصال کرده اند - و بعد از مرید شدن دوبار زیارت حضور پیر دستگیر خود نموده ام
 و در آن وقت که حضور پیر من وصال کرده اند من چهارده ساله بودم - یکی از حضار
 مجلس پرسید که این پیر مرد و ظالفت نیز از حضرت قبله صاحب الروضه آموخته باشد
 حضور حضرت خواجه البقاه الله تعالی بقیانه فرمودند - آری و ظالفت هم ازان حضرت
 قبله میدارد - چنانچه دعای کبیر که روز و شب دروینماید - آن نیز از جناب آنحضرت بوی
 رسیده است بعد ازان حکیم خدا بخش عرض کرد - وقتیکه مراد را در مرید کنانیده حضور حضرت
 قبله پیر دستگیر در حق من به پدر من خطاب کرده فرموده بودند که ای یار این پسر تو خوش
 خواهد که زانید بعد از آن حضور حضرت خواجه البقاه الله تعالی پرسیدند که خلفائی
 حضور حضرت قبله سلطان الاولیا و صاحب الروضه را هم دیده بودی می عرض کرد -
 که چند خلفائی حضور حضرت قبله پیر خود را دیده ام - چنانکه حضرت مولوی سلطان محمود صاحب

داملوی و حضرت مولوی عبداللہ صاحب تہذیب احمد پوری و حضرت مولوی نور محمد
 صاحب بڑا محمد پوری و حضرت مولوی شرف الدین صاحب یار دوی بایں چہ چہ
 راوندہ ام۔ و حضرت خواجہ محمد سلمان قوسوی پراسر وندہ ام و دوامہ کدست السان
 اقامت کردہ رکاب محمد چل مودوم بعد از ان گفت کہ حضرت مولوی صاحب
 خواجہ صاحب حسرت پوری داس برہ پیر وندہ ام بریں سیار وندہ امی سر وندہ۔ و نوی کسہ
 صاحب کہ مرید حضرت خواجہ محمد جمال الدین عالی است ادا ہم وندہ ام۔ بعد از ان
 در دل سار مسل ای احقر تمام الحروف ادا کردہ اجناس حضور خواجہ الساہ الدین عالی
 سرگرم کہ انوی تر اس حکم صاحب یکید سال رسدہ ناسد آتاہ سد م کہ عرض کہم کہ حضور
 خواجہ الغاہ الدین عالی ہفتہ بریں خط و من آگاہ گردندہ و فرمودند سبحان اللہ کیاس مرد
 اکنون صد سالہ عمر دارد۔ **سیوم** یوم اوت سم در روز جماعت تارخ
 سیم راہ حمادی الاولی سال سرورہ عند و جیار دم تہری المحدث و رئیس مجلس
 عرس مبارک حضرت خواجہ مار و الد صاحب لک ان یک مجلس دریں یوم حضور حضرت
 خواجہ الغاہ الدین عالی ہفتہ بعد از ہم عرس مبارک حضرت مہر الاولما و رہاں بالاصفا
 برسی السیدہ دیکو شہرک سرورہ و حضور فرمودند۔ دولت یابی کوس و زیارت حضرت
 ندیں کہ عمادتی سہر اس سبب نیست۔ و الاں در سہر کرم بودہ
 و صوفیاں در وندہ و سوس حرم حول مجلس تمام سہر حتم خواجہ رجو استند۔ و در ص
 طر کجا حکم گذاردہ اندرون روضہ بعدہ رفتند۔ آداب زیارت حسب دستور کجا
 آورده از خاص سہر اس مراب دورا لوگتہ دسار افسانہ سہر استند۔ اندرین ایام
 صاحبزادہ سید غلام احمد شاہ احمد پوری مع چند صاحبزادگان احمد پوری کہ سہر سہر عرس مبارک

حضرت خواجه فخر الاولین و الآخرین خواجه غلام فخر الدین فخر جهان رضی الله تعالی عنه
آمده بودند. و غلامی که چند مدت برقرار نور با حضور شیخ المشارق و المعارب شمس العارفین
حضرت خواجه بزرگ معین الحق و الدین اجمیری رضی الله عنه ملبوس بوده و شرف مسکن
محل کرده بود در قاف بسی کلان داشته از دقایق خود بر سر برداشته و با همه اجزاء
اجمیری و قوالان اجمیری بسوی روضه مطهره منوره روانه شدند. چون بر تله برآمدند حضرت
مخدوم غریب شاه صاحب سکنه شهر سلطان پادشاه حضور خواجه البقاه الله تعالی بقیائهم
جنت استقبالی پیش رسید. و آن قاف غلام مبارک را از صاحبزاده غلام احمد شاه
گرفته بر سر خود برداشت و روانه شد. و قوالان بدستور بسرود و غزلیات مدح ثنائی
خواجگان چشت سرایان همراه می رفتند. و صاحبزادگان اجمیری و دیگر صوفیان و فقرا و دیگر
مخلوق از عوالم الناس هم بکثرت انبوه آورده و جمع گشته با ذوق و شوق بعضی کسان
گریان و نالان ایسان آهسته بطرف روضه شریف می آمدند تا که در دروازه آستانه
شریف رسیدند. حضور حضرت خواجه البقاه الله تعالی بقیائهم پیشتر یک لحظه از آمدن ایشان
از جای نیکو نشسته بودند. بر خاسته در دروازه روضه مقدمه بدیوار تکیه کرده ایستاده آمد
چون نظر حضور خواجه بر آن غلاف و صاحبزادگان افتاد هر دو دست مبارک بر حسین
پوز آگین نهاده بسوی آن غلاف و آن صاحبزادگان سلام کردند. چون مخدوم غریب شاه
و صاحبزادگان اندر روضه شریف داخل شدند قوالان در صفه استاده سرود گویان بودند
پس مخدوم غریب شاه قاف غلاف شریف را بر سر شرف حضور خواجه البقاه الله تعالی
بقیائهم نهاد. و صاحبزادگان اجمیری از روی ادب آن قاف را با بادی خود از سر
حقیقه و بر فروغ کرده رفتند. و حضور زری آن قاف آهسته آهسته بسوی مزارات شریف

می رسیده است دست این سده را قلم الحروف سرور و اب غلاف نود الحروف
 علی دلت آخیر بر سر مراد حسرت صاحب قلمه سلطان الاولیا بر این انصافیا
 سید صاحب الرضیه سیده آنکا السیاده و غلاف را سید دلام ساه قضا سر
 و انموده کساد هر سه مرارت مع الیقومات و الکتاب یوشا میدد و آن غلاف
 سرکه آنچنان در مع و سیه بود که هر سه مرارت در سیه آمد مکه او همه جواب و اطراف
 افرول و راده و و آویخته بود و سنگام یوسا سید غلاف ترهیب بر مرارت همه در
 در دق و حوس بسیار است او و همه کرمان بود بعد از آن صاحب مراد سید
 علام شاه صاحب بر سر مراد حضور حواصه القاه السیاده معانی و ایام معانی
 و ساری که در غلاف بر غلاف موده بود و اسیر است ایوقت همه حاضر بود و می رسد
 کرد و کمال رحمت و محبت سید مراد که کشته بعد از آن سر صاحب سید علام احمد شاه که
 صدر بود از آن تاب مراد سیه جمال الحریه محله حضور سید و دیگر نویزه را کساده اندکی اول
 در و در آن مراد حضور حواصه القاه السیاده معانی در او متامل بود و دانی بود
 را در حواصه القاه السیاده آنکا از آن سرکه این سده را قلم الحروف را سید نصیب رسیده است
 آنکا حضور حواصه القاه السیاده معانی در در قاره معالی در حواصه سید سید و یک سحره
 سس و ایست که نگردد و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 پس سرکه صاحب مراد احمد می یوسا حوس می آمد و میر خود را بر ماسه بسیار حضور
 حواصه القاه السیاده معانی حواصه القاه السیاده معانی در حواصه سید سید و یک سحره
 یوسف می داد و بعد از آن و عا حواصه سید و حواصه سید و حواصه سید و حواصه سید
 در العالم می السیاده یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف

بهمانجا آمدند و همچنین بروی مزار فیض آقا حضرت قبله محبوب الکی رضی الله تعالی عنه
 و حضرت قبله صاحب الروضه رضی الله تعالی عنه آداب و نیاز کجا آورده اند و روضه
 مقدسه بیرون آمدند و بوضعه خاص تشریف فرما گشتند بتقلیه این بنده را قم الحروف
 از خدمت صاحبزاده غلام احمد شاه صاحب اجیری بر جای خود پرسید که این
 غلاف متبرک و تئین چگونه آورده اید گفت بارشاد و بشارت حضرت خواجہ تبرک
 شمس العارفین خواجہ معین الحق الدین حسن بخری اجیری رضی الله عنه و عن تابعیه هم آوردیم
 مقتبوس چهارم بوقت عشاء شب پنجشنبه بتاریخ هفتم انماه جمادی الاولی سال سیزده
 صد و چهاردهم حجی المقدس دولت پامی بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و
 سعادتی بهتر ازین نیست حاصل گشت حضور حضرت خواجہ البقاه الله تعالی ببقائه
 و انفعاده و ایاکم ببقائه اندر روضه مطهره رفته از جناب حضرت مشایخ خود رضی الله تعالی عنهم
 مرخص شده بیرون آمدند و در صحنه شرقی که مجلس اعراض و مان می باشد در گوشه نشین
 که قریب صحنه شمالیست براسی بیعت کردن مردم که بدرجه کمال منتظر امتثال بشرف
 نعمت بیعت الاستاده بودند نشستند پس اول تاویر بسیار مراقبه کردند آنگاه سربارک
 را از حبیب عالم غیب بالا بردند و پیشینه خاص ملبوس خود را داموده بگسترانیدند
 و فرمودند که این پیشینه را بر سر بیاورند ضرورت نیست صرف بیعت شوند گنازا
 لازم نیست که این را در دست گرفته دارند اگر زیر پیشینه بیاورند هم رواست - پس
 اکثر مردم زیر چادر پیشینه آمده در دست گرفته نشستند و دیگران که بیرون از پیشینه
 بودند آن را بدست گرفتند آنگاه حضور خواجہ البقاه الله تعالی ببقائه از یک طرف آن
 پیشینه را گرفته مراقب شدند تاویر بسیار زیر لب چیزی میخواندند بعد از آن هنوز

استیسه بر سر بریان گسترده بود که جزود مدح گویند و نه میگویم اگر گناه مذمیان
 سه بار تو نه داد بد آنگاه فرموده ای را در آن بار چو قتی را هر دو سر و را داد و میگردد چند
 و اگر نو امید و طبع هم داده کند پس عقیق هر کار در دو سر و داده و صورت اجل من
 ده مار و نه در مار عساکر کلمه بوحید لاله الا الله محمد رسول الله که صد بار خواند تا مستند
 و اگر رانده ارس دادا کردی تو امید پس باید که بعد از هر عشا در دو سر و صد بار
 و صورت اجل من صد بار و ده باید بخوانی و در هر یک صد بار و یکصد بار و یکصد بار و یکصد بار
 فانی شد بدی صمدی را در سر آسمان آورده رها شده و در هر باره چهار گشته تالی
 از صمدی رسول آمد و حدیث که امیر حکم فرمودند که من تمام مردم کسی را در من آمدن نه باید
 خدام بهمان باستانی نکرده پس حضور حواجه الفاه الله تعالی مقارنه مبارک حاسنی
 صغیره تالی برج مبارک السوسه روضه مبارکه کرده مبارک بحیث آورده و مراقب
 شده ما همه علایمان ناز و در استاده می بینیم بسیار دلیلتی ما در هر چه کردند
 الله در مولد المکرم که در حاضره روضه مبارک از حجاب تالی بوسه داده و از هر
 عزیزی در روضه قدس حرام آمدند ما در دولت حاضره شریف و راستند و مقبول پس بخیر
 لوب عشا و منت و سنده مبارک ما در هم ماه قادی الا اولی سال سروده صد و چهارم
 بحر المعصود دولت یا موس و در امارت حضرت اقدس که خداوندی و معارفی هر
 ارس چیست میسر گردید بختی از راضی دفع مبارکی و تو است و طبعه کرد و حضور
 حواجه الفاه الله تعالی بیجا نشان کنش با حواله محمد و عرب شاه صاحب که بر دیگر
 حضور نشسته بود و نمود در بعد از آن دیگر جوان را برای و طبعه براه خداوند است
 عرض کرد او را سر محمد و صاحب موصوف حواله نمود در بعد از آن علی مبارک

در دوازده فیض آواز نه زبان در بان جنت حصول شرف قدسوس عرض بیان نموده
و آنجا که حضور ر و نق بخش بودند مردم بسیار شسته خیلے جا بسے تنگ بود۔ فرمودند
کسان برخیزید تا دیگران بر دروازہ ایستاده اند بیایند و نیت کنند پس چند کسان زود
بر خاستیم و نیازجا آورده بیرون آمدیم۔ پس اول کسی که زود تر برخاسته بیرون آمده
است۔ وی این بنده را قم المحروف بود این استحضار در کوٹ شریف است۔

بمقبوس ششم بوقت عصر روز جمعہ تاریخ پانزدہم از جمادی الاولی سال سیزده صد
چهارده هجری المقدس دولت پائی بوس د زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادت
بهتر ازین نیست دست دادند برین اثنا مولوی محمد امین سکنه چکوری ملک گجرات شاه
دولہ مرید و خلیفہ حضرت مولوی شمس الدین سیال والہ کہ امروز وقت نیم روز وارد
شده بود۔ جنت قدم بوسی حضور خواجہ البقاہ الدتعالی باریافت حضور خواجہ
البقاہ الدتعالی بقیائے برای تعظیم فکر کرد و پاء و سرود شدند مگر ہما نجا استاده مانند
وی بیاید و بر اقدام فیض قوام حضور خواجہ البقاہ الدتعالی سر خود را تہادہ افتادہ و بوا
وادہ چشمان را مانند حضور خواجہ البقاہ الدتعالی بقیائے پیر و شادہ همچنان ایستادہ
ماندند۔ برہے خود بخود برخاست و دست مبارک حضور را ہم بوسید۔ بعد از ان
بر پائی مبارک حضرت قطب الموحیدین حضرت صاحبزادہ صاحب خواجہ محمد بخش دام
تعالی پیر و امہ کہ پیش از آمدن دینی بنیاب حضور خواجہ البقاہ الدتعالی نشسته بودند
نیز افتادہ ہا نطور آداب بیا آورد۔ الحق مولوی موصوف عجز و انکسار و تواضع و نیاز
پدر جہ کمال کرد۔ آنگاہ حضور خواجہ البقاہ الدتعالی بقیائے اور از نزدیک خود جائی
وادہ نشاندند و از وی خیر عافیت پرسیدہ استفسار حال کردند وی یک بیک

کنارش کرد حضور خواص العاقله الدلالتی معاً به و عصا دایا که معاشات آن تواضع و انکسار
 و سیاحت را دیده بروی برچشم سمار مرود بعد از آن در هر وقت که دمی می آمد بروی
 کمال سعادت و طعنه می فرمودند و گاه گاه مادی جلوت میر می نمودند که دمی طالب
 راه خدا بود و مقصودش پیوسته وقت مغرب است و در ششم پیر یکم راه حامدی الادی
 سال مذکور چهری المقدس دولت پائی نوس در بارت حضرت احدس که عبادی سواد
 بهتر از من است حاصل گردید جای نماز گسوده مد حضور خواص العاقله الدلالتی معاً
 خود اقامت گفتند و نماز جماعت گذرانید و چون از تمام نماز خارج شدند یک قاب را از
 سیر می بارشاد حضور حاضر آمدند حضور قدری در دوطب اندازید و انگاره فرمودند
 که یک طبست مرد واره و یو بی منی میله به مید یک طبست بودی محمد این مسکه جلودی
 رساید و مانی سیری بار حاضر من این مجلس ششم سارند حامدی در حاسب و بعیم
 شری روحت داران شری این سده را هم بعیم سیلچند از آن هر کس محتال بود
 موصی می کرد و جواب باصواب می یافت چنانکه شخصی عرض کرد که من علم طب خوانده
 و مردم را از برای معالجه میجو اسد و در حاسب تمام عسرت است به سبب تنگ آمدن آن
 به هم بر حال انشالی ام به هم که ده آید قوصه ظاهری و ماضی تامل حال این سیده
 فرامده تا حاضرش بدو را حاضر حضور حضرت خواص العاقله الدلالتی معاً این لغزش
 را سیده هیچ جواب فرمودند یعنی از آن شخصی دیگر عرض کرد که قتل مدرس را که از آن
 دست کاری گماشته است دعا فرماید که جسم او میامود حضور خواص العاقله الدلالتی معاً
 معاف حسب معافی نمود دعا خواند بعد از آن سدی از دیگر گوهر پاک بر زبان
 لغز از آن شخصی ذکر مرزا اعلام احمد صاحب فادانی بخواند آیت تمام می که معاند وی

بودند افتاد حضور خواجه البقاه البد تعالی ببقائه فرمودند که اگر چه عبدالمدا اتمم پادری از مرد
 اندازد مدت پیش گوئی مرزا غلام احمد قادیانی که نسبت بنوت وی کرده بود بیرون افتاده
 است چنانچه بعد میعاد پیشگوئی فوت شده مگر به نفس: مرزا صاحب مرده است
 اندرین اثنای یکی از حضار مجلس عرض کرد که همین عبدالمدا اتمم که میداد عای مرزا
 قادیانی مرده شد همان شخص است که هر سال مرش نژاد بگریزان فروخته می شد
 یانه حضور خواجه البقاه البد تعالی ببقائه فرمودند و اسد احمد چچ علی است او سلمان
 است و این عبدالمدا اتمم نصرانی است. آنکه شخصی دیگر گفت که عماد الدین لاهور
 پادری نیز مرده است. یانه حضور خواجه البقاه البد تعالی ببقائه فرمودند و او نیز
 زنده است بعد از آن همان شخص طبیب که پیشتر عرض کرده بود از حضور جانش
 نه شنیده اکنون باز عرض کرد تا هم در جواب هیچ نفرمودند سیوم بار پرسیدند که
 طب خوانده کجا است وی دست بسته عرض کرد که اینک بنده نشسته است
 حضور فرمودند میان بابر غار اسم بابا وسط افتاد و دو یار و اسم یاغریز نو و چهار بار
 میخواند با شش مقبوس **ششم** وقت عشاء شب پنجشنبه بیت و یکم از ماه
 جمادی الاولی سال مذکوره دولت پایی بوس زیارت حضرت اقدس که عبادتی و
 سعادت تری برتر ازین نیست دست و او سخن دران افتاده بود که سال قحط و گران
 غله بدرجه غایت رسیده است و خوف آنست که غله از جهان مفقود گردد و
 و نفاذ پذیرد حضور خواجه البقاه البد تعالی ببقائه و فقضا و ایاکم بقائه فرمودند که
 انواع اشیا که مخلوق و پیدا شده اند گاهی مفقود و منقود گشته اند و نخواهند
 جرم چون کثرت صرف و خرج شدن آن نوع می پذیرد خائف و ترسان گشته میگویند

از سر نو آنداده بود و کارش بوقوف بر سر هر موقوفتی است که انبارهای هیزم را جمع کرده در
 تنورش میسوزند مردمان این امر مخالف بودند که نوع هیزم از چوبان مفقود و
 معدوم خواهد شد. ببنید که هنوز همچنان بکثرت باقی است همین یکی ذخیره اشجار
 نواب صاحب راضی کرده که نماند تا من بداتم بعد از آن فرمودند که فرق
 در قحط و از زانی دیگرانی غله آنست که گاهی در جای زراعت غله از سبب خشکسالی
 یا بویگر کمتر میسر و از جانبیکه که آنجا غله بسیار پیدا شده است با آن طرف که نله
 در آنجا کمتر پیدا میگردد غله را خرید نموده می بزد پس درین جا که از آن غله خرید شده
 میروند نرخ غله گران میشود مردم حیران گشته پیدا کنند که غله معدوم و کم شده است
 یا نخواهد شد دیگر نه کجا آید و این نمی دانند که این خزانه خدا و جل گاهی خرج شدنی
 و کم شدنی نیست بعد از آن فرمودند که وقتی در همدستان قحط افتاد و حکام
 افسار می که نزد ایشان مردم شمار می در وفات مردم بود از آید و آنگاه تمام غله همدستان
 را ذوق کردند و اعلان و منادی گردانیدند که با وجود این قلت یافت غله هنوز نیز
 آنقدر غله در همدستان افتاده است که اگر زاده سال قحطانی باشد غله وفا خواهد
 نمود حضور خواجها بقاء الله تعالی ببقای فرمودند که خزانه خداوند کریم موجود بود مگر
 و نگریزان با اعتبار قلین بیشتر اطمینان و تسلی خاطر مردم کنانید بعد از آن سبزه
 مبارک که در دست حق پرست گرفته بودند بوظائف مشغول شدند آیته امن
 الرسول تا آخر با تسمیه کیبار خواندند و سوره قل یا ایها الکفرون با تسمیه چند بار و سوره
 فاتحه با تسمیه کیبار و آیته الکرسی تا خالدهن کیبار خواندند و دیگر وظائف هم خواندند
 مگر آهسته آهسته که بنده را بگوش نه رسیده بعد از آن مولوی محمد آقین سکنه چکوری کم

و یک جوان به نام احمد بن علی میانه سوره رسید که در ایت عرا حضرت شاه دولت قدس
 بفرموده بودیدی عرس که آری کرده ایم از حضور جوانان احمد بن علی صاحب سوار بود که حضرت
 دولت قدس بهره در کلام سلسله نسب از ادب و اسامی عرس کرد که در سلسله نادر حضور فرموده که این
 نومی آید که به روی مادی عرس کرد که در کلمات عجیب است که نوری به روی احمد و در سنگ که گوید
 صاحب که صاحب سرب مستور در حضرت ساه در صاحب در سرب احمد و در این ملک ملک احمد
 حضور فرمود که آری خود صاحب در سلسله محمد در سرب و در نادر محمد و در یک سرب حضرت
 وی محمد واسطه لطیف فلان سج فلان سج حضرت شیخ احمد محمد و الفانی فی
 سید و حضرت شاه دولت قدس بهره روی اند اگر چه در حقیقت سرب است و در دیگر
 صحبت در این سب که به روی احمد بن علی از آن فرمود که کسی رود که کتاب
 حریمه الاصفاء را در اسب نماید - هرگاه لفظ کسی که نکره است از زبان حضور
 جوانان احمد بن علی صفای صادر شده و هیچ یک از حضرات مجلس مخصوص فرمودند
 امسال امرای عصمت فخره رود تر حاکم خون شده دادند که کتاب بر داشت
 می رود و فرموده جوانان حریمه الاصفاء در سب خود داده است آری و عینک و اوس
 همه را به سب می رسد چهره را حاضر در آردم - نگاه خیار خود را گسترده
 در این کتاب و عینک را به ادم و اوس داد و دست گرفته پیش حضور سبم ادر این
 عادی ماند و اوس مادرش را گرفت و حضور جوانان احمد بن علی تمام بخت مبارک را به ادم و عینک
 در حسان می گران کیده کتاب دیگر و عینک داد و در حضرت شاه دولت صاحب را در سرب خود
 آن عبارت ملحوظ حضور جوانان احمد بن علی صفای را که عینک است ساه در و این گنجی عالی
 در سرب را عینک و ادم و اوس را عینک است حال است حال سب و اوس را عینک است

معنوی شجره آباست کرام و سبب شاه بهلول بودی می رسد و سلسله پیران عظام
 شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ می پیوندد بدین طریق که حضرت شاه
 دولت مرید و خلیفه شاه سید ناسرست و دوی مرید پیر پیران دوی مرید شیخ صدر الدین
 دوی مرید شیخ بدر الدین دوی مرید شیخ بهمنعل قریشی دوی مرید شاه صدر الدین
 راجن قتال دوی مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح ملتانی دوی مرید شیخ صدر الدین
 عارف و دوی مرید غوث بهاء الدین زکریا ملتانی قدس سره هم الغریر از پیران چشت
 اهل سبست بهمن فیضه کامل بوی رسید و از کاملان وقت گشت ادل در هنگام طفولیت
 باور و پدرش چست حق پیوستند و دوی تیر می پدر و مادر باند و بعضی ناحق شناسان
 بروی استولی شده بدست هندوان فروختند چون در حالت بندگی دوی مالک
 خود را از خدایات شایسته خود خوشنود ساخت دوی او را آزاد نمود و دوی خلعت
 آزادگی در بر پوشیده بخدمت سید ناسرست سیال کوئی که قطب الوقت بود
 رسید و در پیش شد و چند سال در خدمت دوی حاضر ماند و شیخ را مریدی دیگر بود
 و دله نام و میخواست که نعمت باطن بوی از رانی دارد چون وقت شیخ باخر رسید
 از اندرون حجره آواز داد که ای دله میا آن دله آنوقت حاضر نبود شاید دله
 حاضر شد گفت من تر آنمی طلبم دله را میخواست بهم شاید دله واپس آمد و بر دروازه
 حجره نشست بعد ساعت باز شیخ دله را آواز داد چون او حاضر نبود شاید دله
 حاضر گشت شیخ نعمت باطن بوی اختیار نمود و گفت هر که را مولا بدد شاه دله بگردد
 و این بگفت و بچست حق پیوست پس شاه دله را مدتی سکر و جذب و مستی راجن
 حال ماند بعد می که فرائض و من از و سه ترک می گشتند و در ویرانه بانگنگان

و سران الس دانسته چون هوش آمد انواب درو حات ظاهری و باطنی بر د
 حقوق کشید۔ خواری و کرامات فی حساب از دست ظهور می آمد و جلالت کبر
 از حاشیای دسا و عقلی بحدیست حاضر آمد و مرادات خود میر رسیدند۔ و سلع
 و طبیعت چون شاہین و مار و ستر و ملک یار و سرکار وی می نمود و وی دست
 حرمان غیب میدادست و راندنی بنام وی حساب خرج میکرد و عساکس میداد
 لشکری عظیم جاری میکرد۔ و عنایات عالی از قسم قیام و ساری و بل و سیر و سیر و
 چسبایه عمارت وی و دیگر کرامت و سمائل کرامت و غیره تا حال مادگار وی باقی ماند۔
 سرکاری سلی میر کا داور و ملک و دی۔ استغراق و طام و سهود و حال داشت اگر اوقات
 از اسوی السلی جری نمود و سرور و عرافه سلاست و ما و خود نقلی سار و خود و دی
 عرص از مشایخ دیگر سیر گردیدی۔ هر چه که از حیرت سرور و اس بر آمدی همچنان بطور
 رسیدی و سرورهای وی گاهی از نشانه خطا رفت و در صلاح و دود و تواحد طلوی
 سام داشت مجلس عالی دی گاهی از سلع عالی سودی دهنی حاسدان و معاطاران
 و ملایان جنگ بر وی محصور و نوسند و در حسد و ایدادی گشتند و شاہجیان
 بادشاہ مگروے حاکم لے نصیب نمودن مایای دی و مداد اگر کسی نے اولاد را
 حصول اولاد بحدیست دے اسمد فای دھا کر می و موری که اگر سیر کلاں
 خود در نامکی اولاد و درگاه حال حقیقی تو عطا و خواہدست مسائل قبول میکرد
 و سیر اول که بخار اس میداد و دے اورا چند علامات می نمود۔ اول سر و حیرت و کور
 و دوم گنگ و لے رباں سیوم محدود و سلسو الخواس چون سراسر صورت
 پندار می شد و اندس اورا بحد و رسا می آورد و در وی قبول فرموده و وجود میکرد

همچنین صد با طفلان که با سسم موش شاه دوله موسوم می بودند بخدمت و س
 حاضری بودند و خوراک از تنگرو می یافتند چنانچه این خارق باطل از هزار
 پراوار می جاریست و هر سال از مالک دور دراز طفلان که با سسم موش شاه
 دوله موسوم اند بر هزار گوهر بار می می آیند و خواهان اولاد از شهرهای دور بر هزار
 گوهر بار می آمده یک ولد از اولاد خویش ندانند شاه قبول نموده میرفتند چون
 در خانه ایشان بهمان شکل و شباهت بچه پیدا میکردند و او را بکار میرسانند
 چنانچه بدین سال که الفیف کتاب است چهار بچه نر و دوا ده بهمان شکل و شباهت
 بر هزار موجود اند و صاحب معارج الولايت می فرماید که بنده بوقت سفر حسن
 ابدال بخدمت شاه دوله رسید شاه در مراقبه بود و قوالان مدح خواجگان چشت
 می گفتند چون سر از مراقبه برآورد بحال من متوجه گشت و شیرینی عطا فرمود
 عرض کردم که بنده خواهان عطای ظاهریست حصه از نعمت باطنی بخش کنند
 شبسم فرمود گفت که این را هم بگیرد آخر هم میبندیم و عنایات بی غایات
 ظاهری و باطنی بحال بنده مبذول فرمود و فایده آن جامع الکملات بقول صاحب
 مخبر الواصلین در سال یک هزار و شصت و پنج و بیقل صاحب شجره چشتیه در سال یک
 هزار و هفتاد و پنج بجز نیست و قول دوم مقرون بصحت است بعد از آن
 حضور حضرت خواجہ البقاہ الدتخالی بقیام فرمودند که حضرت شاه دوله را بحضرت
 چشتیه نیز تعلق نسبت بوده است مگر تحقیق و صحت درین است که سرور وی اند
 بعد از آن بجه در دست حق پرست کرده بوظیفه مشغول شدند نگاه اشاره نمود
 که تا جای نماز که از جامه دراز ساخته بودند بگسترند صفوف بسته شدند حضور خواجہ

القاه الله تعالى جوده و لست اقامت گفتند ما جماعت خواندند اس سید میرزا
 حامد اصل بود چون باز تمام ما را نایع شدند هر کس بوقت مجلس آمد و حضور خوا
 انشاء الله تعالی تھا کہ صد و معده خاص حق متاعل گردیدند و مولوی محمد اس گزائی
 را اسامه اندرون آمدن کردند ما سے خلاصہ حکایات کردہ اور ادبیت کردند
 مقصودس ششم دوسٹا رس محمد مست و دو کم راہ حمادی الاولی سال میرده
 صد و چهار دہم حمادی العیس و لست مائے نوس دربار حبیب القدس کہ عنایتی
 و سعادت بی بہتر اس سبب میرزا گردید حضور خواہ القاه الله تعالی سفاہ و عفا
 وایاکم مفاہیسی و در دست حق پرست کردہ دیگر لا اله الا الله معلول بود و عد
 بعد از ان ذکر اللہ و بعد از ان ذکر اللہ اللہ و بعد از ان نو طیفہ حاجی
 معلوم مال اللہ الامات و بعد از ان دیگر وظائف ہم خواندند و بعد از ان حکام
 گسردند خود و دلالت اقامت گفتند و ما را جامع گذاروند و دو کو دکان عمر
 مالع را کہ سر حمت بعیت السان خاص رفہ بود من خود رساندہ دست ای ہر دو
 ہم ملاحق نمودہ ر دست حق پرست خود آوردند و ہر دو را معاً یکبار معیت کردند
 و بعد معیت آہما را تو سہ کسا یدند و و طیفہ ہم گفتند انکہ دیگر شخصے را کہ بوحوان و
 مالع بود بعیت نمودند و از ہر گسارہ کما تو دادند و حمت ما ہم یکبار کردند و دیگر و طیفہ
 دیگر اسر و فرمودند مقصودس ششم و ہم وقت عصر در جمعہ مست و دو کم راہ حمادی الاولی
 سال مذکور د لست مائے نوس دربار حبیب القدس کہ سر این مست دست داد
 حضور خواہ القاه الله تعالی سفاہ و عفا وایاکم مفاہیسی و فرمودند کہ جمع ہر حبیب شکر ما
 شمع شہو حاسلطان الاولیاء صاحب المرحمہ رضی اللہ تعالی عنہ ہمیں بودہ است

فخر دین با فست از نور محمد قاتل - و شیخ مہر حضرت قبلہ سید الاولیاء محبوب الہی زلیخا
تعالی عنہ دوستم بودیکہ ایتکہ خادم الشریع فقیر خدائش و دم ایتکہ خادم الفقراء
فقیر خدائش و شیخ مہر حضرت خواجہ تاج محمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ اینست - ز نور احمدی
مشہد تاج محمود ...

مقیوم سال یازدہم بوقت عصر روز یک شنبہ بیست چہارم از ماہ جمادی الاولی سال
سیزدہ صد و چہارم ہجری المقدس دولت پاست بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عباد
و سعادت بہترین نیست میسر گردید حضور خواجہ البقاہ الدتعالی مبقاہ و لفظنا و
ایاکم بلقاہ چند قطعات تصاویر حضرت خواجگان چشت کہ قلمی و کتبہ بودند برداشتہ
حضرت قطب الموحیدین صاحب خواجہ محمد بخش ادامہ الدتعالی بدو اسہ را عین نمود
و میفرمودند کہ این تصاویر بدرجہ غایت اصح ہستند و در ہر یک تصویر تمامی تشخصات
از شخص مصور عنہ علی وجہ الکمال و الا تمام مطابق واقع منقوش شدہ اند و آن تصاویر
ازین حضرات بودہ اند حضرت خواجہ بزرگ اجمیری و حضرت خواجہ خواجگان مولانا
صاحب دہلوی و حضرت خواجہ شکر گنج ابو دہنی و حضرت قطب الاقطاب ادشی
کاکلی و حضرت سلطان المشایخ محبوب الہی دہلوی و حضرت غوث العالم بہار الدین
ملتانہی و حضرت شریع شرف الدین ابو علی قلندر و حضرت محبوب جانی شیخ عبدالقادر
جیلانی و حضرت شریع سعدی شیرازی رضی اللہ تعالیٰ عنہم بعد از آن آن تصاویر را
را باز دادند و وی زیب صندوق کرد و بعد از آن ذکر سن عمر شریف حضرت امام حسن
رضی اللہ تعالیٰ عنہ اقتاد حضور خواجہ البقاہ الدتعالی بیتہا فرمودند کہ مدت عمر
حضرت امام حسن پنجاہ سال است بعد از آن فرمودند کہ مدت عمر حضرت

امام حسین رضی الله تعالی عنه شصت سال بوده است بعد از آن فرمودند که
 مدت عمر شریف حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه و شصت و سه سال است
 و عمر شریف حضور حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه هم شصت و
 سه سال است و مدت عمر شریف حضرت ابوبکر صدیق کرم الله وجهه و شصت و سه سال است
 و مدت و سه سال بوده است بعد از آن فرمودند که مدت عمر شریف حضرت
 امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه را نود و چهار سال است بعد از آن
 ما و شریف نجاشی گفت که مدت عمر حضرت قطب الموحدين سیلوی حضور توحید العالم
 تعالی سقاه اسماءه اند مدعی بر در آنجا است داخل بود چون از کنار فایز متداند
 نوطعه متاعل گردد و در گناه گاه گاه راسه ایحاح مزاج و حصول مطالب امام حاضرین
 مجلس هم میسر و احسن و حیاتیست عرصه کرد که جمله ملایان گداوار و بوم شست که امر در
 رد واره شمس آوار آمد و بود و ناوای و دیگر صاها و جنگ و جدال کرده و حاد و
 او را بر چوکی بوس بر پر حراست و سیاست داده اند اکنون وی سیاست مادم شده
 است عفو و عفو میسر و دیدارش کبر سال است وی هم بهایت را می دگر بسیار و
 و عرض میماند که در بارها فرایند که از درون حضور و اوان حضور زبان درازی کند حضور و
 الفاه الله تعالی سقاه و انما علمایه فرمودند که او را در و میسر هم بهیست
 و از حراست سیاهان هم را کسبید بعد از آن فرمودند که اس الارب و حکومت
 ظاهری هم از امد است اگر چه سائل را سخت گیس و سرش نمودن موسوع است حاکم
 و در قرآن سرفیه آمده که لا تمطلوا احد فائکم بالص والادی و سائل کسب و عفو
 خود را سب و سائل و امان و ساعدن وی و لکن اگر درین سائل

خبر نکرده شود کار خیال و جنگلیه می آید و نزد درویش چیزی نگینند نه بنام خدا بپندارند
 رخ مبارک بسوی بعض حشمت آورده فرمودند که درین ایام شخصی بهندوستانی یا پنجابی
 از طرف من بنام امرا و سردارها و پویشها جلی تحریر کرده بدو لایه داک نزد آنها فرستاده
 است و این چنین حقیقت درج کرده که فلان شخص خاندانی شریف القوم نهایت
 دوست دراز دارین فقیر است و این فقیر او را بچند روپیه نقدی همیشه میداده
 بایشان اکنون یک ماه روپیه کم تر دم موجود بود او را داده ام باقی شما دار خواهند
 ساخت چون فقیر در بهادر پور آید شمار را ادا کرده بدو ده گاه و دو روز بزرگ خاندانی و بی
 سواس و بی زبان است و می فلان تایج بر ریل سوار شده خواهد آمد پس خود تکلیف
 کرده او را در ریل گازی جستجو نموده مبالغ خواهند داد چند دست دیگر کسی نفرینند
 که این راز نیست دیگر کسی ازین راز مطلع نشود خود بخود انجا رفته پوشیده بپند
 بعد از آن فرمودند که میان محمد نواز شاه حیف حج بهادر پور سه شب خود مبالغ برده
 بر استیشن رفته است و بنام شریف محمد صاحب زاده اجبری یاد کرده جستجو نموده
 است آخر نیافت آنگاه یک روز یک شخص بهر دناش آمده میان کرد که آن صاحب زاده
 بر استیشن بود در آن نشسته است و مرا فرستاده که مبالغ مذکور از شاه صاحب گرفته
 بیاورد پس شاه صاحب بدست آدمی معتبر خود مبالغ همراه او کرده فرستاد چون در
 استیشن بهادر پور رسیدند آن شخص غدار مقدور شد بعد از آن حضور خواجه الباقا
 تعالی ببقا فرمودند که ویشب آدمی دیوان جتورام شیر خزان ریاست بهادر پور کاغذ
 دست بر داشته تر دم رسانیده است که این طور شخصی از طرف حضور سر فراز نامه بدو
 داک رسانیده است و مبالغ خواسته آبا و ای صادق است یا کاذب بعد از آن

حضور فرمود که آفرین بخیر کردیم که سالم امرا و در راه و در ساء اقلیم اطلاع نامه خوانیم
 فرستاری نامه پند و مسلمان رد عند العلم همان بواسطه راست تو بک و عمر و با کسر
 و مسلمان فعل پس در پیر راه جنون و در سده بار و ناما تمصر همان نیکی سیکه
 حمل و حیره و در گرا طراف و انگاف امصار و دیار اساعب اس محی کرده آید ما
 از اس حبیب مکار و فریب دهنده و عذار هر یک دوستدار حر و دار متداند پس اما
 میرسی که ما سالی بوی ارشاد و کر خطوط حال مذکوره صد و ریافته بود آن اطلاع یا محاسن
 را نوشته متین حضور کرده یک اطلاع نامه را مس گاه حضور بر خواند و عرض کرد
 که در همه اطلاع ما محاسن معصوم واحد است حضور سماع کرده پسد نمودند و در نزد
 که در و امتی کی - ما دست خط خود هم خواهم کرد - و آن اطلاع نامه که میس حضور خواهد
 شد اس راست حدیلم که ام دی المجد و الا احترام متبع متساان طاعت حلال و دد ما
 کرامت صاحبزاده صاحب والا مار رنده حنار مسلمان عمده سا نکال صاحبزاده
 مسان فصل حق صاحب حوسله الله تعالی - بعد از اسم سلام سون و اسمداد
 او عیات ارحام سبحون کسوف صمیم عیاب بحیر باد - احوال اس محال لفصل امر و کیا
 مسوحت حمد تدرسی و اعتدالی مراح ایسان مدام مطلوب است محفی ساد
 که تحفه همد و مسمانی ما یحانی بار عرصه سه ماه حرکت را بگویم که حید خطوط و تحفه عمل
 میحاسب این فقیر با سمدار بعضی امرا و دارا کس را راست هدا در باب حصول رطل
 صد بار و سیه که در جمیل موعده و مصالح و عمارات اردو و یا فارسی تسلیم کرده ار
 مقامات غیر مبرور در لوه واک اطلاع میدارد و حیایه بعضی امرا را با مسابینه
 معصوم تحریر اب تصداف اصلی یقین داشته و اولی کی را اسخاص جابدان

حالشان تصور میدهد و صد بار و پیه یا خود برده ازان موجب باوقات معینه و توار
 سنده که گویانند جلی برایش برسدند چندانکه در برگه‌های بای برین
 اگر چه آنکس بروی تارینهای سنده نه در یکلام گامی نشسته و موجود باشد الا از خون
 و ترس گرفتاری خود نه توانست و جرئت نداشت که روپیه بگیرد چنانچه خطوط
 جلی مذکوره بشمول مراسلات اربابان مدوح الوصف بدریافت اصلیت حال کتاب
 این فقیر گشتند پس به تحریرات پرتویرش تعجب آورد و بعد از قیلم جواب او شان
 بمقتضای منسلحت وقت بهر اطراف اطلاعات مرقوم سمیت آنوالا قدر نیز نگارش
 می‌رود و متصدع که ازین قسم بالاکلی است او مطلع بوده براین گونه نگارشات
 بر قریش قسمی اعتماد نباید داشت و قطعاً یقین نتوان فرمود بلکه دیگر صاحبان را
 هم از بالاکلی آنکس بوقع اطلاع خواهند فرمود فقط این جانب را همواره از قذرات
 عاقبت و تندرستی طبع شریف و فرمایشات لائقه این صوب مسرور الوقت منسبط
 میفرموده باشد شعله زیاد سلام ۲۲ جمادی الاولی ۱۲۸۳ هجری المقدس الرافق فقیر غلام فرید
 سجاده نشین سکنه چاچران شریف می‌قیوس و وزیر و هم وقت غروب آفتاب
 روز چهارشنبه بتاریخ بیست هفتم از ماه جمادی الاولی سال مذکور دولت پاسه بوی
 وزیرت حضرت اقدس که عبادتی و سعادت بیست و نین بمحصول
 پیوست حضور خواجہ البقاہ الدتعالی بقاء و نفعاً و ابکم بقاء بر فرش بوری
 کوندر نشسته اند و به وظیفه سورۃ عم یسار لون متاقل بودند و غریزی کتاب
 کشف المحجوب میخواند و حضور خواجہ البقاہ الدتعالی متوجه شده وظیفه هم خواندند
 و استماع عبارت کتاب نیز میفرمودند هرگاه آن کتاب تمام غلط بود و عبارت

لعیدہ ہوسنی حیلے استخوانہ نمودن چل عبارت اراں کتاب کہ عش گاہ
 حضور جوادہ شدہ اسب۔ اس است کہ چوں حضرت شیخ منصور رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ اندر طلعہ حال خود در حضرت عمرو بن عثمان سری کرده خدمت سید الطائفہ
 شیخ حمید رضی اللہ تعالیٰ عنہ آمد حضرت سید الطائفہ گفت حکم آمدی شیخ منصور
 گفتند ہم مانع صحبت کم مسدود الطائفہ فرمود را بجا میں محبت میت یہ
 صحبت را محبت اند چون توانست محبت کسی حسان مانند کہ عمرو کردی شیخ
 منصور گفت اللہا السلام العفو والسکون صفار البید و ما احام العدل بخوابن
 س لا حی اعلیٰ عفو و سکون و صحبت اند مدد و دوستی شدہ از خداوند محبوب است
 بالوصاف او فانی شود سید الطائفہ فرمود در بیان المنصور خطبہ فی العفو و
 السکر۔ اسے لیسر منصور خطا کردی عفو و سکون را کہ عفو عبارت از صحبت حال است
 با حق سی بر و سکون عبارت است از طشوق و رعایت و محبت و اس ہر دو از صفات
 خلق مستند و کتاب حاصل بہ میت و در مس اسے لیسر مسعود اند کلام تو بسیار قبول
 می بینم و عدالت سے معافی بعد از ان حضور جوادہ العلاء اللہ تعالیٰ بہ لعائہ
 فرمودند کہ صاحب اس کتاب کشف المحجوب حضرت شیخ مسعود را آئینہ بوسہ باشد
 بہر آنگاہ قاری ورق گرداند و جستجو کرد کہ شیخ منصور را بیات حضور
 فرمودند ضرور دستہ باشد بعد از ان خود بدولت کتاب را جید ورق کند
 ذکر شیخ منصور در مانی کہ ذکر ائمہ تبع تابعین بوسہ اسب یا نقد را بجا آگست
 ہمارہ آنگاہ کتاب را حوالہ قاری مذکور کردہ فرمود کہ ارجح آنراں تمام ذکر شیخ مسعود
 جوادہ شدہ حاصل عبارت سے کہ در بیان ذکر حیر حضرت شیخ منصور رضی اللہ تعالیٰ

پیش حضور خواجہ بقاہ اللہ تعالیٰ بیقاہ خواندہ شدہ است این است و منهم
 مستغفر فی معنی دستملک دعوی ابوالمغیث الحسین بن المنصور الحلّاج فی
 تعالی عنہ از مشتاقان و مستان این طریقت بود و حالی قوی و ہیبت عالی داشتند
 و مشایخ گرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم اندر شان ایشان مختلف اندر گروہی و ایشان را
 رد کرده اند چون عمر بن عثمان الملکی و ابوالیوب القطع و ابوالعقوب ہنر جویری و علی بن سہیل
 اصفہانی و غیر ہم و گروہی دیگر او شان را قبول نموده اند چون ابن عطا و محمد بن خفیف
 و ابوالقاسم نصر آبادی و جماعتی تاخرین رضی اللہ تعالیٰ عنہم جمعی اندر اہل ایشان توقف
 کرده اند چون جنید و حریری و حصری و غیر ہم رضی اللہ تعالیٰ عنہم و گروہی بسحر و سہل
 آن منسوب کرده اند او شان را شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوالعباس
 شغانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم اندر ایشان سر داشتہ اند و بزرگ پنداشتہ اند و آن
 ابوالقاسم قشیری رضی اللہ تعالیٰ عنہ گوید کہ اگر شیخ منصور یکے از باب معانی
 و حقیقت بوده است بہرچنان خلق مجبور نشود و اگر مجبور طریقت و مردود حق بوده است
 یہ قبول خلق مقبول نگردد و بحق تسلیم او شان را یا ز گداییم و بر قدر نشانیکہ از حق و در
 او شان یابیم بزرگ داریم اما از انجملہ مشایخ بجز اندکے منکر نیندہر کمال فضل و صفائی
 خال و کثرۃ اجتہاد و ریاضت حضرت او شان را منصور دو بوده اند یکے حسین بن
 منصور حلّاج بغدادی کہ آن لحظہ است و او ستاد محمد بن نکر یا بوده است و رفیق
 ابوسعید قرمطی و دوم شیخ حسین بن منصور حلّاج کہ ما اندر اہل ایشان خلافہ
 است فارسی بیضاوی بوده است و بعضے از مردم ظاہرین بسبب التباس
 اسم از ہمین شیخ حسین بن منصور بیضاوی انکار کرده احوال ایشان را بہ غدر و جیلہ

[illegible]

بنشینند در عبارت نیاد نیند و به تعجب آن مشغول نگرددند و دم و دوح فارغ شوند و از انکار
 و اقرار بر آسایند و بعضی آنرا که حال آنچنان مردیایه منسوب کنند آن محال است
 زیرا آنکه سحر اندر اصول سنت و جماعت حق است چنانکه کرامت اما اظهار سحر اندر
 حال کمال کفر باشد و اظهار کرامت اندر حال کمال معرفت نیز آنکه یکی نتیجه سخط خداوند
 است و یکی قرینه رضا و این اندر باب الکرامت مشیح تر بگویم و باتفاق
 اهل بصیرت از اهل سنت مسلمانی ساحر نباشد و کافر مگر هم زیرا آنکه اصداد جمع نشوند
 و شیخ حسین منصور پیر صادی رضی الله تعالی عنیه بفرموده است که هر چه از اخباری میگوید و ذکر
 مناجات های بسیار و در دای پوخته و تحمید با سه مذهب و اندر توحید نقطه های لطیف
 اگر افعال او شان سحر بودی این جمله از ایشان محال بودی پس درست شد که کرامات
 بوده و کرامات بجز ولی محقق را نبود و بعضی از اهل اصول ایشان را رد کنند
 در ایشان اعتراض آورند اندکلمات ایشان به معنی امتزاج و اتحاد
 و آن تشبیح اندر عبارت است نه اندر معنی که مغلوب را امکان عبارت نباشد
 تا اندر غلبه حال عبارتش صحیح آید و نیز روا بود که معنی عبارت مشکل بود که مقصود
 سحر را نیابند و ایشان را ایشان از ان صورتی گفتند که ایشان را آنرا انکار کنند
 آن انکار ایشان بدیشان باز گردد و باین معنی اما گویست دیده ام از ملا صدقه
 بقدر ادو نواحی آن که دعوی تولی بدو داشتند و کلام دیر اجتهاد نزد خود گردانیده
 بودند و اسم حلاجی بر خود نهاده و اندر ام وی قلم میگرفتند چون روافض اندر حضرت
 علی رضی الله تعالی عنیه اندکلمات ایشان مامی آریم اندر فرق ایشان انشاء الله
 تعالی عز و جل فی الجمله آنکه کلام دی اقتدار انشا بدو از آنچه مغلوب بوده است اندر حال

خود به سبک و کلام محکم بایدها ادا اختیار توان کرد پس عریض است وی محمد اندر مدخل
 انار شیخ اصل طریقت مستقیم بیت و مرجع محال حاکم معر اندر احوال اش فتنه
 سمار است و در اندر آمد از کوه داسه خود تا از رسته قوت بسیار بوده است
 یعنی راز پس و پیش ازین اندر شیخ کلام و سنی گمانی مساحت ام و مدخل و مجمع و معلوم
 کلام و صحت حاکم است که در ه ام اندر گمانی که در کرد و نام بحر آن مساحت مام استند
 و اسماش یاد کرده ام اینجا بر این حد در سادر دم پس طریقت محمد اسرار اصل آن
 است بایدها از این طریقت و اقتدار که در این راه گرامی است و حقیقت ساسد
 میسر به سر به معبود از طریق احوال با اندرا از ویر و از دینی که در گشت الالاسه
 مستطعات تحت لطفها مستطعات یعنی را ساسی گوناگون پاک و دلانی و اسما
 است این عمارت حقایق است و اندر حقیقت معنی عمارت حدیثه حوی سنی
 حاصل بود و عمارت معهود دیگر و دوی معهود بود و عمارت موجود دیگر و در سوا کی آنکه
 اندر آن سید استی دیدار آید و طالب را پاک کند و مادی عمارت را بیدار و که معنی است
 اسما عمارت کشف الحجب علیه باد و اسب که در وقت اسما عمارت آن
 کتاب حضور جواهر الفاه اندر لعل بیفانه و لطفها و نام طعنه است مسوده سده بود
 در هر مقام که در ح و ماحضرت شیخ معهود صلاح میبایدی رضی الله تعالی عنه
 خوانده است در هر عایت سمر و سده سیم می بود و د آمار و حب کمال و است
 از حیره سور ظاهر و پدید می گردید و این دلیل اسب بر یکر شیخ معهود و حضور جواهر
 الهام الله تعالی به لطفها که در دل حدار و انجیمه پدید آمده اند و در اسعد و توحه و سمر و
 از حضور مملو ظاهر سیدی و حاکم که در و در انکار شیخ معهود می آمد حضور را حوی

و غرض می شد نهاده و پسند نمی فرمودند و اعلا مان بجزئی سیدانیم که حضور خواجبه
 البقا الله تعالی بدقیقه سنج منصور و شیخ محی الدین بن العربی و شیخ ابی زبیر سبغی
 رازی علیه السلام تعالی عنهم امام فقر و طریقت سیدانند و بسیار جاد و دیوانه کانیات خود
 ایشانرا مقتدا می اهل کوفان گفته اند و استاد خوانده اند و با اتباع مشرب ایشان
 امر فرموده چنانچه در یک کافی فرموده اند ملا ویری سخت دینداری بیشک
 این استاد دینداری - ابن العربی قی منصور - اینجا شیخ محی الدین بن العربی و
 شیخ حسین بن العربی و شیخ حسین بن المنصور صلات بمضاوی راضی الله تعالی عنها
 استاد القلوب یا فرموده اند و در دیگر کافی فرموده اند عاشق ست ملام ملا می
 که سجانی بن سبطامی - آنگه انا الحق می منصور - در اینجا اعر با اتباع مشرب و رویه
 سنج ابایزید و شیخ منصور رضی الله تعالی عنها کرده اند چه که موافق در لغت هندی
 صیغه امر است بمعنی بگو و می نیز صیغه امر است بمعنی بشو یعنی سبطامی باش و سجانی یا
 اعظم شانی بگو و منصور بشو و انا الحق بگو یعنی چنانچه او شان مشرب و حدت وجودی
 داشتند تو نیز همان مشرب بار و پیر و او شان باش و در دیگر کافی گفته اند ملونین
 دی و اعطانه بهانی بیشک ساڈ ادین ایمانی ابن العربی دی و دستور - اینجا نیز تحریر
 بر اتباع طریقه شیخ محی الدین بن العربی رضی الله تعالی عنه کرده اند - یعنی دستور
 و طریقه شیخ اکبر رضی الله عنه دین و ایمان ماست و در دیگر کافی فرموده اند سکه
 ریت روشن منصور می نون - من سبب رک که کسر قدوری نون - اینجا نیز امر فرموده اند
 بآموختن و بعمل آوردن رسم و روش و طریقه شیخ منصور - رضی الله عنه چه
 لغت سکه در هندی امر است بمعنی آموز در ریت بمعنی رسم است این چنین در بسیار

کامیاب و مژده اند خلاصه الکلام است که حضور جواهره القاه العبد العالی بمقام
و نصحاء و انکم لحاظ مسیح مسعود و راسی العبد عالی عمره و حمله انکه طریقت نموده اند
قول و فعل او سراسر اسبده است در عمل آورده اند بعد از این حضور جواهره
القاه العبد عالی اسبده بر ما حق بر ما را بدیدند بر ما بریدند بهمانی در ظلم
دل آراخی - بدس جونی در معانی بدس سوچی در معانی مقبوس سیر و هم بود
عشار سبک سبده عره ماه جمادی الاخری سال میرده سده و چهاردهم حجری
المقدس دولت یاسه نوس و بر ما بر حضرت اندس که بیج عباد و بیج سعادت
فاحصل ما بر بیعت حاصل گشت حضور جواهره القاه العبد العالی مقامه و نصحاء
و انکم لحاظ به طیفه متاقل بودند و حصار مجلس علمیه ملتزم اند یکبار
حصول گشت که فلال سبده را در دامن فانی بیج نماید نصیب و کمال دینی
است حضور جواهره القاه العبد عالی مقامه مژده اند که فراسر روان و دست پیوسته
مدرسه غایب نصیب است که بهمن امروز است با که در حالت خواب و
نوم سر مرا بر گرفته حلاوت برده جنگ و حلال می باشد بعد از این سخن
در این احادیث که آما سبده را و ابی حضور جواهره القاه العبد عالی مقامه
و دودند که بر ما بر که مردم تنهاری کرده اند من نصیب و مردم سماری را دیده ام
که همه روان و نصیب سبده ایران و غیره و سبده من یک که در حله اند که بر سبده را آنگاه
و خواجه به سبده اند که سبده است و دینی به سبده اند که سبده را آنگاه مژده اند
که اگر دامن و حلاوت را بیج سبده است که در حله اند که سبده را آنگاه مژده اند
و دامن که است بیج سبده است که در حله اند که سبده را آنگاه مژده اند

داود تدبیب ابن تیمیہ داشت و ابن تیمیہ خارجی بود پس خارجی دو بابی یکے نشد
 مقبوس چار و پنجم بوقت مغرب شب دوستنبه دوم از ماه جمادی الاخری
 سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پائے بوس و زیارت حضرت اقدس
 که عبادتی و سعادت بیست و نیت دست داد حضور خواجه البقاه الدتعالی
 بقیائے یونطیفه مشغول بودند بعد از ساعت اشاره نمودند که جانماز بگسترید
 آنگاه برخوابستند و خود بدولت اقامت گفتند صفوف بسته شدند
 نماز بجماعت گذاردند بنده را قمر الحرم نیز در آن جماعت حاضر بود چون از نماز فارغ
 شدند بر فرش پوریاے طرح که اکثر اوقات در چاچسٹان شریف
 بوقت کچری بران می نشستند رفق افروز مجلس شدند و همه حضار حلقه بنحیستند
 و جهت مطالب دینی و دنیوی خود با گذارش حال می کردند و جواب مراد خویش می یافتند
 و معتمد حضور خواجه البقاه الدتعالی بقیائے یونطیفه ذکر چهار اول لا اله الا الله بعد
 الا الله و بعد الله الدتعالی داشتند و گاهی از برای انجام مراسم
 و حاجات مردم باهل مجلس همی پرداختند بارے به طرف برکتی ربانی که محل شفقت
 حضور خواجه البقاه الدتعالی بقیائے یونطیفه بوده است دیدند و پرسیدند که چه نوشته بودی
 عرض کرد آری و وے از کسبه خود دو سه ورق بجزوف انگریزی تحریر شده برآورده
 پیش کرد حضور بدیدند و استحسان کردند آنگاه فرمودند تونیکومی نویسی
 آنگاه فرمودند که در طلب هر چیزیکه در آن غرق نشود آن چیز حاصل نگردد تا این جا
 استحضار آن زمان است که حضور خواجه البقاه الدتعالی در چاچٹران شریف
 اقامت فرماشته اند مقبوس پانزدهم بوقت چاشت یوم یکشنبہ بمقام از ماه ربیع

نیز رشتہ غنیمت ہو سکے نمود تاکہ سرخوشی را ہم بنیانیدند۔ و همچنان نشستہ قدرشے بر خود
بنیدند۔ چون ازین حالت ہم قلبہ روئے نمود پس سرخوشی را بر زانو دران مبارک
حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ بنادہ داد گریہ دادند اینوقت تمام اہل مجلس در گریہ
شدند۔ و حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ بقایہ کمال شفقت دست مبارک خود بر سر
حضرت صاحب قطب الموحیدین گذشتہ ہی گروانیدند۔ و از چشم مبارک حضور
خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ نیز اشک روان بود یعنی از ان قولان ابن کافی سر میزند
کافی۔ صدقی صدقی و دوتون تا آیدون اساطیری سانگی۔

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| ذات تپیدی ہی و دید حق مطلق | برنگ دی و چہ و دوتون بہن ہوتی |
| ابی گئے بیچ اڑانگی | |
| رنگ برنگی و ولکہ بہاسان | کوئی تا سبجہ و قتال قیاسان |
| راز سوختن ناگی | |
| شمس الحق حق و در کی کیلیان | شاہ منصور کون و دوسولی سلیمان |
| عاشق یار اڑانگی | |
| اشرف اکبر و دوس بی ادبی | بار سبب دو آیا سبجہ |
| جی تا او سے دل ناگی | |

حضور را گریہ تمام شد۔ و حضرت صاحبزادہ صاحب رانیز بلکہ جمیع حضار مجلس در
گریہ دہاے ہاے پودند آخر حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ را از سماع این مصرعہ
کافی مذکور۔ پی گئی بیچ اڑانگی۔ گریہ غالب شد و جوشش بدرجہ غایت کردند اگرچہ
نشستہ ماندند۔ ہر گاہ کہ داد گریہ دادند و جوشش قوی کردہ پودند۔ از درون سینہ مبارک

آدا میاها سنا کمال معبود و در وی برآمد بعد از آن خطبه آدا بر ایام با محوش تمام مرتبی آمد
 بعد از آن آن کمال اسرار حق بدست داد که حنده را مات معائنه بود - چون از حرم
 مجلس و جوامع فایده شدند - در سلسله است اسماء از مرتضیٰ میسر شد
 خود بر بیانی نورانی و جیسمان حق بکراں رسانید و اساس گردید و دالمدید - چنانچه
 کس - جیسکه سرک در سراسر کرده ریح و حیتان می باشد مقبول
 متا رو هم - وقت چنانچه در روز دهم به نام راه رحمت بهال سیرده
 صد و چهارم چرخ الی اللہ در لب پائے نوس در یارب حضرت اقدس حضور و حواص
 العاه الشدعالی مقابله و دعاء و ایام کماله و در مجلس سماع و دعای مبارک حضور حضرت
 سلطان الاولاد مبارکی الی اللہ تعالیٰ عهد و رول باعلاص فرمودند - آن روز در حرم عرس بود
 و اولان سرگرم کار خود بودند - چون اس خود بهره الساد کردند - خود و هزاره

| | |
|--|------------------------------------|
| ماهی جوک لذاتی و لذت کلمه بی دیدار است | را کس مال چو صدی سال کنو صد پای می |
| ماهی میل کسسان و بهوش طری میسان کئی | موتل یافه کی شویسان و طری حنک کئی |

بریں و در حرم و در خواص العاه الشدعالی از طرف تمام سند و حسب عادت تفریق و مال
 مره و دیده گذشت است تا سکا در صوم مبارک ماگ میبود و آنگه در مال تر شد - و
 خادم رومال دیگر متز کرد - آن هم گردید و مگر رومال میس کرد و این در سدر مل
 رومال ارس در روز و سه کرت واقع شده بعد از آن قولان اس و در طره
 گفته شد

| | |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| بسته خاک شوی سال باطل و در کس جسامتی | بهر دماغ و چه گالی و موی سوزنی نوئی |
| موزس دی کچی جی کوئی عاتس به مد سوئی | لوکان لیکی نکس سائن یک پیری کچی نوئی |

برین دوپره نیز حضور اگر چه چنان بود بعد از آن قوالان این غزل سرانیدند غزل

| | |
|----------------------|------------------------------|
| اشنان سالک خود آ یون | عام چو یان مین یون ناست ناست |
|----------------------|------------------------------|

ماگ او نین مین شاه منصور جو کله مین دیون گویون

کیون چیره لویون و پنج پیاپی

شاه سربادی سرتی ساتون سرود هون سروزه یون

عشق اوقات پیاپی

مینانه سون مست همیشه کیون کعبه دین کایون

دین ایمان بی چچای

نردان زوری پودون لوقا تان بگرین برون چچایون

کیجو آسچ که ن ناست

یاست بچل دی عاشق بچون کوی کوی چون چن بی بی

برین غزل حضور خواجہ الباقاہ الدنعالی بقایه یک یک چنان بر خود جنبش فرمودند

و سربارک را نیز در تمام بزمین و بارگردانیدند که کلاه مبارک از سرفر بر زمین

افتاد و در تمام خلق حاضر مجلس شورش پیدا شد و ترزل عظیم افتاد که قلم را طاقت بیان نیست

بر حضور حضرت قبله حاکم رواداده که در آن و جد کمر بستہ بودند سراقه چنان

جنبش مینمودند که جبہ مبارک بر فرش می نهادند و سجدہ میکردند و باز بالائی آوردند

انفسه در معکوس میشدند که خوف بر پشت بر آمدن بودی چچنین تاسه

بار یا نوده از سه بار با مقام سجدہ میرفتہ اند و باز مرتفع میشده اند

و برین نشان مردم هجوم آوردند و قوالان را نیز ازین ترک خلاصی جمعیت از دست گرفته

ویر گندہ سہندہ آگہ آسمان التماسیام سیدہ و اسمہ ان کمال لائق حال حضور انور
 گردید کہ دیدہ و نامہ ویدیں نامہ ویدیں ابران رکب علی ربانی کہ مشورہ و رنگہ
 حضور حواہ العاۃ اللہ تعالیٰ بود اس حیدر یاس ہندی فارسی الساگرہ ابیات

| | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| ہم ماسی لونی اس کے جہاں بار و کھل | دیکھتی یہاں کس مانی سر سہل |
| ہم ہی یاسی بود کی گور دیا ساگر و اس | آئے آس میں گس مانی آیتاں حیدر ان |
| ایسا سہل چاپ ہی ایا سہل و ہاں | یکسا گور کی وادی جس رہا وہاں گیاں |
| آرا کہ فاس سہوہ و فاس کس است | کی کس و فاس کی معرکہ دس است |
| رفت اور ساں نہیں جہاں اند خدا | العصر ادا کم ہو اللہ یاس اس |

میں اسات مذکورہ سر حضور حواہ العاۃ اللہ تعالیٰ ہاں رہے و گریہ طاری گردید
 بعد از ان گوسدہ مذکور اس ہزل لے شاہ صاحب روحانہ و عز

| | |
|------------------------|---------------------------|
| سوہہ آئی مات رہندی ہی | اتہ جو پٹہ لولی سوختا ہی |
| سیہ آگہی ماس ماسی ماسی | دل ڈوباں گلاول حمتا ہی |
| ج ج ج کے جہاں گندی ہے | یک لارم ہر ظاہر دی ہے |
| ساں بات معلومت سدی ہے | ای ہر صورت رہدی ہے |
| ماجیب دی ہو مجیدی ہے | اساں ظاہر کرول اسر تائیں |
| ساں مل جاؤ کرا ر تائیں | یکھتہ بار و ملی بار مائیں |

اتہ محشی باب سوہندی ہے۔ میں کافی سر حضور حواہ العاۃ اللہ تعالیٰ
 گریہ ست و درد گر صوفیاں سیار علی و سواستاد۔ بعد از ان ہم ہمیں
 حوالہ شدہ حضور حواہ اللہ تعالیٰ معارف و لغت وایک مقام و سب مدعا و اس

اندرین اشیاء این بنده که سترین رکن الدین شریفه الله تعالی علی الصدیق والیقین سید
 بدعا برداشت مگر در حالت دعا سوره فاتحه خواندن شروع کرد و بیست و نه بار سوره
 فاتحه را بخواندم که حضور خواجه البقاه الله تعالی از دعا فارغ شده اند و پنجمین سوره فاتحه را
 خوانده ام هم دعا شد و هم مقدار دیر و درنگ دعا خواستن حضور خواجه البقاه الله تعالی
 بیقائمه معلوم گردید که همیشه بوقت دعا ختم اعراض متعالی گرام و هنگام عبادات
 این چنین نادر بسیار دعا میخوانند تا اینجا آنچه نوشته شد استحضار آن وقت است
 که حضور خواجه البقاه الله تعالی در کوفت شریف رونق افزا بودند مقبول من مفتاح هم
 بوقت ظهر و نزدیک شنبه بیست و هشتم از ماه رجب المرجب سال سیزده و چهاردهم
 هجری المقدس دولت پاسبان یوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادت بیست
 ازین نیست حاصل شد حضور خواجه البقاه الله تعالی بقیائمه و تفسنا و ایام بقیائمه
 در محل نوکه تاریخی بنا و تعمیر او ازین مصرعه - ترکاخ خاص تاریخش مبین شد - بزرگ
 زرفشان نشسته اند همه غلامان و خدام علقه بسته گرداگرد فرش گلیم نشسته این
 بنده سر خود را بر اقدام فیض توام حضور خواجه البقاه الله تعالی داشته بوسه داد و
 مبارکباد جلوس محل فو نموده نشست حضور خواجه البقاه الله تعالی ازین بنده خبر و عادت
 پسیدند این بنده و سبب بسته نیاز کرد و دعا در ازنی عمر و سند آراست خدام
 گرداندرین اثنا انجمنی صاحب مولوی غلام احمد اختر جواب خط مرا غلام احمد صاحب
 قادیانی که بفرمان حضور بعبارت عربی نوشته بود پیش حضور کرد حضور خواجه البقاه الله
 تعالی بقیائمه تمام کتب را مطلق نمودند اگر فرمودند که بروی مهر من زده ارسال نمایند
 بخاتم مهر دار که نزد او مهر خواجه البقاه الله تعالی بقیائمه میبود حاضر بود وی مهر را بران جواب نام

برود سال کرد آن جواب ماساین بود من عرض است علامه برمدی شیش
الی مرزا علام احمد صاحب فادیانی الحمد لله رب الارباب والصلوة
علی رسوله الصلوة موم الحساب وعلی آله واهله وعلی من احبهم
واصاب اما بعد تدارملت الی الکتاب ودر دعوت المذاکره صاحب الجواب والی و
این کت بعد کمال فرصت وکن براس هر صدمین حسن الخطاب و موقوف التاب اعلم ما
اعز الاحباب الی من ندو حاکم و آتق علی مقام معظمک لعل السواب و احب الی
نسائی کلمتی حکم الامام العمل ودر عایت الاداب والآل اطلع لک مانی معترف بصلح
حاکم ملازمک و موقوف بانک من عباد الله الصالحین و فی سعادت المسکون متاب
و در وقت الفسلسل من الملک التوب و لک ان تسئل من الله تعالی حصر غاصی
و ادعوی لک حسن بانک و لولا خوف الامام لارودت فی الخطاب والسلام علی من
سلک سبیل القنواب بعد از ان صاحب مراد صاحب مرودید که مراد صاحب مرود
یک و صالح است و در من کما فی اربابیات خود مراده است کمال الدان کما ظاهر است
انندین اسامی و بعضی علی ظاهر که حاضر در حضور جوابه العالیه است و بعضی مراد صاحب مراد
طس کسان و واکار که در حضور جوابه العالیه است و بعضی مرودید که در مرودید صاحب مرود
و کذا و نیست این معامله جعلی و خود ساخت او نیست غایت مالی الناس آکده و را
ایک خطا و احتیاط و خطا و کشف است بعد از ان مرودید که مرودان اما الحی
گفته اند و و س اگر خود را محمد بنی و مراد و ده ما هم عهد میگردد بعد از ان مرودید
که مولوی نور الدین حکیم که از مرادان صادق الارادات و راسخ العقید است او است
و س در مراد مرور در من آمده بود گفت من که مرید مراد صاحب شده ام و دیگر از آن

و دیده از دشمنان هیچ ندیده ام بخش این سهام دیده مریدان گریه ام یک اینکه
 مرزا صاحب علم ظاهری از معرفت و توحناشیخ ملا خوانده اند و آن نیز بوقت
 ملا دوست انگر زبان مشکل دیگران فراموش کرده بودند و اکنون انجمن تهر و بحر عالم
 هستند که قصائد عربی و فارسی وارد و بحال فصاحت و بلاغت چهل چهل بیت
 به یکدفعه بلا قاعدا و بنیاد و رموزات معانی قرآن شریف که ما مردم را معلوم میشوند
 از کتب تصوفیه که ما معلوم میکردند علی الخصوص از فصوص الحکم و فتوحات مکی شیخ
 اکبر محمد الدین ابن العربی رضی الله تعالی عنه مگر آنچه سردار و رموزات معانی قرآن شریف
 از زبان مرزا صاحب شنیده ایم در هیچ کتاب ندیده ایم و از هیچ کس بجز مرزا صاحب
 نه شنیده ایم - دوم اینکه روز و شب مرزا صاحب را در عبادت خدا عز و جل
 مشغول و مشغول دیده ایم - سوم اینکه در اشاعت دین چنان کرمیت بسته اند که بی خوف
 و بی هراس شده با دشمنان و سلاطین هر دیار و امصار را دعوت اسلام کرده اند چنانکه ملکه زمان با دشمنان
 لشکر را برای شکستن شوکت صلیبی و کفاره عقیده تثلیث امر کرده بدین اسلام خوانده اند و با دشمنان
 و فرانس و روس و نیز دعوت کرده فرموده اند که عقائد باطله خود را گذاشته باسلام گرایید و سلطان روم
 و امیر بحرین و بادشاه کابل و غیره همه را نیز دعوت نموده که حمایت اسلام کنید و هرگز خوف و هراس
 در دل ایشان راه نیافته بعد از آن فرمودند که مرزا صاحب نسبت موت آنها را بدین گویا
 کرده بود که دوسه اندر هر سه یکسال خواهد مرد و قضا از خلافت آن بود قوع آمد یعنی آهنگم
 پادری بعد از تقضای آن سال موجود در دیگر سال ببرد بعد از آن فرمودند که
 چون این حکایت پیش مولوی نور الدین که مرید مرزا صاحب است بیان کرده شد
 دوسه گفت که اعتقاد ما مردم در حق حضرت مرزا صاحب بدین گونه نیست که بسبب

محمد بن اسماعیل و در سال که مرزا صاحب وعده کرده بود در لیل بدر و کوه
 سو و در آنکه این جنس طواف وعده باز معمران سراج سده است به سمت صنعتی که
 عبد الله است چنانکه در وعده همدیه که حضرت محمد بن اسماعیل رسول خدا صلی الله
 علیه و آله با صاحب خود فرمود بود که امسال طواف بیت الله خواهد بود و حج و ایام
 گذارد و فتح که بر خواهم نمود و حال آنکه بهر تمام مسیر به خنده و بهیچان از حد نه گفاده
 صلح کرده باز گردیده بعد از آن حضور خواهد افتاده الله تعالی فرمود که بایں مولوی
 هم ملائکت که در هندوستان او را علامه بنگوید بعد از آن فرمود که بسا
 مرزا این نوع دعوی همدیه کرده اند حایه سید محمد مهدی صاحب که خود را
 مهدی موعود میگفت پس علامه وقت رو به خروج کردند و جنگها دادند با آنکه
 سید محمد مهدی صاحب در جنگ رفت و بعد از آن گرام در آمد و در سفر
 فائده اند و شیخ عبد الحق دهلوی تنگه سر روی شیخ علی متقی با سید محمد مهدی میانه
 و مباحثه میداشت و خود هم عالم دینی و مشهور و شیخ معروف بوده است
 در علم السان آفراییدارد اگر صد که سید محمد مهدی صاحب را در کتاب خود مل احمد
 ندارد و لذا بعضی از مریدان و حلقه او سان یاد کرده و گفته است که است ابروت
 فلان شیخ سید محمد مهدی میبود و بعد از آن سار طریقه سید خود که متقل کالج
 حاص بود تفسیر پیدا است گذارد و مانجه از آن سید بیرون آمدند و از طرف جنوب
 محل رفتند و در بسیار و در آن گسترده بود در آن محل آنکه شد در سوخته سر با
 بود اما در کس و در در آن شمار و نه هوا گرمی اما مطلوب بود و همه مردم را
 سه را بود اساسه و حضور خواهد افتاده الله تعالی به نقایس هر ل فرآن بر ل

خواندن شروع نمودند. مولوی محمد علی راجن پوری که بتدریس مبارک بادی جلوس محل شریف آمده بود قریب حضور نشسته است پس قوالان خود را که از راجنپور همراه آورده بودند. بارشاد حضور خواجه البقاه الله تعالی گفت که شترناهند. آنگاه قوالان شترنا بنواختند. و در شترنا خرها گفتند تا که وقت نماز عصر رسد از اینجا رفته در مسجد مذکور نماز جماعت بگذرانند بعد از آن در گوشه مسجد بنشینند و فرمودند که آن قوالان را گشتی بهاک را در شترنا گویند حسب الارشاد شترنا بنواختند و آن را گشتی را بگفتند. آنگاه این غزل سرانیدند

ما منتظر حمله صفا تیم

ما حاکم جهان نسای ذاتیم

حضور خواجه البقاه الله تعالی به بقا که پسند فرمودند. و یک دو صوفیان چنانچه مخدوم غلام شاه صاحب اوجی و غیره برقص در آمدند تا مغرب این سرانندگان سرانیدند آنگاه نماز جماعت گذارده. حضور خواجه البقاه الله تعالی بدولت خانه تشریف فرما شدند و با همه ملامان بر دناق خویش باز آمدیم باید و التبت که قوالان سرانندگان سرود باد صوفیان رقص کنان همه بیرون از مسجد بودند و حضور خواجه البقاه الله تعالی در مسجد مقبوس شیر و هم وقت عصر روز چهارشنبه شانزدهم از ماه شعبان سال مینوه صمد جهاد هم چری المقدس دولت پاس بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و عبادتی بهتر ازین نیست میسر شد این بنده را قلم الحروف همانوقت تازه دارد شده بود بر اقامت خواندن حضور خواجه البقاه الله تعالی سر نهاده بوسه داده نیشسته. آنگاه حضور خیر عافیت پرسیده بتلاوت قرآن شریف شاغل شده یک از سادات در مجلس نشسته بود مولوی غلام احمد اختر را گفتند که مردم بتفضیلت تو قائل شده اند و دیگر حضار همه بر این امر با لگند

و تصدیق قول مولوی موصوف محمود و حضور جواد السلام الله تعالی و صفای اسماعیل
 کفایت کند و در مورد کدو که در حوض با سده قنصله سود و در حقیقت آن سید عالم
 سر نود است بعد از آن این محبت سر مستند که حضور جواد السلام الله تعالی
 سناپه از طرب و آن سرخ فایز شده و در مورد کدو که سده و در انص سناپه بکاگرد
 و نیکسند جیاجیکه کدو سناپه سناپه بکاگرد آهسته آهسته چاک که بعضی اکا رستیدیه تمام عمر
 خود را ظاهر اسی و انکود اند و در سناپه پستنده و بعد کدو در سناپه و در سناپه
 و علامه در نظر لقه خود آورده اند که دو چهار در در سناپه و در سناپه و در سناپه
 و در سناپه معلوم گشاده است که در سناپه سناپه بعد از آن در مورد
 که محمد دم غریب سناپه بکاگرد که در سناپه رانسی که گفت که صاحب تنوی قریب
 از این سناپه خود را در سناپه بکاگرد که در سناپه او سناپه سناپه که در سناپه
 سناپه تنوی سناپه بکاگرد

| مصلحت از آنکه کدو استند | حوض سناپه و سناپه بکاگرد |
|---|---|
| <p>مس کفایت این سناپه از طرب و انص است از سناپه رحمة الله علیه جید سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه قنصله کدو و در سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه است که در سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه در سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه که در سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه آخر دگر در سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه</p> | <p>مس کفایت این سناپه از طرب و انص است از سناپه رحمة الله علیه جید سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه قنصله کدو و در سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه است که در سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه در سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه که در سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه آخر دگر در سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه سناپه</p> |

و کتاب منطق الطیقلی گفته که دو نیم صد سال از تحریرش گذشته بود نذر من گذارد
 و گفت کسی برگ سبز است تحفه درویش آنگاه بهمانجای خود دهنده را کشاده دیدیم
 ابیات مذکور هرگز درج نبودند فلجان از دلم بدر رفت آنگاه یکی از حضار عرض کرد
 آهانکه از مکاند ایشان خبر دار ند فریب ایشان نمی خوردند حضور خواجہ البقاہ الدلعالی
 ببقاہ فرمودند آهانکه قدرت تحقیق نمیدارند - او شانرا با چنین ابیات طعنت می فرمایند
 و در دلهای ایشان فلجان می اندازند آنگاه فرمودند که قاضی نور الدین شومسری کتاب
 ساخته است و در آن کتاب از اکابر اولیا کرام مانند حضرت غوث بہاؤ الدین
 و کربا و شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی و حضرت سید جلال الدین و محمد دوم
 جهانیان اوچی و از دیگر مشایخ چشتیہ و قادریہ قدس الدعا سراسر ہم نیز از کسے ابیاتی
 و از کسے عبارتی در کتاب بطور شاہد و گواہ بر مذہب شیعہ سند نوشته است
 و فی الحقیقت آن ابیات و آن عبارات ہیچ یک شیخ از مشایخ موصوفین تصنیف
 نکرده بلکه قاضی شومسری از خود آن عبارات و ابیات را وضع نموده بآن مشایخ
 کرام منسوب کرده در کتاب خود نوشته بود - آخر روز کسی اورا گفت کہ قاضی
 جی تو کراں چنین کتاب نوشته این معاملہ تو فاش خواہ شد زیرا کہ سلاسل این مشایخ
 کرام نزد ہر کس نوشته شدہ است و فقر این سلاسل ہم ہنوز موجود اند - قاضی
 نور الدین جواب گفت کہ راست کہ تحقیق این مینماید آهانکہ تحقیق و تفتیش این آخر نمیکند
 و سادہ عقل ہستند و شملان برین را تشیع خواہند آمد و مرآتو اب خواہد شد -
 بعد از آن حضور خواجہ البقاہ الدلعالی ببقاہ فرمودند کہ حضرت شیخ محمد الدین ابن
 العربی رضی الدلعالی عنہ در فتوحات کی نوشته اند کہ از ہمہ طوائف مردم دو گروه بہتر اند -

[illegible]

رنده را این با هم باز آوردند فرمودند یازده و نیم نه یاده ماه از ایام حج مانده بودند آنجا تقسیم
 شدند آنحضرت روزانه می رفتند شبانه بازمی آمدند ایام به راحت و مسرت گذرانیدیم چون ایام
 حج قریب آمدند شخصی را فرمودند که این جوان را به حج برسان و سه بر چشمان من دست داد بعد
 زمانی دست برداشت من خود را در که مقلمه در یافتم مناسک حج بجا آورده زیارت
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم به پیرینه شریف قتم بعد چند ایام براس آن حضرات
 و آن مقام شهدا ملال و کلال آمد و غم غلبه کرد و روز و شب گریان بودم آخر شب گریان
 گریان خفتم خواب آمد چون بیدار شدم خود را در آن مقام قفسه یافتم خوش گردیدم
 تا که شبانگاه زیارت آنحضرت مشرف گشتم بعد چند مدت روزی حب وطن
 تقاضا کرد و رخصت گرفتم باز شخصی را فرمان شد که دوسه را ب وطن باز رسان پس دوسه
 دست خود را بر چشمان من نهاد و زمانه نهاد باز برداشت او گم شد دمن دیدم که
 در وطن خود رسیده ام مگر وقت و دواع این عرض نکردم که بنده را باز این مقام شریف
 آرید اکنون در فراق آنحضرت و آن مقام شیدا از همه بریده بودی نشین شده ام و روز
 شب در گریه و ماتم داری آنم و آن را می جویم سید خوش علی شاه صاحب چون این قصه
 آنم را بشنید گفت افسوس صد افسوس من گفتم دوسه طالب نهاد باشی مگر تو طالب
 مردم بودی اگر این خیال تو مرا معلوم بودی نزد تو هرگز نیامدی **بعد از آن** حضور
 خواجه البقاه الله تعالی به بقائه فرمودند آنکه مرد خدا هستند اگر چه از اولاد حضرت امیر المومنین
 علی رضی الله تعالی عنه اند این چنین گفته اند **بعد از آن** سخن در آن افتاد که بر فلان
 شیخ مستورات عالم بالا کشوف بودند چنانچه عبادت و شجاعت پیش حضور خوانده شد
 نوشته بود که فلان شیخ در هوا مفتوح العین میبود ملائکه را می دید آنگاه فرمودند

فکسما عک عطاک صرک الوه حداید آنگاه پس درگاه و در آمد و در
 معص جانان که گوید و در هر داخل آن باشد و نفس خاص را در که کند و ملائکه علی هم
 داخل در آن باشد آنگاه هر دو مد فارسی نو در که اورا از هوا و عکس که السلام علیکم
 گفت و او هم چو ارج کرده می گفت و ملائکه السلام و محبتی در هر دو او می آید
 حد امام احمد است و گاهی است از موآ دار آردی که اسے طالع حر است عادت گرفته
 حیرت و از هر در سے آن عارف گفت اسے آورده همه در معلوم کردیم که تو می
 حق هستی و یک حق هستی گزین حسن چنانکی که می کرده ارج من بر واری و در هر دو
 متوی و گفت آردے قول کردیم آنگاه بر در و است و من عارف ناماں مسد
 من میان ایشان بارے و دوستی و عقیده گردید و در سے صلاح کرده که طلال حار و در
 ما کا دل کس و عطا و تدبیری که در معلوم حوں آمار و حد حق گفت اسے مارا گرد و در
 من بویا هم صر و حجاب جو ابرم که دو من دیگران را هر گر مایاں سوم و قوس صورت حق
 و ملائکه نظری من روح حوای کرد و در مدد که اس دلو اسامی اگر کم است که نظری
 روح کرده کلام می کند آخر من تعجب جو ابرم سدا من است که بوستیده اندک و در بار
 مادر و صراح کا حاد و اعطاء و کوسته است سم بر من صلاح افغان کرده و در کوسته است پندار
 را اندک حق گفت که من را مانتا سماج غاب گفت سماح و دست چشیاں حار و سدا
 بار و داشت عارف حوں حیم کشاده مدد که بر سر یک حاضر من مجلس و در ماکر بر سر
 و احاطه بر یک دل و تشنه است این طور که بر سر نفس الناس رابع الناس کساد مایه لوی
 آن نفس را و اگر تشنه است و بر سر نفس استیاس مالا و ابرم کرده تشنه است و در
 نفس گزراں اندک الما کتا تشنه است و از نفس مردم کاهے و در می آید و در

می نشیند و گاهی پدید هر سران شخص بازمی نشیند چون عادت این حال مشاهده کرد
از جن یا خود پرسید که این معالجه چگونه است جن گفت که آنچه در مدیت شریف آمده است
که با هر یک آدمی جن یعنی شیطان مسلط است این را خان شمایین اندکس را که غفلت
بدرجه اتم است بر سر او بالماسه کشاده او را گرفته است و آنرا که غفلت اندک است
پروسه اندک بال کشاد و نهشته است و آنرا که تمام اندک غفلت است نازغ او با لمار
فر اهرم کرده نهشته است و آنرا که گاهی غفلت طاری میشود نازغ نیز بر سرش گاهی می نشیند
و گاهی او را آفتاب کلی بگیرد و غفلت بالکل دور میشود نازغ نیز آنوقت جست زوده فرو
می آید چون تیک ملا حظ کرد و بیخست مردم بدرجه اتم در خواب غفلت غرغ میگرداند و بعضی
اندک خوابین و زنده بعضی تمام اندک غفلت داشته و بعضی گاهی غافل و گاهی بیدار از آن حضور
خواجہ البقاہ الدنقالی برخاستند و در مسجد شریف که قریب محل بود است نماز عصر
بجاءت خواندند بنده هم در آن جماعت داخل بود و بعد از آن این بنده بر ذائق خولش آمد
و حضور خواجہ البقاہ الدنقالی بقاء بهما بنجام مسجد شاغل بنجامانند مقبول نور و هم
بعد نماز ظهر و شش بنده نور در هم از شهبان العظم سال سیزده صد و چهار و هم حجری المقدس دلت
پاسے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت بهتر ازین نیست حاصل شد
حضور خواجہ البقاہ الدنقالی به بقاء و تقیاً و ایام لمبقایه مجموع کتب در دست مبارک
میداشتند و آن مجموعه شریفه همان بود که حضرت شیخ المشائخ محب النبی قید مولانا خواجہ
فخر الملت والیدین محمد ولوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت سلطان الاولیا شیخ شید خوا
بباجب الروضه رضی اللہ تعالیٰ عنہ عطا فرموده بودند و نام اسامی رسال آن مجموعه
بنظر حضرت قبله مولانا نوشته بود این بنده را تم الحروف نیز دیده است و تبرک حاصل کرد

اسامی آن رسال محمول نیست لکن مولوی حاجی حاسبه لوان شرح رعایت مولوی
 حامی را علم فاعل و دال است تمکیدی فاعل و دالی روح استج فاعله حریره فاعله
 سجع قصیده شیخ عطار و بعد از آن آن مجموعه را کساده ادیک رسال را سارت
 روحانده بدید که حروف را سه مرتبه اول آنست که در هر کلمه یک کلمه تمام آنست
 کرده بعد از آن متوجه ایجاد آن کلمات کلمات و تطبیح الاصوات بر وجه مخصوص
 میشود و این مرتبه سه بطوری حقائق بحسب وجود عالمی است در ذات اندیس و در
 رادیس هر حرف عالی و حروف فکر میگردد و کلمات و افعال و افعال سارت است
 مرتبه علمی بطوری حقائق هر دو هم آنست که در صوت کلامی بر سر جمع طوره میکند
 و حروف را در هم مرتبه حروف و علمی میگردد مرتبه سوم آنست که در طبیعت در قیاسی
 بر دیده الی الایدی و لا لافصل ظاهر میشود و آرا مان اعداد حروف سانه میگردد
 و حروف را در حقیقت و حسی و فاعلی است در درخت هر سه عددی و فاعلی صورت کلامی
 و حسی صورت صولی بعد از آن را در مقامات شش ادال مجموعه این چهار اعم

روحانده بدید

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ما چند کسی طلب در مصالح و معوض | حق را طلب از خصوص قائم در خصوص |
| چون بسبب اعمام خود مخصوص ما و | بر حیاست با دهر بر عیان مخصوص |
| مالاری ای دالی از حد و نیاس | ساحت ترا کس لوجود و نیاس |
| برین دو صفتان حاصل السان مطلب | کایسان استاسد باس لاس |
| ما حدودی از فی امیا و هر اسر | گذر در خیال غیر وجود لاس |
| دل در کس بدین عمل در کمال را | بر قاعده و با هر اسر و لاس |

ای صد و جهان وصل تو مقصودم
ترکیب رخ و زلف تو دانی از حقیقت

رو سے دہن تو بود و نابود دلم +
از شعله آتش دل تو او بود دلم +

بعد از آن این فوائد بیان نمودند که از بیانات حروف اسم حضرت المیزانین علی رضی الله تعالی عنه لفظ ایمان حاصل می شود چنانچه مینه عین سین است و مینه لام ام است و مینه یا است چون این حروف را ترکیب لفظ ایمان نمایند بیشک جوید خواهد شد بعد از آن فرمودند که از ابعاد بیانات حروف اسم مبارک آن حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم که محمد است اگر آن اعداد را استنطاق کرده شود لفظ اسلام پیدا خواهد شد چنانچه بیانات اسم مبارک محمد صلی الله علیه وسلم از میم اول تکم است و از حالف است و از میم دوم نیز یم است و از و آل ال است پس اعدادش یک صد و سی و دو میشود و اعداد لفظ اسلام نیز یک صد و سی و دو میشود پس اگر این اعداد را استنطاق نموده شود از احاد و و الف و از حد و سی یک لام باقی ماند یک صد پس چهل از آن برای میم و شصت از آن برای سین چون این حروف را ترکیب داده آید لفظ اسلام پیدا خواهد شد -

مقبوس بتم شب و شنبه بیت و یکم از ماه شعبان سال سیزده صد و چهار و دهم هجری المقدس دولت پاسبوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادت بی برترین نیست میسر گشت حضور خواجه البقاه الله تعالی به بقاؤه و نفعاً و ایاکم بقاؤه و قطب الموحیدین ادامه الله تعالی به و انبیا کمال فرحت انبساط حکایات و احادیث میگردند و چند نفر از حضار مجلس حلقه بسته نشسته اند حضرت قطب الموحیدین پرسیدند که قبله کدام تا میبایج درین محل شریف تو کمال خاص حضور اقدس جلوس اجلال فرموده اند حضور خواجه البقاه الله تعالی به بقاؤه فرمودند که بعد کمال حید و تقشیر سعادت و نحو مست - تو اسبج

کرد بعد از آن این بنده را قم الحروف پرسیدند که در دوازده بیت الله شریف فاضل در
 نصف دیوار است یا در گوشه عرض کردم که قریب حجر اسود است که از طرف عظیم دیوار
 بسیار است پس حضور فرمودند بدان من هم این چنین میگفتم و او دیگر طور میگفت
 بمقبولین علیست و یکم شب به شنبه بیست و دوم از ماه شعبان سال سیزده صد و
 چهاردهم حجی المقدس و ولایت پاسه بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادت و دعا
 بهتر ازین نیست حاصل شد حضور خواجہ البقاعہ الدتعالی بقاء و نفعنا و ایاکم بقاء
 سبحه مبارک در دست حق پرست گرفته یونطیفه مشغول بودند و گاه گاه بحضور مجلس حکایات و کلام
 نیز میفرمودند و در روافض علی اللین افتاده بود حضور خواجہ البقاعہ الدتعالی فردند که این
 فرقہ هم از شعوب فرقہ اسمعیلیه است و اسمعیلیه شش امامیه اند که امامت را موقوف
 در شش امام میدانند یعنی حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه تا
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که ایشان امام ششم اند از آنهمه اثنا عشر و حضرت امیر
 پس امام جعفر صادق اند و اللین بجلول خدا و جل و اجساد انسان قابل ند و گویند که
 اول خارجین است و دوم خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم سوم خدا
 حضرت علی رضی الله تعالی عنه چهارم خدا حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه
 پنجم خدا حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه و غیرهم و این مذهب اکنون هم جاریست
 و در کبکی و غیره بلاد اهل این مذهب الآن نیز موجود اند و از اولاد ابونصر پادشاه که او سید
 بود هر که کبیر و بزرگ و رئیس می باشد او را تجدای میگویند و دیگرے را رسول او قرار می دهند
 و چون ایشان می برند دیگرے را آجتان مقرر می سازند یکے را خدا و دیگرے را رسول
 معین میکنند از زمانه ابونصر پادشاه تا الآن این شیوه جاریست و آنرا که بخدا مقرر نمایند

[illegible]

او چگونہ ساختند و چگونہ سمیع است و دہن و زبان اور پینید کہ چگونہ ناطق است
 و گویا است و دست اور پینید کہ بچہ طور ساختہ اند کہ تمام کار بار جان باین
 دست تا میکند۔ اگر پاسہ خبر پاسہ دست دادہ شدی چکار بار کردی و دیگر حیوانا
 را ہم بہ پینید کہ بچہ طور مخلوق شدہ اند چنانچہ عنکبوت خور و پینید کہ خانہ خود
 چگونہ تیار پس از دگر خیمہ و دوران خیمہ ساختن ازین عنکبوت خور و آموختہ اند چرا کہ
 خانہ او مثل خیمہ است و ہشت اطباب دارد و ازہ پاسہ آن نیز همچون خیمہ و
 سہار پڑہ است و زنبور را بہ پینید کہ او چگونہ اولانہ تیار میکند و ہمہ خانہ و سوراخش
 سدس می باشد یعنی شش گوشہ دارد و ہمہ موجودات عالم را انسان یا شد
 خواہ حیوان کلان باشد خواہ غور عقل و شعور یا ازہ استعداوش دادہ اند پینید
 کہ اگر کسی نزدیک خانہ زنبور رود او می پندارد کہ مراد خانہ مرا ید و نقصان رساند
 پس مستعد جنگ شود و اینم دانیدہ اند کہ از پس نیش زرد کہ او کارگر است نہ دہن
 و حیوان نیست خور و ترکیہ اوراد عرف ما و کونسترای خوانند اورا ہم این امر معلوم کنانیدہ
 اند کہ تو نیش از پس بزین آنگاہ فرمودند کہ ہر چیز را بر کمالے کہ می بایست پیدا کردہ اند
 آنگاہ فرمودند سبحان اللہ کہ حق سبحانہ کمال خود ظہور کردہ است سہ

وقل علی اللہ واحد

وقل کل شیء لہ ایت

پس در ہر شے بر اسے شناخت حق سبحانہ نشانی پیدا است کہ دلالت می کند
 آن نشانے برینکہ بدستی کہ حق سبحانہ لیگانہ است آنگاہ فرمودند آن چراغ کہ آفرختہ
 میشود بر فراز حضرت ابواسحاق و گماذرونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ آفرختہ میگردد و این چنین
 خارق عادت از بسیارے او دیکرا مظاهر شدہ است چنانچہ حضرت شیخ عبدالحق

فی البدیعی عالی مرتبتی که شمع الواسع خلق گماردنی در سر
 اورا آفتاب چراغ روش کرده و من و یکدگر و یکدگر دلی می هم بار و رقیاست تمام میان
 ارس و یکدگر می بخورند - انگاه و یکدگر دلی می بارند و وقت را در طعام میبویان
 می سد و مردم می آید و می خوردند تا سد و این حبس با صدوم و در و در کس و
 جهاں جدا و بدست من نیست انگاه و یکدگر او و او در بدیع اراں سخن در اراں
 افتاد که در سارین یعنی گاهست میو در جنتی است برود که بر او اقسا حرف سار
 بوسته بود و شاه عالم گم کرد رحمت را اریں قطع گشاید و معاد و مقام است
 بهود و ابراهیم شکسته مسامد و قلمبر گشاید که از طرف بهود و حبس ابراهیم
 میت جواب داد

| | |
|-----------------------|----------------------------|
| این است تخته مرا اساه | که چون شکسته شود مانند گرد |
|-----------------------|----------------------------|

اراں یس مسامد صاحب رتبه و معاد بهود متروک کرده - انگاه و
 که در پیشی میر رتبه در حقیقه بوسته شده است حضور جلا
 تعالی معاد و در بد که مردم - آید و دید و مگر او شلی میگوید که آن خط معاد
 به نظری انگاه ما و منی رتبه و خط معاد و خط معاد و خط معاد
 به طوری معلوم کرده و رسیده ماند که حکوم اسب خادم رتبه و رسیده
 آمد در من کرد که او ساں میگوید که آن خط اراں و رتبه و معاد معلوم
 شت به دلی بر صغیر او اس بود است که شد رسول الدال
 سطره مل مردم بود و این کار عالمی جام بولس است بر لظری صفت

که ساده دلان اعتراض می نمایند بعد از آن حضور خواجہ بقاہ اللہ تعالیٰ بقیانہ
فرمودہ کہ من مدغیر بودم و زمانہ حضور حضرت فخر الاولین و الآخرین فخر العالم صاحب
الوصال شیخ من رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود کہ سنگ ہا سے ایک خام آور دندازیک
سنگ کہ چون اور البشکستند صورت سنگی یعنی مایہی کہ اور در عرف ماؤنبرہ گویند
برآید بعینہ صورت مایہی بود چہ از چشمان و سر و چہ از قنب و پر چند مدت آن مایہی
سنگ در گوشہ خانہ حضور نمادہ ماند بعد از آن سخن و خیرسان و بوزنگان
افتاد حضور خواجہ بقاہ اللہ تعالیٰ بقیانہ فرمودند کہ در ولایت ایران کار حدادی و
آہنگری از خیرسان کہ آموختہ شدہ اند میکتانند و ایشانرا شور بسیار است۔

بعد از آن فرمودند کہ چہ دم یک چیز است کہ مردم جلی و کوہے آزام
میگویند ہاچندہ در عوام الناس مشہور است کہ نم نسنے بیبا شد در از قد و پر بدن
او موئہا بسیار می بود و دندان او بزرگ می باشند و پستان او نیز کلان بیبا شدند
و دیگر حکایات نیز می کنند ہمہ دروغ است مم در چہ یعنی خرس یک چیز است اندرین
اشناسیان صاحب حافظ محمد حاجی پوری عرض کرد کہ رز سے در حاجی پور یک خرس
برین با جار قص کردہ بود من بچہ مان خود دیدہ ام حضور خواجہ بقاہ اللہ تعالیٰ
ببقیانہ فرمودند۔

شتر را کہ شوری طرب و بر است | اگر آدمی را نباشد خراست

بعد از آن سخن در تعلیم و مدح حضرت چولستان افتاد حضور خواجہ بقاہ اللہ
تعالیٰ فرمودند کہ چولستان مقام دشت و سواوا و جانے عاشقان است یکے
انہا حاضرین عرض کرد کہ کوہستان ہم این چنین است حضور فرمودند آری و چہال

میری نیک سادہ انداز جیسا ہے آسرواں دگناہ ہے سرسبز و گلزار
 میان بسیار آمد و مرگ راجہ بچلہ و راہ و میان محبت است کمر چو کمال در بر جمال
 می ہم بر یکا حاصل صورت نیست و خوف و پس بخود می شود و در حلساں سر
 رحب و سرور و اساطیر اماں مگر دو لعلہ از ان یکے از حصار مجلس عرض کر
 در حوستان صفاں و دیگر نبات ہم سناز ہمد حضور حواہ الفاء الحمد للہ
 و مودد آدے حق و مہرب و چرخے و ڈانٹ می ماسد اندر اسامیان جہدہ و علم
 عرض کر کہ لہ آہوت و چوڑیے و ڈانٹ از رسم حق ہستہ بایسے حضور نور و نور و نور
 آدمی است رنی کہ رفہ حوال و دستہ جان مساند اورا ٹائیں و حواسندہ چوڑیے و نور
 حق است مگر صیاں اس طبقہ حق نیست مگر از طبقہ دیگر است چہ چہ و دیکھا
 اسان کامل ہوتہ کہ در طبقہ فلاں ہیں صفاں اندکہ گاہے کہے از آہماں سر
 رض ہی بآید و آدمی را میگیرہ یا آدمی را میر و آدمی کہ از دس اس چوڑیے از اس سر
 صیاں است و موت و اعتقاد ہمود روح آدمی تریر و دیگر و اداست کہ لہ
 از مردس ہیچوں صفاں درس عالم تہات حرکات ماسالہ و مسالہ و مسالہ
 و آدمیاں باصر رسیدہ یکے از حاضر عرض کر کہ دیر در حید عالم
 حق مسکر و دیکہ موت ہرگز موجود فی الخارج نیست حضور حواہ الفاء الحمد للہ
 سقاہ فرمود کہ اس امر کہ علما اوراں محسکہ و ادا و ادا مت تریر و لہ
 دیکوہ امت شود حرکہ درس علم ہوتہ اندکہ روح آدمی بعد از معارف از دس
 ماعد است یا در ستم اسب و صیاں ہم انجیاں لطیف اندکہ نفس چکاسا
 انکار وجود آہما کہ حق موجود فی الخارج مسندہ یس ازین علم مکرہ مات ہود

بهوت موجود اند بعد از آن فرمودند که شخصی از سنگگیران شریعت نرگادے را
 به گادان رسانیدن در دوسے یعنی چوستان رفته بود چون نرگا و رسانیدہ بار
 عود کرد و قریب بندہ رسید آفتاب غروب کرد و دوسے از آتش و زلزلہ گشت
 کہ نزدیکش بود و نظرش آمد اندیشید کہ اگر در اینجا آبادی باشد شب در اینجا
 گذارد فردا بجا نہ خواہم رفت چون بر پشتہ برآمد دید کہ زیر پشتہ یک زن خوب صورت
 و صاحب حسن و جمال بزبور و پیراہ رنگارنگ و گونگون و لباس ہر صفت پوشیدہ
 و تاج زرین بر سر کردہ نشسته است او حیران و ہراسان شدہ بایستادنہ آکہ او را
 حسن و جمال کشد و بہر دہد از لحظہ لبس پاشد دوسے بدست اشارت کرد و بخود بخواند
 آن جوان رسیدہ بر جہت مقرے میرفت آخر از پشتہ ریگ فرو آمدہ و آن زن بان پشتہ یکبار بندہ ماتہ
 اشارہ میکرد و بخود میخواند چون آن جوان در تر رفت بزور بدوید و بجا نہ رسید خاموش
 شدہ نشست چون شب گذشت ہر کسے دید کہ ردیش و رنگش تغیر یافتہ بود و پدید
 کہ تراچہ شدہ است چون این قصہ را بیان کرد ہمین کہ از پا ببقاد و کف از دہش برآمد
 و صبح گردید آخر بخت میان میان نصیر بخش سنگگیروی مرحوم دارالشش
 عرض کرد او شان تہویزات دادند انکہ او را استفاد شد و از ان بلارہائی یافت
 بعد از آن حضور خواجہ البقاہ الدتعالی ببقائہ فرمودند کہ میان صاحب میان
 نصیر بخش سنگگیروی را و عملیات بدرجہ اتم واقفیت و دخل بود کہ او ساز از حضرت
 صاحب قبلہ محبوب الہی تعلیم کردہ بودند انکہ من فرمودند کہ این زن
 خوب صورت کہ آن جوان را در چوستان نمودار شدہ بود و بعدہ او را بطور سریع
 گرفتہ جن چوڑیلے بود بعد از آن فرمودند کہ مادہ جن ازین قسم جن کہ او را چوڑیلے

سنگید جمیعته ستوالو و بی روح یو سید سیدار دریا که چو شریلی کهما خود
 سپرد و خود تصور است بیاسد و یک ماه در شب در وقت کل میگرد و در دوازده شب میخواب
 ما امام روح را یو سید سیدار و ما که گزیده خود را رو به خود دیدن - می دهر -
 بعد از این ما را عسا و محاسب گذاردند که اس سده سردیای حماقت داخل بود که
 حضور حواصه العاقله الدنیا فی معانی و مسائل معلول نامید و سده لومان خود را آمد -
 استقبال و طبیعت و دووم وقت معصیت چنانچه هست و سوم از ماه
 شان سال بیرونه صد و چهاردهم بحری المقدس دولت یاسه لوس و در امانت حضرت
 اقدس که عبادت و معادست سراسر است حاصل شد حضور حواصه العاقله الدنیا
 معانی و مسائل ما که معانی و مسائل را ادا کرده و ما را سید را حاستند و در محل هر یک
 در نمره است و لوس را کلیم استند و همه چهار نفس عطفه سید سیدار حضور آمد
 العاقله الدنیا فی معانی و مسائل در دست گرفته و طوطه معلول شد و در یاد و رسد است
 کلام بار که در هر کس هر یک فرود آورده است و او آخر خود بخود که مموده فرمودند که در
 کتاب دلیل العارین لغویا حضرت حواصه حواصه کان شیخ السائح حواصه معین الحق
 الدین الحسینی که جمع کرده از حضرت حواصه قطب الاقطاب قطب الدین عبدالمعز کاکلی
 است این حضرت قطب الاقطاب معانی است که حواصه حضرت حواصه بزرگ از که سطر
 و در نظر سده و سال سده از این هر یک صاحب حق خود بود و معانی لطیف و معانی و مسائل
 معانی و مسائل در امانت سید سیدار از امانت سید سیدار معانی و مسائل در امانت
 شیخ را و در امانت و در امانت سید سیدار از امانت سید سیدار معانی و مسائل در امانت
 موضوع آمده است حضور حواصه العاقله الدنیا فی معانی و مسائل معلول نامید و سده لومان خود را آمد

حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه بزرگ بختی در آن در انجم شهر شریف بر مسند حیات
مانده اند پس از عبارت دلیل العارفین چنین معلوم میشود که بعد و اول کردن حضرت
قطب الاقطاب از حضرت خواجه بزرگ بختی مابین این هر دو بزرگواران ملاقات
نهایت نگشته و حال آنکه بی ثبوت پیوسته است و همه اهل سیر هم برین امر متفق اند که
چون حضرت خواجه بزرگ متاهل شدند وجه معاش و کفالت بعزت میسر میشد از آن پس
براسه تقریر روزینه جهت وسعت کفالت اهل و عیال خود نزد حضرت خواجه قطب الدین
در دلی آمده فرمودند که از سلطان شمس الدین اتمش بادشاه دلی که مرید شماست روزینه
عیال من مقرر کنانیده بدیهد و این بادشاه نهایت راسخ العقیدت بوده پس برآ
فرزندان حضرت شیخ المشایخ خواجه بزرگ روزینه مقرر کرده بود. بعد از آن فرمودند
که چون حضرت شیخ المشایخ خواجه بزرگ با حضرت خواجه قطب الدین در دلی ملاقات کردند پس در مسجد اولیا
نشستند که الان نیز از شنیدن آن هر دو مشایخ دو مصیله را نشان میدهند یکی مصیله حضرت
خواجه معین الحق و الدین دوم مصیله حضرت خواجه قطب الدین بختیار و هم در نجیالته
بودند که حضرت قطب الاقطاب بطرف حضرت شکر گنج صاحب که در خرابه جبال که
از طرف غربی طرف مرولی شریف واقع است بختیار شافل می بودند کسی را مرستاد
تا او شانز گرفته میاید تا بقدوم بوس حضرت شیخ المشایخ خواجه بزرگ نمیشد شود آن فرشته
برفت و حال بیان کرد و از قرآن السعدین گاهی داد حضرت خواجه شکر گنج صاحب
تسکین نمودند و در حیرت افتادند و گفتند که اگر من بروم ضرور است که اول براقدهم مبارک
شیخ خود و خواهم افتاد و میترسم که این امر بر خاطر ساهک حضرت خواجه بزرگ رعی الله تعالی

اگر ان قتل آئیں اس شخص پر مودہ نہ ہو ورنہ سب سے بڑھ کر اس کی مراد
 است او اعجاب فرماید مگر حضرت قطب الانطاب آنکس را مار فرماد و در مودہ
 کہ او را مودہ رکش ہر حال میں آؤنگہ و اول را تمام مبارک متیج خود او دہ مگر حضرت
 قطب الانطاب دست حضرت سکر کج را گرفتہ میں حضرت خواہ مرگ کر دماغ
 را تمام مبارک او سا را سر ہوسہ او داری ہی معلوم نہ کر د کہ خون حضرت خواہ
 قطب الانطاب را از حیم تر ہف پہلی رسدہ اند حجاب حضرت خواہ معنی الی والدہ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ برب در اردو جس سر ہف سر ہف اند میں در ہر دو معنوں متاخر
 لازم مبارک کے اہل سید و صل این حصہ خیال کردہ رہا کہ در اربع دولت میں
 ہر دو سچ پر سار ہاوت کردہ اند بعد از ان ارتداد شد کہ آنداس والا و را یہ
 کہ مصنف او ولی قائم است و ہم محقق است تا کہ فرمودہ مذکور محقق ہا شد خواہ ولی
 حوں این کار موقوف بر روایت است او سر روایت خواہ دوست آنگاہ کہ اس
 حاضر آ رہا معلوم ہا یہ دہا حضرت خواہ قطب الانطاب و حجاب حضرت خواہ
 مرگ معنی الی والدہ ہمسری رضی اللہ تعالیٰ عنہ میں حضور خواہ اللہ اللہ لہا ہے
 حوالہ ستار میں ہر بعض احوال مسطر و بعضے قرین لہجہ آخر حضور خواہ
 اللہ اللہ تعالیٰ فرمودہ کہ وعدہ دایع کردن حضرت خواہ قطب الانطاب رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ تا چہل سال تا کہ میں حضرت خواہ مرگ معنی الی والدہ رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ در حیم تر ہا قائم در دیدہ اند

مقتویں نسبت و رسوم سب جمعہ مست و حکم راہ تعالیٰ سال مذکورہ و لب
 یا سے میں در بار حضرت اللہ میں کہ عبادت و سعادت میں ہر میں نسبت مسرگرم

ایک خطبہ ایک رسالہ از مرزا صاحب قادیانی کہ خود را عیسیٰ بن مریم و مہدی موعود و
 آدم و مریم و مجدد و مجدد چہارم صدی میگویند بایں پنجاب حضور خواجہ البقاہ الدتعالی
 ببقائہ و نفعنا وایاکم ببقائہ پندریعہ واک رسید و آن رسالہ کہ نامش ضمیمہ انجام تم
 است و آن خطبہ و پیش حضور خواجہ البقاہ الدتعالی خواندہ شدند و خطا بعینہ
 اینجا نقل کردہ شد آن ایست بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و نصی علی
 رسولہ الکریم من عبد اللہ الاحد غلام احمد عاقلہ اللہ و اید الی الشیم
 الکریم السعید حی فی اللہ غلام فرید السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ
 ابا بعد فاعلم الیہا العبد الصالح قد بلغنی متک مکتوب ضمنہ بعضہ الاخلاص
 والمحبت وکتب باتامل المحب والا لفت جزاء اللہ
 خیر الجزاء و حفظک من کل النوع البلاء الی وجدات الریح التقوی فی
 کلماتک فما اضعو عریاک وما احسن نموذج نفعاتک وقد اخبر النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم فی امری واثنا علی اخیابی و زہری وقال لا یصل قد
 الا صالح ولا یکن ذیہ الا فاسق نشر قالک بلسانہ المصطفی وواھا لک من
 الرب الاعلی ومن تواضع للہ فقد رفع ومن استکبر فرود و دفع والی
 ما رلت مذلہا لک کتابک واثنت اخلاقک واداک ادعولک
 فی المحضرت واسئل اللہ ان یتوب الیک یا نواع الرحمت و قد اسر
 فی حسن صفاتک و زہرات حصانک و علمت انک خلقت من طینۃ
 الحریتہ واعطیت حکامہم السجده واجن الی نقالک بهوی الجنان ان کان
 قدہ الرحمن و قد سمعت بعض خصائص نبأہتک وما شرا و جاہتک

دسہ بیارک را فرد کرده حضور خواجہ البقاہ الدتعالی را بنما سید حضور فرمودند سہین بران
 بسیار بسیار سفید شدہ است از اطراف دیگر انگہ فرمودند از زمانہ جوانی و شباب شما
 باقی بکنیم سال میانہ زیرا کہ زمانہ شباب سی و یکنیم سال است زیرا کہ مدت عمر شریف
 جناب رسالت تب حضور حضرت سرور کائنات محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
 شصت و سہ سال است و مدت زمانہ شباب ہر کس نصف از عمر شریف
 آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم و آن سی و یکنیم سال است بعد از ان حضرت
 قطب الموحیدین را مخاطب نمودہ فرمودند کہ اکنون مدت عمر شما بحساب
 تاریخ شمسی بیست و نہ سال است و بحساب تاریخ قمری سی و یک سال است
 و بحساب تاریخ قمری سی سال است و مدت عمر شریف حضور حضرت مصطفیٰ صلی
 علیہ وسلم بحساب تاریخ شمسی شصت و یک سال است و بحساب تاریخ قمری شصت
 و سہ سال است الگہ فرمودند کہ اکنون مدت عمر بحساب تاریخ شمسی پنجاہ و یک سال است و بحساب قمری
 پنجاہ و دو سال است و بحساب تاریخ پنجاہ و سہ سال است الگہ فرمودند کہ سی و ہفت سالہ بودم کہ در مدینہ من
 سور سفید رویدن شروع کردہ بودند بعد از ان اعمار ہر حضار مجلس را قدر کردند چون نوبت باین بدہ
 را قلم بردن رسید حضرت قطب الموحیدین را مخاطب نمودہ فرمودند کہ این وہبوست مبارک ان شانت کوفہ بسوی این
 را قلم اخذ فرماید چہار سال از شما کمال است ایشان عرض کردند کہ چگونه است حضور خواجہ
 البقاہ الدتعالی فرمودند و سقتے کہ این یعنی رکن الدین بیعت من شدہ است
 در آن زمان ما اندر چوستان بہ ٹوہ کر رہی والہ مقیم بودیم و در ان زمان شما قریب
 بہ ما بن رسیدہ بودیدہ و این رکن الدین در انوقت امر دیے ریش بود بعد از ان
 تہلا و بیت قرآن شریف شاغل گردیدند الگہ براسے شخصے خلاصگی فرمودند و ما ہر ہر حضار

نماز حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ بدولت خانہ شریف شریف فرما شدند و این بندہ بر ذائق
 خویش آمد بعد از ساعت این بندہ راقم الحروف باز بخدمت شریف حضور خواجہ
 البقاہ اللہ تعالیٰ منصرف شد حضور مسند آراستہ بودند و ہمہ حضار مجلس صلحہ بستہ
 نشستہ اند کہ حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ کلام مبارک را از سر اشرف بیک دست
 بالابر داشتند و دیگر دست از زلفین شریفین ہوسے چند فرو داوردند من تبار شدم
 کہ برخیزم و این ہوسے مبارک را بگیرم مگر پیش از من میان برکت علی ربانی کہ
 منظور خاطر حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ بود آن ہوسہ را بگیرفت انگہ اسبوسے من
 دید من اورا بہ نصف نصف کردن اشارہ دادم و سسر جنبانید و منظور کرد و آخر
 بر جائے او فرتم، آن ہمہ ہوسے مبارک را از وسے گرفتہ و ہر زبان خود ساختہ و اشارہ
 تعالیٰ این ہوسے مبارک نزد من و نزد اولاد من تبرک خواہد بود الحمد للہ علی کلک
 مقبوس بیست و ہفتم۔ بوقت عشاء شب سہ شنبہ بیست و نہم
 از ماہ شعبان سال نیکو دولت پاسکے بوس زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے
 و سعادتے بہتر ازین نیست میسر گشت سخن در ذکر مرزا غلام احمد قادیانی و در بیان
 رد و قدح و ذم منکرین افتادہ بود و انشہندی حاضر بود و سے صفت و ثناء مرزا
 صاحب کرد حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ بر رجہ غایت خوش و مسرور شدند
 بعد از آن فرمودند کہ ہمہ اوقات مرزا صاحب بعبادت خدا عز و جل مہمگزدند
 یا نماز بخواند یا تلاوت قرآن شریف میکند یا دیگر شغل اشغال مینماید و بر حمایت اسلام
 و دین چنان کمر ہمت بستہ کہ ملکہ زبان لندن را نیز دعوت دین محمدی کردہ است
 و پادشاہ روس و قرانس و غیرہما را ہم دعوت اسلام نمودہ است و ہمہ ہی و کوشش

اور انست که عقیده تملیت و صلیب را که بر سر کمر است بگرداند - و توحید
 خداوند تعالی کرد و علمای وقت را به عید کرد و مگر گروهی از طباطبائی که اقامت
 ضرب درین ایام جیلن ملک کرد که از اهل سنت و جماعت است و در صراط
 است و راه هدایت می نمایند و داده اند و در وقت حکم کفر مسلمانان کلام علی او میسر کرد
 از طاعت سیر خارج است و تمام کلام او علماء و معارف و حقائق و هدایت است
 و از عهده اهل سنت و جماعت و ضروریات دین هرگز منکر هیچ یک از این
 فرموده که مراد صاحب بر حدیث خود بسیار علامات سال کرده مگر از امیانی
 و علامات که در کتاب خود در روح ساخته سال نموده است تر و در حدیث غایت
 و دعوی محدود او گواهی است که امکه او گفته که در حدیث سیر آمده است که قال
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یخرج المہدی من قرطبة لعل لها کدعة و لیلاد
 اللہ تعالیٰ یجمع اصحابها من اقصی البلاد علی عده اهل بیت و مائت
 و لیلاد عسیر حلا و معه صحفہ محتومہ رای مطوعہ و معها عدد اصحاب
 داسما کثیر و بلاد کثیر و حلا لہم لیلی و فرمود می صلی اللہ علیہ وسلم سرون آید مہدی
 از دین که گفته شد و او را که که در حدیث مرسل معرب کا و یاں است - و دوم آن است
 که اسگویند که در حدیثی از حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
 که ان صلیبی ساء لمن لم یکنوا صد خلق السموات و الارض من یکسف
 القمر الاول لیلاد من یمنان یکسف الشمس فی النصف من کل کثیر
 مگر کسب سمن سارح سمن راه ازل ۱۹۴۴ هجری و در حدیث و در حدیث
 تذکر مراد صاحب را که اسامی محمد خود در نظای و کانی عالم اسما ازین

احوال کرد که این پیشین گوئی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر آنست
 ظهور مهدی موعود فرموده بودند اکنون تمام شده است بر همه واجب که مبدءیت
 من اعتراف کنید و اقرار نماید پس مولویان وقت طفلان سوال کردند که از حدیث
 شریف این معنی بر می آید که از اول شب رمضان خسوف قمر شود و در نیمه رمضان
 کسوف شمس گردد و این خسوف بتاریخ سیزدهم رمضان واقع گشته و کسوف
 بتاریخ بیست و هشتم رمضان بوقوع آمده این خلاف منطوق حدیث است این
 خسوف و کسوف دیگر خواهد بود که در زمان مهدی برحق وقوع یابد بعد از آن
 حضور خواهد بقاه الله تعالی ببقائه فرمودند سبحان الله بشنود آنچه فرما صاحب
 معنی حدیث شریف مذکور بیان نموده و مولویان منکران را جواب داده است فرما
 صاحب گفته که معنی حدیث شریف این است که بر آنست تأمید و تصدیق مهدی ما
 و نشان مقرر اندازان مارت که آسمانها و زمین پدید آمده اند آن دو نشان در وقت
 که مدعی بنظور نیامده و آن دو نشان این است که در وقت ادعای مهدی موعود خسوف
 قمر در آن اول شب خواهد بود که آن شب از سه شب خسوف اول است یعنی شب
 سیزدهم از رمضان و کسوف شمس در آن روز خواهد بود که از ایام کسوف در میان
 روز است یعنی بیست و هشتم از رمضان بعد از آن حضور فرمودند که
 بیشک معنی حدیث شریف این چنین است که فرما صاحب بیان کرده چه خسوف
 قمر همیشه بتاریخ سیزدهم یا چهاردهم یا پانزدهم ماه واقع میشود و کسوف شمس
 همیشه در تاریخ بیست و هفتم یا بیست و هشتم یا بیست و نهم ماه بوقوع می آید پس
 خسوف قمر که بتاریخ ششم از ماه اپریل ۱۲۹۳ هجری ۱۳۰۰ هجری ۱۳۰۱ هجری ۱۳۰۲ هجری ۱۳۰۳ هجری واقع

خوردن و نماز و غیره با جماعت گذاردند انگاه بر صحن مسجدی که قبله صرف بر خاک نشسته هر قدر قطعه سیاه باشد
 نمودند و خوش گردیدند انگاه فرمودند که پشت ماه یک سون دوم ماه کنی سوم منگر چهارم ماه بود
 پنجم ماه انگه ششم ماه یکین هفتم ماه چهارم ششم ماه بسا که که قطعات سیاه یعنی با بسا از زمین طرف
 سمت که راجی می آیند اگر چه با و شمالی سخت و زان باشد تا هم آن را بر سوی شمال می رود و در باقی ماه
 به اماره دولتی یعنی طینی انداز جات مختلفه انگاه حضور محمد بقا اله الد تعالی بقا به بدلت خانه
 تشریف فرما شد ندین بنده را و الم الحرف و همه حضار بر وفاق خویش آمدند بقبوس سی بوقت غشا
 شب شنبه بیوم از ماه رمضان سال مذکور دولت پاکبوس و زیارت حضرت اقدس که عبادت
 و سعادت و بهتر ازین نیست میر گردید نماز چهار رکعت گذاردند حافظ قرآن را فرمودند
 امشب یک ربع پنج سپاره بخواند بعد از آن تر و دعا خوانده بدولت خانه تشریف فرما شد ندا
 همه خلایان بر وفاق خویش آمدند بقبوس سی و یکم بوقت عشاء شب یک شنبه چهارم
 از ماه رمضان تشریف سال مذکور دولت پاکبوس و زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت
 بهتر ازین نیست و دست و او سخن در احوال این طائفه پاک اولیا کرکرام فدا و حضور خواجہ بقا
 اله تعالی بی بقا نه فرمودند که حضرت قبله عالم ماری رضی الله تعالی عنه از همه خلفاء حضور
 حضرت قبله مولانا رضی الله تعالی عنه افضل و اقدم اند چنانچه هم سن حضرت مولانا هستند
 و دیگر سائر خلفاء حضرت مولانا رضی الله تعالی عنه از حضرت قبله عالم ماری متاخر هستند
 و حضرت مولوی نیاز احمد صاحب از جمیع خلفاء حضرت قبله مولانا متاخر اند بعد از آن فرمودند که
 حضرت قبله مولانا میفرمودند که مالک هر چیز من حضرت بادشاه ماری هستند بعد از آن فرمودند
 که سواي حضرت قبله عالم ماری رضی الله تعالی عنه دیگر خلفاء حضرت قبله مولانا از خلفاء حضرت قبله
 عالم ماری مثل حضرت سلطان الاولیا شیخ شیخو خاص صاحب الرضه رضی الله تعالی عنه و حضرت صاحب

مار و الدی رعی الله تعالی عمر حضرت حافظ صاحب ثمانی رعی الله تعالی علیه سحر اید حیث
 وصال حضرت سلطان الاولیا سحر ما صاحب الروحه رعی الله تعالی علیه در سنه ۱۲۹۹ هجری و در روز
 مسیح و به حجره عالیہ واقع شده و وصال حضرت حافظ صاحب در سنه ۱۳۰۲ هجری و در روز و صد و
 و تس حجره عالیہ بطور آئیده و وصال حضرت حلیه صاحب مار و الدی صاحب مروی حضرت
 علیه عالم با سواد ساری نو تو ج آئیده بعد از آن فرمود مد دل من گوید که حضرت مولوی سواد
 حیویری حدس سره بعد از حضرت سید عالم با سواد ساری از همه علماء حضرت قلمه و لا احصا
 رعی الله تعالی علیه چون بعد از آن فرمود مد دل من اعل متهور است و از حضرت مشتاق
 خود در شنید که کم حاکم حضرت صاحب صاحب الوصال رعی الله تعالی علیه سیر و گویند
 مولوی محمد الله شهادت حلیه حدس سره اس طرف با ژوار و جنور سیاحت کرد تا آمد و حضور
 سحر خود حضرت سلطان الاولیا صاحب الروحه رعی الله تعالی علیه متصرف شد حضور سلطان
 الاولیا رسید و مولوی جی اس ملک که در دهر آمد کسی فقیر هم دیده اند وی جنس کرد و احقر
 و غیر بجا سے خود فکر من آنکس را که عالم و حیدر مکتوب و البته با سیر و دید ام حضور سلطان
 رعی الله تعالی علیه فرمود که مولوی سواد الدین حیویری را سر و بدن اندر من کرد آتش و دعا هم
 سلطان الا و لا فرمود دل من اد حکو به اسب عرض کردی یک مرد و سر تخم است این سخن
 حضور سلطان الاولیا فرمود که ای مولوی جی امر و یا مولوی ضیا الدین فقیر سدا من نعم امر و
 حضور سواد الله تعالی انقاس و دعای او اکم علماء مرد و مستحق برت بریه نفس کعبه جو نام
 بعد از آن من مدد را قلم کرد و عرض کرد که قلم و کتب سحری بولسد که حضرت بیار احمد صاحب
 حدس سر در سلسله حقیقیه هم معیت دارند و در سلسله با در به بر معیت و اشتهای این جگوه با سواد
 حاکم انعام الله تعالی سعاد و در که معیت قسم است که معیت الودت تو هم معیت سواد

بیعت ارادت بجز کیمبر نیست و بیعت صحبت روان است انگار عود کرم کیمبر نسبت نشاء و ابراهیم
 صاحب قدس سره و در دو سلسله بیعت نوشته اند اگر چه فرق در بیعت ارادت و بیعت صحبت نگردیده که هر دو جدا
 شایق این بیعت نوشته اند بهر حال هر دو از آن یک بیعت ارادت و از دو بیعت صحبت بوده باشند فرمودند
 آن بیعت ارادت است و آن یک دیگر از آنست انگار بهر حال استند و نماز و عشا و دو روزه و سب و توبه و جماعت گزاردن
 و یک سپاره از قس آن شریف و تریخ شریف بعد از آن این بنده و همه حصار بر وثاق خویش آیدند
 و حضور خواجہ ابقاہ الدتعالی بقاء آنجا بچمنان بخدا مشغول بودند و مقیموس
 سی و دوم - بوقت عشاء شب دوشنبه بتاریخ پنجم از ماه رمضان سال سیزده
 صد و چهاردهم حرمی المقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضور حضرت اقدس
 که عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست حاصل شد سخن در حال مراد صاحب
 قادیانی افتاده بود شخصی گفت کہ مراد صاحب غم کسر عقیدہ تثلیث نصاری داشتہ
 است و علمائے زمان او شان را مخالف شدہ بروے حکم تکفیر داده اند و قصد
 جدال دارند - حضور خواجہ ابقاہ الدتعالی بقاء و نفعنا و ایاکم بقاء فرمودند کہ حق تعالی
 است ظرف حق غالب است بعد از آن جماعت نماز جماعت گذاردند و در سخن و در ذکر و در
 انبیا و ائمه و اولاد و در ذکر کثرت از روضہ نشسته گذاردند و دو سپارہ قرآن شریف و روضہ
 خواندہ شد و بعد از روضہ یک سجده کردند و الداعلم این سجده و دعائے بود یا دیگر -
 مقیموس سی و سوم - بوقت ظهر روز دوشنبه بتاریخ پنجم از ماه رمضان شریف
 سال سیزده صد و چهاردهم حرمی المقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضرت اقدس
 کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست پیشہ حضور خواجہ ابقاہ الدتعالی
 بقاء و نفعنا و ایاکم بقاء پر پلنگ زرین کہ بروے بستر پاسے گزان قیمت کشید و بودند

ملوس بوجود و همه علایا ملقه است بر کلام تسبیح اندام پس با حواله الی آمد و یک مرتبه
 از سراد شرف است در کلاس داشته پیشگاه حضور حواصدا اتفاقا الله تعالی مقادیر نهاد
 و بسبب سرانید بدین حضور حواصدا اتفاقا الله تعالی تا آن حوالا را حیا بروید و او در حیرت
 که در بعد از آن و دیگر کرده تا هر یک را جامع گردارد و در سر در آن جماعت و اصل بود
 از نگاه سرل و آن شرف حواصدا بر مقبول می و چهارم دولت حضور در سر است
 سابع مستمرا راه و اعمال السارک سال سیر و صند و چهارم بهم جری المحدث
 دولت یا به لوس و در ابر حیرت اندک که عبادت و سعادت و حیرت و این است
 میست بر محس و این ماطقه حواصدا حضور حواصدا اتفاقا الله تعالی حواصدا و لعل و ابدا که
 مله نه فرد و در کفص ماطقه محس برای سال است سر بری دیگر حواصدا و از است
 که دیگر حواصدا ملکوت قریب تر است از سالان ماکه سالان بر عقل و ادراک
 علم که در اسب گم کند ملکوت می رسد بعد از آن به مودید که در سر حیرت حواصدا
 نظام الدین حاموش بحدت حواصدا علای الدین عطا سیر حواصدا و متناهد حواصدا کوست
 شاعل و طیفه بود و در دولت حواصدا بود و این استانی در فقر و سیر و ادراک است
 سیر این فقر و حیرت حواصدا نظام الدین حاموش و گفتند وقت آن رسید است
 که قریب است که علم و عقل و تقوی سیر و آئی این محس ردول حواصدا نظام الدین عقل
 است که علم و تقوی را اسباب معقول است است از نگاه حیرت حواصدا نظام الدین
 حاموش در سر حدت حواصدا سیر سیر حواصدا سیر حواصدا و مودید
 که وقت بود رسیده است قریب است که توان عقل و علم و تقوی سیر و آئی محس
 ردول اینان عقل و سیر و ادراک وقت عطا رسید حضور حواصدا

البقاعہ اللہ تعالیٰ بیقائے یک کنار نیز خورند و تمیمہ باقی مولوی غلام احمد رابا روادند
 من جهت افطار از دوسے آن کنار بخوابند و دوسے نذر انگاہ حضور خواجہ
 البقاعہ اللہ تعالیٰ بیقائے یک خادم افرمودند کہ چیز سے بیار و دوسے نیز روزہ افطار کنند
 پس خادم برقیست و چند عدد خرما آورد و نماز روزہ افطار کردیم انگاہ نماز مغرب با جماعت
 خوانده شد بعد از آن حضور خواجہ البقاعہ اللہ تعالیٰ بدولت خانہ تشریف فرما شدند
 این بندہ و دیگر حضار بر نواق خویش آمدند مقبوس **سہی** پنج بوقت عشر شب
 چہار شنبہ ہفتم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہار دہم ہجری المقدس
 دولت پاسے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست
 دستاد نماز عشاء و تراویح ہمراہ حضور خواجہ البقاعہ اللہ تعالیٰ با جماعت ادا ساختیم
 دوسپارہ قرآن شریف در تراویح خوانده شد بعد از آن حضور خواجہ البقاعہ اللہ
 تعالیٰ در اینجا بجا نشاغل ماندند و این بندہ و دیگر حضار بر نواق خویش آمدند
 مقبوس **سہی** و ششم بوقت ظہر روز چہار شنبہ تباریخ ہفتم از ماہ رمضان
 سال سیزدہ صد و چہار دہم ہجری المقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضرت
 اقدس کہ از ہمہ عبادات فائق تر است بحصول ہیبت حضور خواجہ البقاعہ اللہ تعالیٰ
 بینما نہ و نغمنا و ایاکم ببقائے وضو تازہ کردہ فرض نماز ظہر و سجدہ و با جماعت گذارند
 بعد از فراغ نماز قرآن شریف خوانندہ در افتادہ و قرأت قرآن شریف حضرت قطب العین
 صاحبزادہ صاحب ادامہ اللہ تعالیٰ بدوامہ کہ نزدیک حضور خواجہ البقاعہ اللہ تعالیٰ
 نشسته بودند۔ بیاگر یہ کردند کہ ہمہ حاضرین برگریہ ایشان حیران شدند بعد از آن
 میان برکت علی انظر و شخص ریاسے وظیفہ عرض کرد از طرف یکے ہمتہ و طلیعتہ

و سبب رقی دار طرف مگر حصه و طیفه ملوک با جدا پس طیفه ملوک حضور جلاله العالی خود
 دولت بدست حق پرست خویش بر حسب آن عرصه مومنه فادما آن و طیفه اس است
 تعبیه ای عقل کرده سد سورت هم قیاس اولی سح مار بعد مار عصر خواند و دیگر هر مار
 کلمه تیر نف محله و صوفی وقت هم در خوانده است و تعبیر علام و در در اس و سعت
 در حق حضرت قطب الموحید را بر سبب گفته و نمود که تمام است مد بهید آن طیفه
 اس بود تعبیه ای عقل کرده سد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظمی که سید مار
 بعد مار مار محمد محمد کس انگاه سخته عرض کرد که در حمار اس سده عرض مرگی نفسی
 صریح میشود و تعویذ عطا فرمایند و اسر تعویذی بے پوسته ملا مد انگاه یک همد و
 آمد و عرض گذارش کرد که سده اولاد در دگر مرم موجود تعویذی فرست و فرامسد
 ما اولاد سید اسود و اسر تعویذی بے پوسته دادند که روجه خود را در کمر بندی چون برید
 را یاد انگاه هم تعویذ را در دگر مرم اس و سادیری لب را ان سخته ماسیا عرض کرد
 کس در آن سرف می حوام چنانکه گسار خط هم کرده ام مگر ما بی نامد کجی سوا هم و امتی
 مستور در لب لطف نماید و حبیبی که ارد و طیفه بفرمایند ما قرآن سرب و تحفه دلم قرار گیرد
 و یاد گردد و اورا فرمودند که حافظ سورت توسع بخواه و اس بعد از ان در دگر خوانا
 قرآن سرف در طراح اس و حصه جلاله العالی سفا سده مد که نور و انوار
 اسماهی حضرت زکریا محبوب آلی حبیبی العالی عه حبیبی سید و کان سرف و رافع
 می سید و در آخر عشره در صفا سرف هم می نمود و در حضور حضرت سب
 س صاحب الوصال نبی العالی عه در اول اکل حال بجا را قرآن سرف و سعت در و
 حضرت سیه محبوب آلی می سید و در آخره و در سفا سده سماع می نمودند

مقبوس سہی منقسم۔ بوقت عشا رشب خمیس تیار پنج بہتر از ماہ رمضان شریف
سال نہ کوہ دولت پاسے بوس ذریارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے
بہتر ازین نیست میسر گردید بعد ادا کردن نماز عشا اشارہ بی مجلس رقص کہنگان کہ
کہ از ملک مار مار آمدہ بودند وقت حضرت قطب المودین صاحب زادہ صاحب امانہ اللہ تعالیٰ بدادہ
دیگر گاہ دارکان مجلس ہایون موجود بودند کہنگان بیامند رقص فواج شروع نمودند ساربان میان
ہیز نام کو د کے ورفن رقص لیگانہ محمد خود بود و دیگر بوبرن نام نوجوانی کہ از ہر اکلتر
ادہم از ہر چند گونہ صاحب کمال تر بود ہر گاہ کہ رقص آغاز کردند تمام اہل مجلس در
کار صنعت ایشان حیران و شفیقتہ گردیدند باوجودیکہ بسیار گروہ از اقوام کہنگان
مشاہیر روزگار در پیش گاہ حضور اقدس پارباب شدہ کمالات از رقص و سرآمدگی
خود ظاہر کردہ اند اما ہمہکنان از حضور مجلس اقدس از صناعت ایشان در حیرت و عبرت
افتادہ بودند۔ و حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ کہ قطر تابر کمالات از ہر کہ باشد
از ہمہ قدر دان تر و شناسا تر اند و دل دادہ تربد رجبہ کمال مخطوط شدہ نہ تادیر بسیار
این کار او شان جاری ماند بعد از ان فرمودند کہ بعضی طبائع آچنان مجبول
شدہ اند کہ از این چنین فتنہ و سرود ہرگز در دل او شان اثرے پیدا نگشتہ باشد
بعد از ان سخن و زمان و وقت و حالت صوفیان افتاد فرمودند حضرت
قاضی حمید الدین ناگوری می فرمودند کہ بہشت جاسے بے مال مولان نیست و صوفی
بے مال را دوست نمیداشتند پس ہر کہ در مجلس سماع ایشان رقص بے مال کردی
اور اگر فتنیدہ از مجلس سماع بیرون کتاہند سے شخصے عرض کرد کہ قاضی حمید الدین
کہ لام نسب و از یہ حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ فرمودند کہ حمید الدین دو اندکی

حضرت سید حمید الدین باکری سوالی سلطان السارکن هستند که جمیع حضرت خواجہ
 خواجگان سید الشیخ حضرت خواجہ خلیل الحق الدین عمری بنی السید تعالیٰ علیہم السلام هستند و قطب الایمان مولانا
 سب است که در ابواب دارالایمان در مطبوعہ ریضیہ است کہ آرا سوال ہی گوید
 دارالایمان در ریضیہ اندر ارا داد حضرت سعید بن زید رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ اصحاب
 حضرت و مشرکہ بود و دوم قاضی حمید الدین جلعقہ حضرت سید شهاب الدین سہروردی
 دورکتب دوستند اندر کہ من احلتہ جلعاقہ در ہمد کہ حضرت
 سہار الدین رکر بالمتانی و دوم حضرت قاضی حمید الدین باکوری بنی
 تعالیٰ عنہما و اس قاضی حمید الدین صاحب دراست و علم خواجہ قطب الانظار
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ بودہ اندر آجہ کار است حضرت قطب الانظار دارالایمان ہیں گوید
 غالب آمدہ بود کہ مشرب السال ہم چندین دفعہ از ان سرورہ کہ حضرت
 قاضی صاحب سرور بسیار می تنہیدند تا کہ در مشرب سہروردیہ بود ہی سہروردیگان
 سرورہ نہ کہ سید فقیر را در فقر او هیچ صوفی را از صوفیان را در ہر سہب کہ اشترکہ قادر ہو
 سہروردیہ و غیرہ انکار سرورہ نیست اما اس قدر است کہ سماع سرورہ مشرب ریضیہ
 غالب است اسل چہ تیرہ و مشرب ریضیہ غالب نیست لکن جمیع اہل نسبت
 از حقیقت سہروردیہ انکار نہ کردہ است لکہ گفتہ اند کہ السماع من مستحسبات الصلوۃ
 پس اگر کسی انکار کردہ اسلے عمری و حالت کردہ است بعد از ان سرورہ نہ کہ اس
 قاضی حمید الدین صاحب از سماع ہی و سرورہ تا کہ دے کہ حضرت خواجہ
 سلطان المشیخ رضی اللہ تعالیٰ عنہ می سرورہ نہ کہ اگر قاضی حمید الدین صاحب سکہ
 سماع نہ ہر مادہ سہ مارا سماع کردن ملا و مدی و سر حضرت سلطان المشیخ ہر گام

روایت از حضرت قاضی صاحب باین لفظ یاد میفرمودند که قاضی حمید الدین صاحب
 پیشوا سخی عاشقان بعد از آن فرمودند که حضرت قاضی صاحب از صحبت حضرت
 قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین اوشی کاکلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ منقلب و جدا شده
 بدرجہ نہایت آمیزش و مزج بهم میداشتند تا آنکہ قمر خود ہم پائین فرار حضرت قطب الاقطاب
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ تجویز کرده اند بعد از آن فرمودند کہ قاضی صاحب ندیم خاص جلوس وقت
 حضرت خواجہ قطب الاقطاب بوده اند تا آنکہ در وقت اخیر بر دهن مبارک حضرت خواجہ
 قطب الاقطاب ایشان دست داده اند و تشریح این قصہ آن چنان است
 کہ وفات حضرت خواجہ قطب الاقطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ در مجلس سرود واقع
 شدہ است برین بیت **کشتگان خجرت سلیم را - ہر زمان از غیب جان فگرت**
 و این بیت از مدت دہ ماہ در طبع مقدس آنحضرت جا گرفته بود عجب یکہ ہفت
 ہفت روز ہم برین بیت جوش و وجد طاری بودی و این نوبت کہ وصال آنحضرت
 است چار روز جوش مانده کہ در وقت اخیر آہ کردند و جان بحق تفویض فرمودند و
 قاضی صاحب دست خود بر دهن مبارک ایشان نہادہ فرمودند کہ اگر آہ قطب عالم
 بر آمدی ہمہ عالم بر باد رفتے بعد از آن فرمودند کہ لقب حضرت خواجہ قطب الاقطاب شہید
 المحبت است و لقب **میرالشیان** حضرت شیخ المتناجی خواجہ گنج شکر حریق المحبت است
 از گاہ فرمودند کہ حضرت خواجہ قطب الاقطاب را ہر گاہ کہ غسل می دادند تمام بدن گذاختہ بود
 بدست غسل چہم مبارک از بدن آن حضرت برمی آمد بعد از آن شخصے عرض کرد
 کہ حضرت خواجہ گنج شکر رضی اللہ عنہ وقت وفات پیوستگی خود حاضر بود ندانے
 حضور خواجہ ایقاہ اللہ تعالیٰ بقیام فرمودند کہ نہ حضرت خواجہ شکر گنج وقت وفات بر خود

حاضر بودند. در حضرت خواجہ قطب الاقطاب و صاحب دوات سرحد و در حضرت خوا-
 جہ بزرگ وقت وفات حضرت خواجہ عیاض باری دینی اللہ تعالیٰ عنہ حاضر بودند و حضور
 خواجہ قطب الاقطاب وقت وفات خود و صاحب فرموده بودند اما سوار کمان و ستر
 و تلبیس و عصا تقاضی جمیع الدین صاحب سیر و در که اس اسما مانا فرید را خواہی داد
 بعد از آن محض عرض کرد کہ حضرت قطب الاقطاب را کاکای حرامی گویند حضور فرمود
 کہ کاکای رحیم و تان را گویند و ظهور اس امر کاکای بسیار طریق سان کرده اند
 چنانکہ یکے ایست کہ در و سہ کاکای از حب خود را آورده بطور کرامت می دادند
 اس در و سہ کاکای التان اعاده است بعد از آن فرمودند کہ بار سہ
 حضرت خواجہ قطب الاقطاب صاحب حاضر مجلس را کاکای می دادند و حضرت
 تاجی صاحب حلوائی ہمیشہ روده ماد سادہ کہ ہماں در در می پندہ و مخلوق سہ بود
 موجود حضرت قطب الاقطاب از سہ اس کرامت بطور گرفتہ کہ او رنگ تمول مسدا و از
 در و لقب او سوسے شد بعد از آن فرمودند کہ وطن حضرت قطب الاقطاب
 اوس اسما در طلوع و حضرت قطب الاقطاب فرمودہ اند کہ قمر حار و در لم لکن حضرت سید زکریا و در آن
 مسجد می بود ہاں یک مسکن بار و سہ ہاں یک مسجد و یک دعائی بود کہ او را بہت دعا مسجد
 و زوات بود کہ ہر کس بہت دعا را بر آن بہت سارہ کوا اندہ زیارت حضرت علیہ السلام
 مشرف شود بیست و ہفت و ہجادم حوں خارج شدیم ہا اگر دیدیم و در دل بود کہ زیارت حضرت
 مسجد ہیں کہ در در مسجد کچھ را دیدیم کہ اسما دہ است حالیم پسند کہ ہم ہستی و اموال
 درس جامعہ آمدی اندرس اما در حضور خواجہ القاء اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند کہ چوں مردم
 صدق و راستی بودند و سہ را گفتند کہ قصہ زیارت حضرت موسی سارہ دعا خواندم

مگر خسته را ندیدم - باز هم آن گس گفت که درین شهر شما مردان اند که خضر حنیف بار برودند از د
ایشان میرود و ایشان در روز نهم کتایند و بر داس ملاقات حضرت می کنند می فرمایند که
ما درین مقابل بودیم که عروس و دیگر بعض مسجد پیدا آمد و هجین شخص نخستین را از بیت من سپار
کرد و گفت که شما بروی مهربانی کنیدا آنگاه من نیز دانستم که همین شخص اول حضرت است
بعد از آنکه دیر بسیار مردان خدا حاضر آمدند اذان گفتند و نماز گذاردند و تراویح خواندند و
من نیز در ریاضت همه نماز بهم ایشان گذاردم آنگاه متفرق شدند و دیگر شب هم رستم اثر سے
نیود از مردمان آنجا سے دریافت کردم گفتند این مسجد لیست در اینجا گماسته بوسے
مردم نسمیده ایم مقیوس سحر و شتم بوقت ظهر روز غیس تیار بجاست هم از ماه رمضان
سال بنزد صد و چهاردهم حرمی المقدس دولت پاس بوس و زیارت حضرت اقدس
که عبادت و سعادت بهترین نیست میسر گردید حضور خواجه البقاء السلفاے
بقیائے و فقهاء و ایاکم بقاء نماز ظهر ریاضت گذارده بر شسته اند و همه غلامان نیز حلقه بسته
جالس اند اندرین اشارت سے مبارک بسوس مولوی غلام احمد کرده تبسم نمودند و فرمودند
که امروز بر طبع من گرانی است گرانی روحی آنگاه فرمودند که این گرانی بعد از استماع
سرود و بدیدن رقص و نواح از کتهکان دوشین لاحق شده است من میدانم که این
سبب حرمت ماه رمضان تریف است من از شتیدن کتهکان اغراض
هم کرده بودم که ماه رمضان است مگر اینان و اشاره کردند بطرف خادمین اصرار
نمودند که ضرورت شنیده شود بعد از آن تعریف و مدح سرود و راگها نمودند و فرمودند
که اصول راگ اہل ہند کہ عروج در ہندوستان است شش اند -

اول ہیری - دوم ہری - سوم فیکہ - چہارم ہندول - پنجم مال کوس - ششم دیپک

من همه آنگه که ایستد رازگ خارج محمود اندرین اسرار دل این مدد نام
 الحروف خطی که در کمره حضور حواحد الساده تعالی سرسم که وحده رازگ که نام است
 همین که حضور خطی که آگاه شده و مودد کاین رازگ اهل مدد است است
 رستمان و او را راز که در میان اندر البتال رازگ و رقص رقص سحر تعالی مارل که
 است چنانکه در کما هست مرل و آسمانی حرم مدد راز دل رازگ و رقص -

لعداد رازان و مودد که کتاب مطلع العلوم را در اسم عواید که در رقصه راز رازگ
 مسرح رزمین کرده است پس آن کتاب بین حضور حواحد شده که رازگ و رازگی و
 کامل من رازگ را حال معصل بسته بود و لعداد رازان و مودد کاین رازگ که نام است
 رازگ که نام عظم و در چنانکه در کما عواید رازگی و مودد رازگ و رازگی و رازگی
 من رازگ که حاصل است اسم و درین اسم عالم حاصل است الف و احرام
 هر رازگی که نام می تواند کرد و مقصود من می و مهم و در عتاد است اسم و رازگ
 و هم رازگ و معال المسارک سال مذکور و لب یاسه نوس در رازت حضرت آدم من
 که عتاد و سعادت همه ایستد مسرگردید حضور حواحد القاه الساده عتاد
 عتاد و اسما و ایا که لغات و راز جماعت گذارنده و در و سماره از قرآن تشریف و رازگی
 سماع کردید لعداد و راز سماره است که در و حضور مجلس جمعه بسته است و راز
 یکے از حاضرین کتاب تاریخ حد و لیدر امید بدو نام حضرت شیخ محمد من اسمعیل جامع
 کتاب صحیح بخاری رضی الله تعالی عنه برآمد حضور حواحد القاه الساده تعالی و مودد که
 حوال نام بخاری شیخ محمد من اسمعیل برادرش کرد و به حاکم مال قریب استال که حواحد
 لود حواحد و چهار من و بهر مسک شده بود و لب راز رازان من راز الحروف عرض که در

آن نیز آنچنان تربت مراد اوشان خوشبو پاک است یا سنی فرمودند که همه خاک پاک
مراد تربت اوشان مردم بر کار برداشته سنگا کرد و بودند آخر یادش این وقت مراد شریف
اوشان از سنگ تیار ساخته مرتفع نموده اند - بعد آن خوشبو منقطع شده است -

بعد از آن - از آن کتاب مجدولیه نام شریف رضی و نام شریف مرتضی بر آید حضور خواجہ
بقاہ الدتعالی فرمودند کہ این مرد و برادر اند و نجیب سید هستند و مقدار زمانہ ایمنہ
سادات اند نہایت شیعہ بودند کہ قول اوشان است کہ میگویند کہ چون در المیزین
حضرت عمر ابن خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ عدل ظاهر نبود از آن سبب بخوان و
عمر عدل را تقدیری اعتبار کرده اند اگر چہ این قول آنها سراسر دروغ است و کذب بحت
مگر توجیہ آنها لایب بینید کہ چہ گوئید کہ اند بعد از آن فرمودند کہ کتاب بیخ البلاغت ہم
از تصنیف ایشان است بعضی گویند از تصنیف شریف رضی است و بعضی گویند کہ
از تصنیف شریف مرتضی است بعد از آن رمفونٹ آمدہ دست بستہ عرض
گذازد کہ دید کہ قبلہ من گروہ خود را بہت مبارک بادی محل شریف کاخ نو آورده ام
کرم فرمودہ از ما سرود بشنوند و تاج و تماشایہ بینند حضور فرمودند سنے زرا کہ اکنون
ماہ رمضان شریف است سرود شنیدین در قص و دیگر تماشا دیدین نیکو نیست
خصوص نقل یادین از آن ہم زشت تر است بعد از رمضان شریف خواہم شنید
وے بسیار الحاج و زاری نموده آنگہ حضور خواجہ بقاہ الدتعالی بقاہ کہ مرا سر
رحمت اللعین ورجیا هستند فرمودند کہ بہتر یک شب خواہم شنید وے بہ تمام عمر
عرض کرد کہ قبلہ بسیار شب بشنود فرمودند کہ بسیار شب بعد از رمضان شریف بشنوم
وے باز عرض کرد کہ فردا در رمضان شریف منظور فرمایند حضور فرمودہ بہتر شب آیند

[illegible]

بادشاه خلایق را فائده و نفع بسیار است باید که حیات خود بدی ماکه بدش کرده آید
 و سبب قبول نمودن آنکه زندگی آنرا بعبودیت دادند همچنان بوقوع آنکه که دختر بادشاه که در
 حالت نزاع و جان کندن بود زنده برخاست و دختر آن شیخ فوت شد بعد از آن
 حضور خواجه البقاہ الدتعالی البقاہ فرمودند که چون ملک الموت حجت قبض کردن
 روح کسی از مقام خود نازل شده باشد پس شیخ وقت را بے عوض و ادن آنجا
 چاره نمی باشد اندرین اثنا این بنده را قلم الحروف عرض کرد که قبلیش از نزول ملک الموت
 شیخ وقت می تواند او اختیار است که بیاراجل رسیده را حیات بخشیده بے عوض و
 بے بدل برخیزاند یا سبب حضور فرمودند آری میتوان بعد از آن فرمودند که در شیخ
 نقشبند بر طریقہ و ردیہ توجہ سلب الامراض بسیار است آنکه فرمودند که حضرت خواجه
 نظام الدین خاموش که پیر پیر حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اندر رضی الدتعالی اعنه بر سر
 مرقدی رختند و این قصه در نفعات هم است که چون بر سر بیمار رسیدند بتوجہ مشغولی
 فرمودند بیمار را افاتہ و نمودیم حاضرین دانستند که دوسے را شفاء گردیده اما چون
 خواجه نظام الدین خاموش از آنجا برخاسته روانه شدند هر دو دست خود را بر دوسے
 باز داشتند در جائے خویش باز آمدند و یکے از حاضران را فرمودند که مرض او مرض
 الموت بود نخواستم که بر گرم از آن سبب برومے باز نمانم دیگر روز آن بیمار فوت
 گردید بعد از آن حضور فرمودند که طور دیگر حیات ضمنه است که هر که را اجل برسد
 شیخ وقت در ضمن خودش می آرد و نگاه می دارد اگر چه بحقیقت دروہ باشد اگر همچنان
 زنده میگردد و اندر چنانچه یک قاضی بود در عهد خواجه نظام الدین خاموش پس حضرت البشان
 آن قاضی را در ضمن خود آورده بودند قضا را بر خواجه التهامی نهادند حتی که شیخ زاد دست

کہ کتب مدار ماہ سادہ حاضر آورده اند پس اساد کے حصار و رس حکایت استغنیاس کرد چھوڑ
 خواصہ العادہ اللہ تعالیٰ فرمودہ کہ اس نوع ملک است شایع واقع شدہ است اندر ان
 فرمودہ کہ در مجلس ماہ سادہ ماضی مذکور کہ یکے از اہل کاراں بود و تا مکہ نکستہ است
 کہ اگر کوئے نسبت تیج سادہ شاہ حق صلاحیت گفتے و آن سمت را بطرف کردے
 اس نوع میں سادہ سے مکروئے مساحت نمود سبج در ماضی رہتے سادہ و نظر تو
 حواریوں سے گروا سادہ و از محسن خود بیرون آمد و چند سبج ہمالیہ خطہ در بارگاہ ماہ سادہ
 ہماں قاضی محمد عبدالرحمان فرمودہ کہ در گاہی بود در مدح حضرت شاہ قاسم پیر الہی شہر مرا
 سدل کہ حضرت شاہ صاحب نوراد و محسن خود و استہ لودہ و ماوے اس سطر کردہ کہ
 اس شہر سرون برومی ہم ہماں یک سال تمام کہ نشت اندر و در سال یکہ در و چاکر
 رسید کہ دعائے تیج کافی ہست تنہا حیثیت پس از حد آں شہر کار و اسلے
 بیرون رفت اول شب مردہ شد بعد از ان و کرد و خوب دعائی ذاتی حق سہی
 تعالیٰ اہل حضور خواصہ العادہ اللہ تعالیٰ مقادہ فرمودہ کہ سوائے و خوب و دعائی
 ذاتی در گویہ صفات حق سہی بہ ولی اللہ موجود و دائرہ مسودہ زیر آئینہ و خوب ذاتی
 دعائی ذاتی معائنہ تعین ہد حوں معین آمد و خوب عمارت بعد از ان فرمودہ کہ ہم گاہ
 مصاب حق سہی سوائے عمارت و خوب ذاتی در ولی اللہ ہد سہد رس صلاحیت کہ آہم کے
 از جملہ صفات حق است و ولی اللہ صادق آمد و آئینہ در باب کاراں لولیا و پوستہ اند
 انکا و معدوم و اعدام موجود پس اس صلاحیت است کہ جلی معنی از عدم صرف لا خود
 آور دل است جسے اسے مادہ پس ولی اللہ خلق نیو اند کرد و گاہ بگاہ و مادہ شہ
 مخلوق خود را الا ماشاء اللہ تعالیٰ نے یہ کہ گاہ و استثنی مخلوق بحر متواتر رسیدن فصلا

وجود می از صراط مستقیم و توجیه دائمی از طرف شیخ متصرف صورت نیت در چه اگر یک لمح و
لحظه از آن صرف هست و توجیه قدرت آید و درنگ افند فی الفور آن مخلوق بلاک و معدوم خواهد
پس ایشان یعنی اولیا کرام را چه نیست ادوات که جبت القاسم مخلوق خود از آن طرف یعنی از
حق توبه خود را باز دارند و این طرف گرانید بعد از آن فرمودند که از او بیائے کرام ظهور صفت
خلافت اگر چه قلیل آمده تا هم ظاهر شده است اما از آن حضرت نبی صلی الله علیه و سلم
هرگز و هیچگاه بوقوع نیامده است و آنچه در بعضی معجزات بسیار شدن اندک چیز واقع گشته
است از قلیل بکثرت است در چیز قلیل موجوده که آن آمده است از قلیل ایجاد
معادوم بے آمده تا که معنی خلافت صادق آمدی چنانچه وقت ضرورت آید شد -
اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم متقی شدند حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمودند که در سبب آب از جاسه بیارید آنکه آن آب در ظرف بیار و در نیت حضور
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خویش را در آن طرف آب نهادند از
پنج انگشت مبارک حضور آنحضرت پنج انبار آب روان گردیدند همه شکر اسلام سیراب
شاند اسپان و اقتران را نیز سیراب گمانیدند و همچنین در غزه تبوک چند نان پاره و چند
خربزه بودند که حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم چادر مبارک خود را بر آن گسترند و نهرا آردی
خواه کم یا بیش چون همه سیر خوردند باقی همان چند پاره نان و خربزه ماندند آنکه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فرمودند که این را نگاه دارید تا دیگر روز بکار آید آخر دیگر روز نیز آنچنان کردند
همین تا سه چهار روز این عجزه بوقوع آمد و از آنجا مدینه منوره چهار پنج روز راه بود
حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمودند که این چنین تا مدینه میگردی مگر از ناله تعالی
سفرم میاید بعد از آن فرمودند که در یک جا آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجد مغفرت

کردایس میں محمد طریل ہو مگر حضرت صاحب حق اگر رضی اللہ تعالیٰ عنہ آمد آنحضرت
 ارسمہ را نگہ کند لب اراں حضور جواد السادۃ اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند کہ
 حضرت سعد بن ابی وقاص حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بدیدم و منکبہ یقیناً
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم را بدیدم کہ در درگاه جلال و کرامت پر کمر بستہ و در
 است و در حلال ستمانی سر در دل و سے غالب تر است گواہی دہانے کی گواہیت
 و سہ ہدیت است پس ہویدا است کہ تحت حدیث اگر را رضی اللہ تعالیٰ عنہ سر ہدایت
 و سجدہ سبب آن حضرت کمر اسب لب لبس اراں حضرت کم و اندک
 اسب لب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بدیدم و کمال یقین را غاساد و باد را بدیدم
 را بدیدم کہ طویل کردہ اند بعد ازاں ہم دیر معنی اس حکایت بیان فرمودند کہ احمد را
 حد سکند چاہی اراں کہ در سنگ و دام جزیرہ گاراں حضور حضرت جواد محبوب آنہی
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ آمدہ بود قسار از رو سے اس احمد را مانی آنرا بدیدم و ستم و ستم حضور
 آنحضرت محبوب آنہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ آورہ در حضور را رو سے کمال احترام را کہ رنگ
 ج مبارک او سبب ہم سرح شدہ بود و از سیاری غصب لرزہ را بدیدم اما وہ از حد
 اراں بھی برآید کہ غلبہ ہمہ اراں میں ادا ما شمار دے من غاس کردہ است و او سال پہن
 اند و سہ باک صرف ذات حضور مدیاد شدہ اسب بریں سہی ہمہ حتم و غصب حضور
 آنحضرت محبوب آنہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و دوست دیگر طاری است و سبب سبب
 سبب شد کہ وہ انی گماں اراں سدا م احمد اسے من ہی و اند ما بھی کر سبب بعد ازاں
 ان لال شہر و عدہ دیر و رہ سادہ سبب گاہ حضور جواد السادۃ اللہ تعالیٰ عنہ را کہ سبب
 کردند راگ سبب بدیدم و اراں فرمودہ مقبول چل و یکم وقت اسب اسب و ستم

و از دہم از ماہ رمضان سال سیزده صد و چہار دہم ہجری المقدس دولت پائی بوس
 و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست میسر شد حضور خواجہ
 البقاہ الدتعالی ببقائہ و نفعنا وایاکم ببقائہ نماز عشا را با جماعت گزار دند و در تراویح ستم
 سیارہ از قرآن مجید شنیدند فرض و شفعا اخیرہ از تراویح و در استادہ ادا ساختند
 مقبوس چہل و دوم بوقت عشا شب چہار شنبہ بتاریخ چہار دہم از ماہ رمضان شریف
 سال سیزده صد و چہار دہم ہجری المقدس دولت پائے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ
 عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست دستا و حضور خواجہ البقاہ الدتعالی ببقائہ و نفعنا
 وایاکم ببقائہ نماز عشا با جماعت ادا ساختند و سیارہ از قرآن شریف و تراویح شنیدند مقبوس
 چہل و سوم بوقت نذر و پنج شنبہ بتاریخ چہار دہم از ماہ رمضان شریف سال سیزده صد و چہار دہم ہجری المقدس
 دولت پاک بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست حاصل
 گشت حضور خواجہ البقاہ الدتعالی ببقائہ و نفعنا وایاکم ببقائہ نماز عشا را با جماعت گزار دند
 چون از تمام نماز فارغ شدند منزل قرآن شریف خواندند حضرت قطب الموحیدین صاحب خراہ
 صاحب ادامہ الدتعالی بدوامہ و دیگر حضار مجلس حلقہ بستہ نشستہ اند اندرین اثنا از طرف خراہ
 غلام احمد صاحب قادیانی نیک خطاطہ چند اوراق در مضامین فتح اسلام جلسہ اعظم مذاہب
 لاہور بجنباب اقدس حضور خواجہ البقاہ الدتعالی ببقائہ و نفعنا وایاکم ببقائہ گزار دند کہ از ان خود دیدہ و
 ہم دیدند انگاہ انوہی صاحب مولوی غلام احمد را باز داند و فرمودند کہ بخوان وی اول مضامین فتح
 اسلام جلسہ را بخوانند و روسے عجیب اسرار از معانی قرآن شریف دریغ بودند کہ عقل حیران میشد
 و حضور خواجہ البقاہ الدتعالی ببقائہ و نفعنا وایاکم ببقائہ گزار دند و بیوسے حضرت
 قطب الموحیدین صاحب زراہ صاحب ادامہ الدتعالی بدوامہ نظر فیض اثر کردہ ہم

نیمی بنیسه پس گزاردن قلعی متواهی بسیار خوب است مرا خود بردارے این تعلق
 نماند و ازین سخن نشان بعینه مردان ابله لایک نیستند و انرا صبیحیدار کردند که پیش از ان
 نیز نمی داشتند و مرا وقت ملاقات گفتند که عجب کاریست که مرا افتاده که من قصد
 منعم کرده بودم که اگر در مسیگر از زمین ایشان را گذارم لیکن امر عکس آید پدید آمده و قسم
 خود دادم که اکنون بآن خدمت پیش می آیم که قبل ازین از ان نشانه نبود این بزرگ مرحوم چون
 بعد از مرگت حج و قاف کرد اعتراف و وابسته گان خود را بار بار بهین نصیحت نمودند که بدین خاطر
 تعلق با من ارادت داشته باشید و وقت غنیمت حج مرا نوشتند که مرا حشر تهاست
 که من زمان شما بسیار کمتر باقیم و عمری گرد این دآن بر باد رفت و فرزندان و همه مردان
 و زنان که اعتراف شان بودند بوضعیت شان عمل کردند و خود را در سلک بعیت این عاجسته
 کشیدند چنانچه از در گذارے در از فرزندان آن بزرگ سکونت در هیات راتر کرده اند و
 منع خیال خود نزد من در قادیان میمانند و شخصی دیگر بی صاحب العلم است در سنده
 که براسے من خواب دیدند و در باره من از ان حضرت علی البد علیہ وسلم در مجلس عظیم شهادت
 دادند و دوسرے من آن مکتوب نوشته اند که در ضمیمه انجام آتم از نظر آن مکرم گذشته باشد
 اما هنوز جماعت این عاجزندان تعداد رسیده که بر من از خداے من عدد آن مکشوف
 گردیده بود می دانم که اکنون جماعت من از هشت هزار و دوسه کم یا زیاده خواهد بود اے
 خدوم مکرم این سلسله سلسله خداست و بانی هست از دست قادری که همیشه کار با حق
 بجای نیاماید و از کار و بار خود پرسیده نه میشود که چرا چنین کردی مالک است هر چه خواهد بکند
 از خوف او آسمان و زمین می جنبند و از بهیت او ملائکه می لرزند و مرا در العالم خود آدم نام نهاد
 و گفت اردت ان را ستخاف فخلعت آدم چرا که میدانست که من نیز مورد اعتراض آنجناب شدم

من بعد ما خواهم گردید پس بگو عارفی مدد فرستد است با اسان و سرکار عارفی مدد
 است مدد عارفی اس دل جدا گفته من و طوبی الدین احقری و ما عیاد عارفی و اوصاف عارفی
 و ما افریق و سلونی و ما سحر و لی لولتک علیهم صلوٰۃ اللہ و اولتک عسکر
 المجددین و آنکه آن محمد و نقل مسمون غلبه طلب کرده بودند پس
 سب توغاب اس شد که من مظهر دوم که حروف است از معین مظهر دوم و سنان علی است
 لغز سبم حیا که هر دو یک حصه از اس رسد که حد متروانه نسیم و چمن آید بر نظیر که
 وقت اوقاف آید سید السالطه عالی حد متروانه خواهم کرد و قبولیت این مسمون این
 ظاهر است که احبار اس سرکاری که هر حریف سر و کاری دارد و صرف آن احبار را سید
 که فکرتی راسته باشد در بعضی آن مسمون بگو که در آنکه سید عارف را سید اندر حیا که بگو
 نظری بگوید که چون اس مسمون خوانده سید سید مردم عالم محبت طاری شود و الا
 نوسید که عیب معاین پس عالم بهتد که دوست که دیگر مصایب است است آن حریف
 سودد اس اس سبب حد است که متن اس واقع بر عارفی بود سید عالم حد اللہ علی و کاک و اس
 محمد و ممد و انگو و شکایت علماء را فرام فرموده اند پس با حیه بولسم و حیه بگو سبم
 مقدم من و ایساں کما سبب اس کرم کاد کم و در علم حضرت عارفی ع احمد عسکری و بگو
 من که لے و حیات و دخیل است ویرین صورت از حد و کس برے در حق من که
 سبب لود صله تر از سبب که در حد و عارف و اس مظهری خواهم احبار را که عسکری را هر کجالت
 اس عی گدارد و لکس اگر اس له و از طرف او سبب تم و حکام و آدم و حیات سبب کا و احمد و
 پس سبب است که از اسان بآمدن خواهم کرد که اندیکم چنانید صا دال سبب
 ادر صه و از لکس این مردم عی تر سبب است آن است که از آسمان سار و دحوں از آسمان

لعنت نیست پس لعنت خالق امر نیست سهل که هیچ راست باری از ان محفوظ نماند و بر اے
آن محمد و مکتب عزت و غنا میکنم که محض از سعادت فطره خود بت مخافان این عاجز کرده اند
پس اے عزیز خدا یا تو باشد و عاقبت تو نمود و با و حزنك الله خیر الخیر و احسن البیك
والدنیاء والعقلی و كان معك ایمن ما كنت و ادخلك الله فی عبادته المحبوبین

امین ثم امین امین

| | |
|--|---|
| ای فرید وقت در صدق و صف بر تو باد و رحمت یار ازل از تو جان من خوش است ای خوشحال در حقیقت مردم معنی کم اند اے مار و سحر محبت سوی تو هر زبان بالعتی یادم کنند کس بچشم یا صدیقی نشد کافر گفتند و دجال و لعین بنگر این بازی گمان را چون جهنم مومن را کافر و دادن شرار زانکه تکفیر که از ناحق بود سفد کو غرق در کفر و نرسد گر خیزان کفر باطن داشته نام از قوم خود ببردند | یا تو باد آن رو که نام او خدا در تو تا بد نور و لدا را ازل دیدم مردی درین قسط الرجال کو همه از روست صورت مردم اند یوی انس آمد مرا از کوسے تو خسته دل از جور و بیایم کنند ما بچشم غیر زندقه نشد بهر قلم هر لیسے در کسین از حد بر جان خود بازی کنند کار جان بازیست نزد هوشیار والپس آید بر سر ابلش نشد هزده ناله بجز کفر و دیوان خویشتر را ندتری انگاشته بهر تکفیرم چپا کوشیده اند |
|--|---|

افسر ایالتی تیرا کس پر وہ اند
 مانگر لغز دکتے زان افسر
 در رہ ناستند با گنجت مد
 کا فرم خواہند از حسن و عباد
 محل مائلی نقشب با سرود
 با سلام از فصل جدا
 اندرین دین تادمه ارما دریم
 آن کس حق کہ قرآن نام است
 آن رسولے کس محمد است نام
 فہر او استیرت داند زدن
 ہست او حمر الہی جبر اللہ نام
 مارو نویسم ہر آن کہ ہست
 آنکہ مارا وحی و ایمانی بود
 مارو باسم ہر نور و کمال
 اقتدائی نول اور جان نامت
 از نامک و از حرا سے معاد
 ان ہمہ از حضرت احد است
 معمرات او ہمہ حق اندر است
 معر آب اسیمہ اس الفقیں

وار حساست یا سخن پر در وہ اند
 سادہ لوحی کا فہر لکھا دھرا
 انصار علی اسے خود آیت مد
 اس چمن کو دری مدیا کس معاد
 کس بخوتیدر و جیتیم سال درلود
 مصطفیٰ مارا امام وقت را
 ہم برین اور وارو یہا نگہد ریم
 مادہ عرفان مارا جام اوست
 دامن پاکش بدست نامت نام
 حال شد و احوال مدو ہد شد
 ہر روست را روست ایستام
 زو سدا سراب سرائی کہ ہست
 آن سار جو در ہمہ حاسے بود
 وصل دلدار ارل سے او محال
 ہر چند و مات شود ایال نامت
 ہر جہ گفت آن مرسل رب العباد
 منکر آن سچی لغت است
 منکر آن مورد لعن جداست
 آنکہ در بر آن یا بسین بالقین

بر سپہ از جان و دل ایمان باست
 یکا قدم دوری از ان روشن کتاب
 لیک دو نان را بگزینش راه نیست
 تا نباشد طالب پاک اندرون
 راز قرآن را کجا فهمد که
 این من قرآن همین فرمود است
 گر بقرآن ہر کسے را راہ بود
 نور را دلہ کسے کو نور شد
 این ہمہ کوران کہ تکفیر مکنند
 بی خبر از اہائے این کلام
 در کفیت شان استخوانی بیش نیست
 مردہ اند و فہم شان مردار ہم
 الغرض فرقان مدار دین با است
 نور فرقان می کشد سوئے خدا
 ماچہ سان بندیم زان دلیر نظر
 روئے من از نور روی و تباقت
 چون دو چشم کشد اندان جمال
 ہچنین عشقم پر وے مصطفیٰ
 نامراد اند از حشمت خبیر

ہر کہ انکاری کند از اشقیاست
 تر و مانگر است و حشر و تباب
 ہر دے از سب آن آگاہ نیست
 تا نجوشت عشق یار بی چگون
 بہر نوری نور سب باید بے
 اندر و شہر طقطر بودہ است
 پس چرا شہر طقطر را نسزد
 و از حجاب سرکشے دور شد
 از رموز پاک قدر آن غافل اند
 ہرزہ گویان ناقصان و ناقم
 در سرشان عقل و در اندیش نیست
 بے نصیب از عشق و از دلدار ہم
 او انیس خاطر غمگین با است
 میتوان دیدن از و روئے خدا
 ہچو روئے او کجا روئے دگر
 یافت از فیض دل من ہر چہ یافت
 جان من قربان آن شمس اکمال
 دل پر و چون مرغ غسوی مصطفیٰ
 شد و لم از عشق او زبرد زبرد

میں کہی سیم جی آن و لیری
 سانی میں ہنسے اس جاں پر جی
 محرومے اور تہا سب این مدی
 لکھیں در عسی اور ستم ہاں
 جاں میں بار جاں اور اند عدا
 محمد اندر جاں احمد سہ پید
 فانی امت اوم مد وار عرو جاہ
 میں ہیں تہاں کہ میں مل آنسلی
 سر سادہ آل میں حوں سے
 آن ستم کا نہ رہے آن سروری
 جین گار و کو سے آن نگار
 گر ہیں کھرست رو کیں وری
 کاوم گوسد و حال و عیس
 میں طہمت ہی ساں حوں سگنا آ
 کارایاں ہر مالی افترست
 دل دار حب است وائل پر شر
 سب حیت جو ماتد ورو سے
 ضرورت ایسی مد و میاں
 لکھیں اس نے اکی دیکھ جیا

۱
 جاں مقام گروہ دل دیکرے
 ہیراں ستم کمدار سا جری
 لوی اور آید رام و کو سے میں
 میں تھام میں تھام میں جہاں
 ار گرام حیاں سندان دکا
 اسم میں گروہ آن اسم وحید
 دل رکھ فاروق انارہ کلاہ
 ماتم سر این جیکہ سب فاسقاں
 لعنت حق بر گناں و سے
 درساں خاک و خون میں سری
 آن ستم کا دل کمد جاں رانار
 حوش بے آنکھ جوں میں کازی
 میں بلکم اس صایاں اس مدی
 در رساں گرو سے لودی کاست
 یارایاں ہر دے حوں ہواست
 صحت سب ادیتاں و ورتر
 بر گل صدق او مد جوں سے
 تر سدا و اماں اسرار ہاں
 امر اراقتد امر اراقتد

این نه کار سوسنان و آلتیاست
هر که او مردم پرستار هوا
خویشتر را نیک اندر شیده اند
اتباع نفس اعراض از خدا
هر که زمینان بخت در جانش بود
من برین مردم بخوانم آن کتاب
هم خبر با پیش کردم زبان رسول
لیکن ایشان را بحق روئے نبود
کافرم گفتند و روها تا فتند
اند را بیان خوب گفت آن شاه دین
بر زبان قرآن مگرد و سینه ها
دانش دین نیز لات است و کذاب
جاها مان غافل از تازی زبان
کبرشان چون تا مال خود رسید
دشمنان دین جو شمشیر بکار
تن همی از دودل و جان بیستم
مکر بسیار کردند و کشتند
لیکن آن امری که هست از آسمان
هر که آویزد بکار و یار حق

این نه خوئے بندگان یا صفاست
من چه سان و انکم که ترس از خدا
های این مردم چه بد فهمیده اند
بس همین باشد نشان اشقی
کافرم گر بوی ایمانش بود
کان منتره اوقتا د از ار تپاب
کو صدوق از فضل حق پاک از فضول
پیش گر گئے گریه همیشه چه سود
آن یقین گو یا دلم بشکافتند
کافران دل برون چون موشین
حبیب دنیا هست و کبر و کینه ها
پشت بنمودند وقت هر صاف
آزم قرآن هم را سر بر نشان
غیرت حق پرده هائے شان درید
دین چو زین العابدین بمباروزار
چون خیانت های ایشان بنگرم
تا نظام کار ما بجهنم نرسد
چون زوال آید بر دتر حاسدان
او رستاده از پئے پیکار حق

فانی اکم و تیرا تیر حق است
 صادق و لایق پناه آں یگان
 هر که است حدیچد کین
 ای سالت که به طعم است
 آدم بر وقت حول ابر سار
 آسمان از مهر من بار دشتان
 این دو شاہد مهر من استاده اند
 های من مردم محبت کور و کراند
 آن چنین ایان حسد انا لایمرد
 او جو کس مسیریانی میکند
 عولن محمد رخص و لطف وجود
 من به او داد فانی کرده ام
 کار حق است من به او مکرست
 آن حد کس غا حوس را چیده است
 مردم و جانان پس از مردن رسید
 سئل عشق و لری مرد در نو
 من به لرم بایک و در شب
 مهر من شد بیستی طو حرد
 رد و در مردم که دکل روی دوست
 در دو عالم سئل او روی کجا است

صد ما در اصل نجیب حق است
 دست حق و تاتین او همان
 هیچ خود کند و جو شیطاں نبین
 کار او اردست بوی منم است
 من آمد صدستان لطف یار
 هم پیش الوقت گویان هر نان
 باز در من باقصاں نوا ده اند
 صدستان بیسده و غافل گداند
 یا اگر ایاں ذات حول مسکند
 از ربه آسمانی مسکند
 مهر و مسامتش آرد وجود
 امر حق سداقت لای گزیده ام
 دمن این بخش آن داد اگر
 رحمت در کوئی نمانده است
 گم شدیم آحر ربه آسمند
 غالب آمد رحمت ما را در نو
 عشق جو تید فار دست کار
 حول جو دی رفعت آمد آن نور
 بول پر حنده نائل موسی است
 حیرت کوشش دیگر کوئی کجا است

آن کسان که کوچه او غافل اند
 خلق و عالم جمله در مشور و شرا اند
 آن جهان چون نماند بر کس تا پدید
 راه حق بر صادقان آسان ترست
 هر که جوید وصلش از صدق و صفا
 صادقان را می شناسد چشم یار
 صدق می باید بر اے وصل دوست
 صدق در زمی در جناب کبریا
 صدوری سد و یکشاید صدق
 صدق در زمان را همین باشد نشان
 دوخته در صورت و لبر نظر
 کاغذی با عمل بایسته اند
 از سخن پاکی شود این کار و بار
 علم را عالم بسته دارد بر راه
 گر بزم خشک کار س دین بزی
 یار ما دار و سیاطن با نظر
 هست آن عالی جنابی بس بلند
 زندگی در مردون و عجز و بکاست
 نماند کار در کس تا جان رسد

از سرگان کوچه پاکست راند
 عاشقانش در جهان دیگر اند
 از جهان آن کو در بدبختی چه دید
 هر که جوید دانشش آید بدست
 ره دهندش سوئے آن رب السما
 کید و مکر اینجا نیست آید به کار
 هر که بے صدقش بجوید حق دوست
 آخرش می یابد از زمین و فست
 یار رفته باز می آید بصدق
 کز بے جانان بکف دارند جان
 و از غنا و دست مردم بے خبر
 رسته آن دله که بهرش خسته اند
 صدق می باید که تا آید نگار
 بت پرستی پاکند شام و بگاه
 هر نیمه راز داردین بزرگ
 بان مشورتان تو با خسر و گر
 بهر وصلش شور یا باید فکند
 هر که افتاد است او آخر بخت است
 کی فغانش تا در جانان رسد

ہرگز کہ خود کند یا بد خدا
 لیک رک لیس کے آساں بود
 تا آں مادی در درخشاں ما
 کے درس گرد و حصار حاصہ
 نامہ دیباں صناعی خود سوم
 ماسم ابرو خود و درو
 نامہ رام گت آید صمد ہر
 نامہ ریر و ہر رومالی کہ ہے
 بد نصیبے آئیہ وقتیں ست دعا
 ار حرم و دیاں چرا انکار مست
 ماسم دفس و سودا و دھنوں
 حوں مہاں اسکاں حریری مخرم
 آن رہے کو غافلان کہ بد دعا
 رورہ ہا میرورہ ہا اسد حاصہ
 ماکہ مادیارادرو نامستیم
 ترک خود کردیم ہر آن صدا
 اندر اس رہہ دیو کر سیار مست
 اگر او خدائی ہا ار فصل و خود
 ار گاہ اس گناہ استاہ کرد

جست و فصل از لیس چشم گیس خدا
 مروں وار خود تبدل یکساں بود
 کور مایدورہ امکاں سا
 میتواں دید آں برج آلاستہ
 نامہ خود آسمانی خود ست و دم
 نامہ گرد و در مرس اندروں
 کے حیات نامہ ماسم ابرو
 مرغ اس رہہ ریر و ہر رومالی کہ ہے
 یار آذر رہہ دل ہا سار شاد
 لیک اس رہہ راد وصال ابست
 جلوہ ماید گارے چنگوں
 ہر گیس رہے گریہ لاسم
 ار کلف دوسے حق و ستیدہ اند
 مطلب بروک و راہ حمت
 اور رہے عشق و مہاشن نامستیم
 ار فہار ماسم آمد نقا
 حان بخوار و دلش و شواریست
 حصد و صوفی گروست فی سود بود
 قصہ ہا سہ ماہ کو ماہ کرد

راه خود بر من کشود آن دستان
 هر که در عدم من ماند جدا
 پر ز نور دستان شد سینه ام
 پیکرم شد پیکر یار ازل
 بسکه جانم شد نمان در یار من
 نور حق داریم زیر چادری
 احمد آخر زمان نام من است
 طالب راه خدا را مسترده پاو
 هر که یاری نمان شد از نظر
 هر که جو یان نگاری مے بود
 می دود هر سو نمی دیوانه دار
 هر که عشق دلبری در جان او
 عشق چون آمد قرار از دست رفت
 عاشقان را صبر اگر اے کجا
 هر که عاشق رخ یار مے بود
 وقتش گرفت آفتاب قے او فتد
 یک زمانه زندگی بی روی یار
 باز چون بیند جمال رو مے او
 می زند در دامنش دست از جوی

دامنش ز انسان که گل را باغبان
 می کند بقیس خود جور و جبار
 شد ز دست تصفیل آئینه ام
 کار من شد کار دلدار ازل
 بوی یار آمد ازین گلزار من
 از گریبانم بر آمد دلبری
 آخرین جا مے همین جام من است
 کش خدا بنود این وقت مراد
 از خبر داری همی پرسد خبر
 که بیک جاییش قرار می مے بود
 تا مگر آید نظر آن رو مے یار
 دل در دستش او فتد از جود دست
 هوش دل بر پیکر کار از دست رفت
 توبه از رو مے دلار اے کجا
 روز و شب با آن رخس کار مے بود
 در تن و جاننش فراس قے او فتد
 می کند برو مے پریشان روزگار
 می دود چون چو اسی سو مے او
 که فراق شد دل مے یار خون

| | |
|----------------------------------|------------------------------|
| ان جیس صدق بار لود اندر دے | گل جوید جاسے ادھوں سٹلے |
| گر تو اتنی مادی و صد درود و نصیب | کس پہن تیسرے دگر دود و سنگیر |
| تافش ہزار حوریاں کہ مس | خود را درم دوشی بار حوستان |
| ان ہمہ آمار کا سے لود | بج سقوت بحوت و جاسے لود |
| جاسے را کو کر دست این حال | سرگون با فکند در جہاہ صلال |
| سوئے آبی نقشہ را بید تافت | پہر کہشت از صدق دل آفرمات |
| آن حرد مدی کہ حوید کوئے یار | آرور در درمیر و سئے یار |
| حاک گردو ماہو را یہ شش | کم شود تا کس رست ماہ سس |
| لے عیایت حد کا دست حمام | یحمہ وادایں سخن را و السلام |

ایں ہمہ گیارہ جامہ ماحر رسول آمد ارجال باست بار قال واد حوستان اسبہ ار
 مخلقات کوستیدیں باکوں آن کہ بحیف تصدیق کم آید و راست حد در دل سما
 الہام کند و دل بامدل راہ دہداز کرے احوتم دلوئی حکیم پور الدین صاحب السلام علمک
 اوشان مذکر چیز آن کرم رطب اللسان می باشد عجب کہ اوشان دماہک صنعتی دلی حسا
 واصلان باں کرم مذکور مدحیدار باں خلق اورا باں مجدد مکر کردہ اند کہ کراک و درود
 رطب رائے حواہن اور ساد و مود مذکرا یں رمارت حضرت موسیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
 حواہرت دجیا پچہاں سب مشرف براب شدم والسلام۔

اللات سب۔ حاکم اعلام احمد لڑقلواں ۱۱ رمضان مرقبہ شنبہ ۱۳۱۴ غری المیل
 یوم یکشنبہ۔ یعنی از ارن تصور حواہ الفقاہ اللہ تعالیٰ مقام ہو مود کہ مٹی اید حواہ
 مرحوم لڑمہالی حرید حضرت حواہ محمد سلیمان تو موسوی است و بی اللہ تعالیٰ العسہ

مگر حضرت ایشان صرف بیعت طارو آنچہ معارف فقرے باشد هم از حضرت امام علیا
صاحب نقشبندی سکنه در خیمه تار و پنجاب که نهایت صاحب کمال بودند بسیار داشت
پیر هم او شان را میدانست و خود را هم نقشبند میگویند و این منشی احمد جان صاحب
در علم توجه نهایت دخل داشت بلکه درین باب بسبب اجتهاد کرده بودند و ابتدا آن چنان
حال داشته که اگر در راه رفتی و پنج گز تانیده بقفا و پس پشت نظر کردی سه سه چهار چار کس
از توجه و سه بر زمین تلپان می بودند و در سلب اراض و زیارت کننا میدن مشایخ
گرام و زیارت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم طریقہ اسے توجه بسید وضع کرده بود
بعد از آن فرمودند که واسیگفت که این طریقہ توجه پنج نیست آنایکے طریقہ توجه دیگر هست که
آن بطریق حق و اصل میکنند اگر آن قسم توجه کرده شود آن بهتر است بعد از آن
فرمودند که این منشی احمد جان صاحب بود هیلانی صاحب بعد از نهایت معتقد مرزا صاحب
بود تا آنکه همه فرزندان و مردان و زنان و اعز و سه مرید مرزا صاحب شده اند چنانچه

مرزا صاحب درین خط نوشته است **مقبوس چیل و چهارم**
بوقت عشاء شنبه پنجم از دهم از رمضان شریف سال سنه صد و چهار و دهم هجری
المقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و معاوئے بهتر از نیست
میسر گردید حضور خواجه البقاء الله تعالی سقائے هزار عشاء از تراویح حسب دستور بحاجت
گذاردند سه سپاره از قرآن شریف و تراویح شنیدند آنگاه هر کس بر وثائق خویش آمد و
حضور خواجه البقاء الله تعالی هم چنان شاغل بجا ماندند **مقبوس چیل و پنجم**
بوقت عصر روز دوشنبه نوزدهم از ماه رمضان شریف سال سنه صد و چهار و دهم هجری
المقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضرت اقدس که از همه عبادات فاضلتر است

این یکین از کتب قدسی که در عرفان و کبریا و شریعت و معارف قرار میدهند بدین طریقی که حضور فرموده اند که اگر چه چون این کتب
 هست خواص و چنانچه در طریقی که مذکور است در روت الطلوع و شمس چنانچه نداده ایم اکنون
 بچونیکه فرمودند چون نیاز کردنی است بتاریخ نیست و ختم کرده اند هید مقبوس چیل
 و مقتضای وقت عشر است چهارشنبه نیست و یکم از ماه رمضان سال سیزده صد و چهارم
 هجری المقدس دولت پاسه بوس زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادتی بهتر از این
 نیست میسر گردید و درین شب چون بقصد نماز خواندن حضور خواصه البقاء الهی تعالی
 بر دروازه رسیدیم و بدان گفت اشپ فرمان نیست که اندر روید فرموده اند کسی را اندرون
 آمدن نه و هید انشا الله الاعلی غم کردم که باز گردم مگر کسی از طرف بالمجناب حضور اقدس
 عرض کرد که فلان کس بر دروازه ایستاده اند و در بان آمدن نمی دهد هر چه ارشاد شود فرمودند
 آنانکه همیشه قرآن شریف این جا با ما می شتوند و شان بیایند و دیگران نوانده را آمدن
 ند هیدر نگاه بر فتم و نماز با جماعت همراه حضور بگذاردیم درین شب حافظ را فرمودند که اگر
 اشپ چهار سپاره از قرآن شریف خوانده شود بهتر است چنانچه و سه چهار سپاره و یک
 ربع بالا بخواند باید دانست که بتاریخ شان دریم و هفتدهم و نهم و دهم و یستم
 قرآن شریف در تاریخ نه شنیده بودید مقبوس چیل و ششم بوقت طلوع روز جمیس
 بیست و دوم از ماه رمضان شریف سال سیزده صد و چهارم هجری المقدس دولت پای بوس
 و زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادتی بهتر از این نیست حاصل گشت سخن در ذکر سید
 کذاب افتاده بود حضور خواصه البقاء الهی تعالی بقیان فرمودند که چون سید کذاب با سباحت
 بنت حارث که او نیز دعوی نبوت کرده بود نکاح کرد پس سید سباحت را گفت که در نماز ترا عرض
 کا بن قیامت تو معاف کنما نیدیم سیکه نماز عشا و دوم نماز فجر نگاه فرمودند آنانکه بر مذاهب

مسیله اندر پور برستند چنانچه حضرت کتاب داستان الهی است که قتلش موسی و
 همان گنایت بر رب مسیله و انصافه بوده است اتحاد کرد که مسیله ان گنومند
 که مسیله گفت که بهی برادر میری بوده است چنانچه حضرت موسی علیه السلام با دسا و
 نورد حضرت از بن خلد السلام در یوسان موده است و حضرت رسول کریم صلی الله علیه و آله
 و سلم با دسا وقت خود است و مسیله در یوسان است بعد از ان در موده که مسیله
 مگوید سبب سبب که حضرت امیر المؤمنین الکریم صلی الله علیه و آله همه اسباب
 کرام را رسی الله تعالی عفو چنان کرده و او محالف میده و جنگ کرده و مگویند ارد مسیله
 مشغول شده اند که چون همه اسباب حضرت رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم
 موده و تمام مصلحت در دل کاسته نمیکند که حاساس خود در آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم در آن و دسا ساعده موده و مسیله بر ایسان اسلام آورده است و موده عاف ظاهر
 موت سدس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه سدس که صلعه رخی بعد از
 مسیله خواهد بود و مگویند مکر و دوی به سید این امر را و ظاهر می گردانند و چه که موده
 حجاب کرام بر آن اند که حاسس بر محبت و انس گردانند چنانچه حضرت امیر المؤمنین و دیگران
 سادات رسی الله تعالی عفو نموده کرده اند و مخلصان را گساده که اصل معالجه حسن و خیر
 نگران همه آنچه مسیله ان مگویند و موده است و امرای سد بعد از ان و موده
 مسلمان مگویند که مسیله دعا کرد است و صبی که کرام را از ان است که تواج حضرت
 امیر المؤمنین عجمان و حضرت امیر المؤمنین علی رسی الله تعالی عفو را مگویند و موده
 و میده و موده حاسس تا راه رسی الله تعالی عفو مسمان استایه یاد موده
 بعد از ان موده که مسیله ان موده الطامعه در میان آن حضرت و مسیله

کرده اند و میگویند که آنچه در احادیث در ذم و مدح سیدیه وارد شده است این همه نافر است
 از جناب اعیان کرام و نه سیدیه خلیفه برحق آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده است بعد از آن
 فرمودند که در آن کتاب نوشته که محمد قلی نام شخصی است او را دیدم که سیدیه بود و می گفت
 که اکنون سرگروه سیدیه میان من هستم که روحانیت سیدیه بر من بجای کرده است و نیز می
 میگفت که سیدیه را که بیست منزل آسمانی است بدو و حصه یک سنی بفاروق و حصه یک شیعی
 بفاروقا اعظم و در آن احکام دین است بعد از آن فرمودند که این سیدیه بلاست بود که در اسلام فتنه
 انداخته بعد از آن فرمودند که از اجداد نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آخر بیست و سه
 سال است یعنی مدت مسند اراستین آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین جهان دنیا بیست
 و سه سال است پس درین مدت یک لاکه آدمی ایمان آورده است و مدت و دعوای
 سیدیه بیار قلیل است از زمانه نبوت آن حضرت مگر درین مدت قلیل و لاکه
 آدمی بر دوسه گردیده نزدش جمع شده است آخر اشیا که نوار و از قسم خوارق مشاهد
 میکردند تا که اینقدر حجم غفیر و رانک مدت با و سه جمع شده و آن زن هم بلا بوده است که
 صد هار و آن مطیع و فرمان بردار و دشمنه اند و مقر نبوت او گشته بعد از آن یک از حضرات
 مجلس عرض کرد که سیدیه مسلمان است یا نه حضور خواجه البقاه الدقعالی امیر القیام فرمودند
 که دوسه کافر اند و سیدیه از آن سبب حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را کذب
 لقب فرموده اند **مقبوس چیل و نهم** یوسف نظر در جمیع تاریخ نبوت و سوره
 از راه رضایان شریف سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پائی بوس و زیارت
 حضور حضرت اقدس که فاضلترین از همه عبادات است بحصول پیوست نماز
 نظر با جماعت گذاردند و چون از تمام نماز فارغ شدند منزل قرآن شریف خواندند بعد از آن

بعد از آن بحسب وصف شش است نموده اما در حضور و اجزاء
 الله تعالی سقائو بعض طوائف که استه لا بد در رسید که حشف و صغ درین است
 است ماله و التمدید می خواند که در حشف در فرق حشریه و قدیه در احادیث
 آمده است حضور مود که تیعیه هم قدری باید و در سبیه حشف و صغ بسیار
 واقع گشته چنانچه در طلال حاشف شده آن سر در تیعیه گشته بود و در طلال حاشف گردیده
 آسم در تیعیه شده و در طلال حاشف واقع گردیده آسم در تیعیه و نورع یافته است و اکول درین
 سایه مار هم که حش مال سیده صد و چهارده هم چهره هم که تیر که یک سید سید و اس بر و ده
 قطع فارس واقع است یک رله عظیم آمده که دو هزار و چهل و دمی محسوف تیعیه در عرض و دریم
 است اس رله و حشف بر در تیعیه واقع گشته است بعد از آن بود و در که در و در
 السوت و در صغ نفس تیعیه مان کرده اسم و در کتاب حدب السوت و در حشف
 نفس التیر از نموده کتاب هم تیعیه بود و الگانه مرد و در که کتاب سواد السوت و حدب السوت
 مانند این شده را قلم المحروف دست ستم عرض کرد که جمله در کتاب حاشف و در حشف و در
 در مود، مرد و رفاشته ما الگانه رفاشته هم و در و کتاب را از کتاب حاشف مرد و رفاشته
 نیست حضور بهاد هم کتاب سواد السوت را گشته و اس غناوت بخواجه اسم
 مستعمری بر تیعیه اند علیه در کتاب و لائل السوت آورده است از یک لغات
 که در دوه که نامه بهر حاشف میس مود تیعیه و اما صحفه لو آر که که در حش و لو کر و کر

رضی اللہ تعالیٰ عنہما نما سزا میگفت ہر چند میرا نصیحت سے کر دیم ازان باز نہ می
 ایستاد چون بنزدیک من رسیدیم خود آمدیم و خواب کر دیم چون دقت کچ کر دید خود
 ساختیم و آن کو ف را بیدار کر دیم بیدار شد و گفت ہیات من از شما درین منزل
 باز نامم درین وقت کہ مرا بیدار ساختید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بالاسے
 سر من استادہ بود و میگفت کہ اسے فاسق خدا کے خواگاہندہ تست تو درین
 منزل مسخ خواہی شد گفتیم واسے بر تو بخرید و وضو ساز دے بہ نشست و پانی
 ہاسے خود را گرد آور و ناگاہ دیدیم کہ انگشتان پاسے دے آغاز مسخ شدن گرفت
 ہر دو پاسے وے چون پاسے بوز نہ شد پس پانوںے دے برسید آن گاہ بہ تہی گاہ
 و بعد ازان سینہ و در آخر سر روی دے بعینہ چون بوز نہ شد دے را بکر قسمیم و بر شتر
 بستیم و روان شدیم در وقت غروب آفتاب و ہمیشہ رسیدیم بوز نہ چند آنجا جمع آمدہ
 بودند چون ایشانرا دید اضطرار بسیار نمود و ریمان را پارہ کردہ بایشان پیوست
 بعد ازان ازان جبار و سے بجا کرد ازان بوزنگان بادے موافقت کردند گفتیم کارا بہ شد
 و فیکہ او آدمی بود مارانہ نامی نمود و انہوں کہ بوز نہ شد و بوزنگان و دیگر دے یار شد تا
 چہ خواہد کرد و او نیز دیک با بر دم خود بہشت در دے مانظری کرد و از چشمان اشک
 میرنجست چون ساعت گذشت بوزنگان رفتند دے نیز و عقب ایشان میرفت
 ہم دے آوردہ است از ہر دو صالح کہ گفتہ است شخصے بود از کو فہ البوکر و عمر
 رضی اللہ تعالیٰ عنہما را نما سزا می گفت با ما ہم سفر شد ہر چند دے را نصیحت کر دیم نشنیدیم

ایشان از آن اذن داد و به بواب حرم شریف گفت که چون این جماعه بیایند در حرم را
برایشان کشاده دهی و هر کس که در آنجا کنند مانع نیائی بواب مذکور سیگوید که چون نماز عشا
گذاردند و در بار بار بستانند چهل کس با مساجی و مکاتل و شموع و آلات هدم و حشر آمده بر در بواب
السلام بایستادند و در بر زدند من بکلم امیر در را کشاده دادم و بگوشه رفته نشستم و گریه
میکردم تا چه قیامت می فایم خواهد شد سبحان الله هنوز محتاجی منبر شریف رسیده بودند
که تمامه ایشان را با خبر چه از اسباب و آلات همراه داشتند از دعوی که قریب زیادت
عثمانی است زمین فرد و پادشاه حیرت من انتظار در راه داشت که موجب این اهمال و
تاخیر چه باشد و اطلبید و گفت حال قوم چیست من آنچه دیده بودم همه با امیر گفتیم که چنین
و چنین واقع شد امیر گفت دیوانه شده که آخر بین کچه سیگوید گفت امیر خود بیاید و ببیند
که اثر خشف بعضی لباس که برایشان بود باقی است انگاه حضور خواجه البقاہ الله تعالی
بقائه فرمودند که این قوم از رفته حلب از آن گروه شیعه بودند که علی اللہین و با فاطمائی
مشهور و معروف اند انگاه بر فاستند و نماز عصر بخیرعت گذاردند این بنده را قم الحروف
بر دماغ خود آمد و حضور آنجا همچنان بخدا عزوجل مشغول ماندند مقبوس بن سحیاه بوقت عشاء
شب شنبه بیست و چهارم از ماه رمضان سالک سال سیزده صد و چهاردهم هجری
المقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادتے بهتر
ازین نیست حاصل شد حضور خواجه البقاہ الله تعالی بقائه و نقضا و ایام بقائه بهمانوقت
بر خاسته نماز عشا را بجماعت گذاردند و پاره و سپلا از قرآن شریف در تلاوت شنیدند
مقبوس سحیاه و یکم بوقت عصر روز شنبه بیست و چهارم از ماه رمضان سالک
سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضرت اقدس که

عبادے و عبادت کے ستر میں مست میر گردید حضور جواد النہاد علیہ السلام
 نامک نقاشہ کتاب مجمع المصنفین دینی دیدار انگاہ روستہ مبارک است میں مدبر المظاہر
 کردہ اس پر اندازاں کتاب دیدہ ہاں و مودودہ کنارہ کی ستیدہ نام کہ ہر کہ میں حیدرہا طیار
 تمام ہر خود کنارہاں راہد او گردن ہاں مودودہ طائرہاں سے بیچہا طائرہاں کو بیچ معلوم
 تیسب ہاں یاہست اس را حواہ و ملا خصلہاں قیام الی عاوارہ بعضی برنگین
 شہید ام کہ ہر کرارہاں مودودہاں گزردہ اشتہار نقدہاں یکہاں سے فی رقی سید طوطیاں مارک سائیدہ
 مسودہاں سے ہمداد ہر دو مسودہاں مسی ہاں گزردہ ہمداد گر کف آوردہ ہاشدہ شود
 انگاہ مودودہاں کہ میاں فاضل علی جاں ہر لمحہ کہ ہرین کتاب لاہستایت ہاں درج کردہ
 کہ اس سہاں محراب دے جیدہاں است مقبوس نیجاہ و ووم ہوت طہر
 ہر وریک ستہ سہاں مست و عجم راہہاں مضافاں مبارک سال سیرودہ صدو
 چار ہر ہر حمی المقدس دولہاں ہاں کے کوس دریدت حضرت اقدس کہ عبادتے و
 عبادتے ستر میں بیت جاہل گس کتاب سداط جامع ترمذی و مک حلقہ
 احراز مسکوہ تریف با حورہاں شہد گم ہادوم حضور جواد النہاد علیہ السلام و ہماو
 نامک نقاشہ مودودہاں کتاب کہ نام مست عرض کہ ہم کہ یک حلقہ شکوہ تریف و دیگر جامع ترمذی ہر سہاں
 است مودودہاں آقاہاں کہ دی ہمداد ہاں کتاب سے حد مہر لہاں است ارضی ہاں
 انگاہ رود اسم در گم دگر جامہ گزردہ ہاں جامہ کتاب تریف را ہادوم بعد از ان
 عرض کردم کہ مودودہاں حضور را مسئلہ وقوع حسف و سح و رامت محمدیہ پر سیدہ نوودہ
 اس سندہ را رقم الحروف دین باب جیدہاں حدیث یاہست حضور جواد النہاد علیہ السلام
 مودودہاں ہاں مس جامع ترمذی ہر لہاں را استاد ہاں حدیث تریف مودودہاں ہاں

ہند اسرا خلیفہ عبدالرحمن بن مہدی اخبارنا سفین عن قرأت القرآن عن ابی
 الطفیل عن حدیثہ بن اسید قال اشرف علیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم من غزواتہ وینحی تنزل لک الساعت فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم لا تقوم الساعة حتی تزول اربع آیات طلوع الشمس من مغربہا
 وبالجوج وما جوج والذابث وثلاث خسوف بالشرق وخسف بالمغرب
 وخسف بمجسریۃ العرب ونازل تخرج من قعر عدن تسوق الناس او
 تجسر الناس فتبیت معهم حیث باتوا وقلیل معهم حیث قالوا لعمری ان
 ابن حدیث شریف برخوانہم حدیثنا الوکریہ اخبارنا صفی بن ربیع عن عبد اللہ
 بن عمر عن عبد اللہ بن القاسم بن محمد عن عائشہ قالت قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ینکون فی اخر هذه الامت خسوف ومسحوق وقد قالت
 قلت یا رسول اللہ اھلک وفینا الصالحون قال نعم اذا اظهر الحبش پس این
 ہند و حدیث شریف را حضور خواجہ بقاہ الدتعالی ببقاہہ بکمال توجہ اصنامی فرمودند
 و سر مبارک را نیز می جنبانیدند و افسوس می کردند انگاہ بطرف این بندہ را قلم خود
 بخ مبارک آوردہ فرمودند کہ صالحون نیز در انہا باشند عرض کردم کہ آری این چنین آمدہ است
 فرمودند تو بہ سبب نیز با خشک سوختہ می شوند ترجمہ حدیث شریف اول حدیث کردار
 ہند را خبر دادار اجب الرحمن پس مہدی خبر دادار اسفین و روایت کرد سفین از قرأت قرآن و
 روایت نمودہ از ابی الطفیل و سہ روایت کرد از حضرت حدیثہ لیسر اسید گفت حضرت
 حدیثہ رضی اللہ تعالی عنہ کہ ظاہر فرمودہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات اقدس خود را در
 پنج مبارک نمودند و از روزی کہ در خانہ فیض آستانہ حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودہ

حضرت بنی بنی مائتہ یعنی اللہ تعالیٰ عنہما فرموده اند من گفتم عرض کرد که است رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم آمدن ایشان باک نخواهم شد و حال آنکه یا شنیدند و یا این مردمان صالح و نیک
 کردار حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند از سرے باک نخواهید شد چون نظر داشتند
 خبث یعنی فسق و فجور یعنی از آن حضور و خواهد بقاھ اللہ تعالیٰ ببقاھ فرمودند کہ مراد است
 کہ در حدیث شریف آمده کہ وقتی نصارا بخیران بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حجت
 میآوردند جمیع شده بودند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت سیدۃ النساء
 بی بی فاطمہ الزہراء و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت علی مرتضیٰ رضی اللہ
 تعالیٰ عنہم را نزد خود داشتند و حضرت بنی بی صاحب را کہ نزد خود نشانند هنوز آن زمان
 آیت پروردگار نازل نشده بود پس یکی از نصارا کہ از یہنکلان بود و عالم بود و دگر دگر خود را
 گفت کہ این قوم ایشان یعنی هر یکی ازین پنج تن کہ نشسته اند این چنین نشسته اند کہ اگر خدا
 در خواہد کہ چهار موضع آن نازل گردانند پس باید کہ از میانہ باز آید نگاه آن ہمہ نظر ندان
 از میانہ کردن باز آید پس پادشاه پس حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ اگر ایشان
 از میانہ پس پا نشینند بلکہ میانہ کردندی ہمہ مسخ گردیند پس حضور حضرت خواجہ
 بقاھ اللہ تعالیٰ ببقاھ فرمودند کہ اگر مسخ دیرین است ممکن و جابر نبود پس چرا آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ اندرین اشارت کہ از حضور عرض کرد کہ نصارا چگونه است آنحضرت
 شدند حضور فرمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جمیع کافہ الناس مبعوث شدہ اند
 چہ اہل اسلام چہ کفار و ہم چنین است ہر تنبیب بعد از آن از مشکوٰۃ شریف اینچند
 شریف را بر خوانند عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 والہ وسلم عن ابن سبت المقدس صاحب یاقوت و حزاب یا یوحنا حج الملیحہ چون این حدیث شریف

سواء هم حضور حواء العاقله تعالى افتاء كمال حضور محي آميد و مر سارک التماس و ساسا
 ميگويد بايد و فرمود بزرگ حضرت معاد بن جمل رضي الله تعالى عنه انما من مثل الشان يعني
 انه كما يحكم استكر و مسكر نام سارک الشان تنسده تنوع كسكر تنوع انكا و اين كسكر كسكر
 الله اكبر و الله اكبر و لا اله الا الله الله اكبر و الله اكبر و الله اكبر اي سده اتم الحمد و سر
 چنانوقت اين كسكر را مواتقت و مسامت حضور حواء العاقله تعالى التماس

يعبد ابراهيم بن حبيب تزييف را بر حواء هم و عن ابني خزيمة قال قال رسول
 الله صلى الله عليه و آله و سلم ارحم الخلق دولا و الامانة معناه و الركوة معناه
 لعلم لغز الدرس و اطاع الرجل امرائه و عن امته و ادرك في حمله و الفتي بانه
 و ظهوره الاضواء في المساجد و ساء الفعلة و لا يفهم و كان معهم القوم ارجلهم
 و اكرم الرجل محاسنه سره و ظهوره الفساد و المعارف و سر سالتهم و رهن
 انهم هذه الامة اولها عارها و اعلم ذلك من عجايزهم و رها له و حسنا و مسحا
 و قد فادوا ما سالتهم كطام قطع سلكه حول اس حذرت حضرت اسماعيل و هو مد
 انوس ساسا و هو و جود رانها قسات و معارف و سيدم حضور حواء العاقله و الله
 متفاته نظره كركب على راني كدر يك راك و لو افض سر داس ساسا و كمال كركبته
 فرمود بزرگ ساسا و آيد و اسارت ساسا و فرمود بزرگ ساسا و آيد و اسارت ساسا
 اول رايت كرده تدار حضرت معاد بن جمل رضي الله تعالى عنه كركب حضرت معاد
 رضي الله تعالى عنه كركب حضرت معاد بن جمل رضي الله تعالى عنه كركب حضرت معاد
 و آية الى بيت المقدس كركب معصية بحراني و دراني كركب است و بحراني كركب
 سراسل آمدن الله و جنگ عظيم است ترجمه حديث سراسل و دوم روايت كرده است

از ابی هریره رضی الله تعالی عنه که گفت فرموده اند حضور آنحضرت رسول خدا صلعم و قتیکه
 گرفته شود و گردانیده شود غنیمت بار و دولت با یعنی اغنیا را در باب مناسب غنیمت را بر دارند
 و در تصرف نمود و در آنند و میان خود قسمت کنند و فقر و ضعیف را بخورند و گردانند و گرفته شود
 مانند را غنیمت یعنی مردمان مانند مال غنیمت شمارند و گردانند شود زکوة غزات
 یعنی مردم زکوة دادند و آنکه حصه خدا عزوجل است مانند نادان پندارند وقتیکه آموخته
 شود علم نبی بر است و دین و ترویج شریعت و قصد عمل و تقرب حق بلکه بر است تحصیل دنیا
 و جاه عزت و تقرب ملوک و وقتیکه فرمانبراری کند مرد زن خود را و برنجاند او را و خود را و عانی
 شود از دس و وقتیکه نزدیک گردانند و دست خود را و دود را و پدر خود را و پسر را بشوند
 آوازها و خندها یعنی در مسجد با و وقتیکه متر و بزرگ گرد و تبدیل را که که فاسق است میان ایشان و شاید
 کفیل در کار بار و همت قوم که کار فلترین ایشان است و گویا شامته شود و از جبهه ترس می آید و چنانچه
 فاسق یا ظالمی حاکم غالب آید و مردم را چاره نماند از تعظیم و تکریم و وقتیکه پدید آیند میان مردم و
 احتلاط کنند با ایشان مطرب زنان و پدید آیند ملاست یعنی آلات سرود و ترانه مثل طنبور و عود
 جازن و خورده شود شربها و نفرین کنند و بدگویند و دشنام دهند پس میان این
 است پیشینیان است را یعنی طعن کنند خلف پیر سلف و افتخار پیروی نکنند ایشان را
 چون چنین کردند گویا لعنت کردند و در نه حقیقت لعنت نیز در صحابه و تابعان ایشان
 از فرق زانعه را فضا به وجود آمده است پس انتظار بریدند و پدید آمدن این امور که مذکور
 شدند با و سرخ و اجنبیدن زمین را و سرور و رفتن و ز زمین را و مسبدل شدن
 آدمیان از صورت به صورت دیگر مانند خوک و بوز و سنگ افتادن را از آسمان و انتظار بریدن ایشان
 باقی قیامت را که پی و در پی میسرند چون تشریب جوهر در رشته کشیده که گسترده شده

بوقت ظهر روز دوشنبه بیست و هشتم از ماه رمضان شریف سال نیز در حدود چهاردهم
 عجمی المقدس دولت پاسبان یوس و زیارت حضرت اقدس که عباد و سعادته بهتر
 ازین نیست میسر گردید حضور خواجیه البقاه العتالی بقیه و تقنا و اماکم بقیه و دنو که نخستین
 فرض نماز ظهر با جماعت گذاردند که وقت تکبیر شد بود آنگاه چار رکعت سنت که پیش از
 فرض ظهر میباشند با امام خوانند آنگاه دو رکعت سنت که بعد از فرض ظهر میباشند آن نیز به امام
 و اساسا نخست دو گاه گاه این چنین در دیگر نوافل هم میکنند یعنی حضور مقتدی میشوند و که
 دیگر امام بنیاید فقط بعد از آن نزل قرآن شریف خوانند و قدام آیت سجده آمد آنجا آهسته
 خوانند تا بر دیگران سجده میفتد میاد اگر کسی بے و غش و نشسته باشد و سجده نکند آنگاه سجده
 تلاوت ادا کردند بعد از آن در بان میامد و گندارش کرد که مردمان بر دروازه جبهت زیارت
 استاده اند و نهایت عجز و نیاز میسازند و شاد شد که بیایند چون میامدند قد مبوس حضور
 خواجیه البقاه العتالی حاصل کرده هر یک از آن با بمطالع خویش عرض میکردند فائز میباشید
 بعد از آن شخصی یک راس و نیمه و دو دراج تذکر گذارد حضور قبول فرمودند
 آنگاه بعضی کسان از حضار مجلس طبع کردند که مایان را به بند تا در آن جا رکعت بخوانم حضور
 خواجیه البقاه العتالی فرمودند که این دراجان بکس نمیدهم آنگاه فرمودند که کسی برود و این
 دراجان را در جنگل ببرد پس حافظ عبدالحق مجلد کتب خانده که نوکر حضور خواجیه البقاه العتالی
 بود دست بسته عرض کرد که قبله این خدمت برین غلام مقرر شود حضور منظور فرمودند
 پس نامبرده آن دراجان را برداشته حسب فرمان در صحرا بار کرده باز آمد باید دانست که
 این چنین طیور شکار کرده شده و جیس کرده شده را بسیار بار دیده ام که را میسکتانیدند
 چنانچه دقتی در استان شریف مردمان بطمع در اهرم طیور را مثل کبوتر و شارک و طوطیان

ابقاه الله تعالى ببقائه نهایت متوجه و خورسند گردیده همه را حرف نجات و نطق بلفظ اسمی
 فرمودند و در بعضی بعضی جملات اصلی نیز نمودند چنانچه در بعضی مقامات که بیاض انگند و بودم بخارا
 بعبارت معمور نمودند الحمد لله علی ذلک **مقیوس بن نجاه و ششم** بعد از نماز ظهر روز شنبه
 بتاریخ بیست و هفتم از ماه رمضان شریف المبارک سال سیزده صد و چهار و هجری المقدس
 دولت پادشاه یوسف وزیر ارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت و بهترین نیست میسر
 گردید اندرین اشارات حافظ گویان سکنه حد و دگر گشتی اختیار خان بن بست مرزا غلام احمد صاحب
 دایان منقطع و فاسد گفتن آغاز کرد و همیکه چهره نور حضور خواجہ ابقاه الله تعالى سبب
 متغیر گردید و بران حافظ بانگ زدند و زجر نمودند و عرض کرد که قبله چون حالات و صفات
 است عیسی بن مریم علیه السلام و اوصاف مهدی موعود و در مرزا صاحب یافته نیشور چگونگی
 اعتبار کنیم که است عیسی و مهدی حضور خواجہ ابقاه الله تعالى فرمودند که اوصاف مهدی
 پوشیده و پنهان هستند آنچنان نیستند که در دلماس مرموشته است چه عجب که این
 مرزا صاحب غلام احمد قادیانی مهدی باشد چه در حدیث شریف آمده که دوازده و جلال اند
 پس چندان مهدی اند و در حدیثی وارد شده است که عیسی و مهدی یکے است بعد از آن
 فرمودند که شرط نیست که همه علامات مهدی موافق خیال و فهم مردم که در دلماس خود
 پنداشتند اند نظائر شوند بلکه حافظ امر دیگر گویان است اگر چنین بودی که مردم خیال میکنند
 پس او را همه خلق مهدی بر حق دانسته با و ایمان آوردی چنانکه پیغمبران که امت هر نبی چند
 گروه شده بر بعضی کسان که حال آن پیغمبر کثوف شد پس آنها ایمان
 می آوردند و بر بعضی کسان حال آن پیغمبر مشتبه می شد و بر بعضی کسان
 هرگز حال آن پیغمبر کثوف نه می گشت ازین سبب همین گروه انکار

[illegible]

ابوالخیر سی سال است که این جنتر برین طاق نهاده ام و مر او عده کرده اند که این جنتر در دست
 آن کس گرم کرده خواهد شد که جاسائی باو می زند خواه گذشت و ختم این حدیث بر دس خواهد بود
 تر البشارت باد که همان کس این پس خواهد بود مقبوس سنجاه و مقیم بوقت چاشت
 روز شنبه تبایخ یکم از ماه شوال سال سی و ده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پاسبی بوس و
 زیارت حضرت اقدس که هیچ عبادت و سعادت بهتر ازین نیست میسر گذشت حضور خواجه
 القاه السد تعالی بقیانه و نفعنا و ایام بقاء غسل کردند و پوشاک نفیس پوشیدند چنانچه
 گورته از ملل سفید اول درجه و میرزا زخاصه سفید شسته اول درجه و قبا از ابریشم سرخ
 که استرش چپیت بود و دو میانش پنبه و بر سر اشرف کلاه فیض جاه نیز از و بهاسه سبز
 گل مطلقا که حشوان هم پنبه بود و استرش چپیت پوشیده اند بر آن کلاه مبارک آن سالاری
 سکت بر که تعریف آن در جلد دوم مدقبوس نهم گذشت بسته اند انگاه فرمودند تا محفه
 آوردند پس بر محفه سوار شدند و حضرت قطب الموحیدین صاحب ناره صاحب خواجه بخش
 دامه السد تعالی بدوامه بر اسب سوار شده معه چند سواران دیگر عقب محفه حضور
 روانه گردیدند و قوالان پیش پیش محفه غزل سرایان و گرداگرد محفه علایق بے شمار از بنوه آدره
 که بر اسب و یا از مطلع انوار آن قطب ملار و غوث روزگار حضور خواجه بقاه السد تعالی
 ببقائه بر یک دیگر افتاد و خیمه زن بودند غرض که بدین طریق به یکجا میکاری که بیرون شهر از
 طرف شرقی واقع است رسیدند آنجا شامیانه آویخته بودند و فرش گلها انداخته میدان
 صاف و فراخ بود سائر مخلوق آنجا جمع گردیدند انگاه بر آنجا نماز عید گذاردند چون امام از نماز
 سلام بداد و دستار بستاریدند و آنچنانکه معمول مغرره بوده است آن هم عطا فرمودند
 انگاه و خطیب بخواند بعد از آن دعا خواندند چون فارغ شدند

و نود و هفت و حرف لایازده هزار هشت صد و نود و سه حرف زای یک هزار و پانصد و نود
 و حرف سین پنج هزار و هشت صد و نود و یک حرف شین و و تبار و د صد و پنجاه و سه حرف
 ضا دو هزار و سیصد و حرف ضا و یک هزار و ششصد و هفت حرف طار
 یک هزار و د صد و هفتاد و چهار حرف ظا و هشتصد و چهل و دو حرف عین نه هزار و د صد
 و بیست و حرف غین دو هزار و د صد و هشت حرف قاهشت هزار و چهار صد و نود و نه
 حرف قاشش هزار و هشت صد و سیزده حرف کاف نه هزار و پانصد و بیست و حرف لام
 می و سه هزار و چهار صد و سی و دو حرفمیم بیست و شش هزار و پانصد و سی و پنج حرف
 نون بیست و شش هزار و پانصد و شصت حرف و او بیست و پنج هزار و پانصد و سی و شش
 حرف یا نوزده هزار و هفتاد و حرف یاء بیست و پنج هزار و نه صد و نوزده و فتحات در تمام
 قرآن شریف پنجاه و سه هزار و د صد و چهل و سه و ضمات هشت هزار و هشت صد و
 چهار کسرات سی و نه هزار و پانصد و هشتاد و دو و تقاطیک لکه و پنج هزار و ششصد و هشتاد
 و یک و علامات یک هزار و هفتصد و هفتاد و یک و تشدیدات یک هزار و بیست و پنجاه
 و سه مقبوس پنجاه و نه هم بوقت نظر در شنبه بتاریخ پنجم از ماه شوال سال سیزده
 صد و چهار و هم حجر می المقدس دولت پاسبوس و زیارت حضرت اقدس که عبادت
 و سعادت بهتر ازین نیست همیشه حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا و ایام
 بقائہ نماز نظر را گذارده بتلاوت قرآن شریف شاغل بودند بعد از آن آن خط که از
 جانب حضور اقدس خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ بطرف مرزا غلام احمد صاحب قادیانی
 نوشته شد نشی پیش کرد حضور اقدس آنرا مطالعہ نموده فرمودند کہ من زودہ ارسال کنی
 آن خط این است۔ تجددت جناب مرزا صاحب عالی مراتب مجموعہ محاسن بیکران

مستحق اوصاف سے یا ان کرم معظم رگدہ حد کے احد صاحب مراد علام احمد صاحب
 متبع الدلائل بقائے کونکہ لغاتہ والکلمہ کالائے بیس اسلام سنوں الاسلام وسوہام
 ودعائے اقلائے نام دارعائے مقام واضح ولائح داوید محبت حیات لکھ کاتر سون
 مہربانی ہائے ہمعین کتاب مسئلہ سیدہ جیرو کسائے ستر بارہ و مرتب فی اندازہ
 کشت محبتی ہاد کاس مہربانہ حال خود معاصات فطرہ در عہد ہا اعداوں
 دے سروت دم در بعد ک مسافران ہنادوں پسند ہاد و جیدہ کرمی ہواد خود را
 ار دلائل طوفان ترارے لے معنی رے آرد و حوالہ اگر مردم اعدا عقب ہوا ار طلب
 حق ہا داسہ است و قطعہ می رری تحقیق ہا کاک حمل ورا اما سترہ ہاں کسے
 گھار ہا ہا سیدہ و صاحب کار ہا ہا دہرہ عوہائے مری انگیر ہد و ہاں عباد جمالت
 کہ ہواے عباد مر فاستہ اندلسر حوالہ می ہیسر مد و سکرہ کار ہا ہا رے ہا ہا است
 و دلائل کلمات المیع از صریح نو مستعدہ ہمانکہ دوس حرور ہاں کسائے ار علماے
 وقت از فیض مطالبہ جواب کردہ اند کہ ہر کسی را معنی آن صاحب را کہہ مالفاق علما جیس و
 جیاں نام سیدہ است جیرانیک مودند استہ اند وارتہ رو روے حسن طس داسہ
 حوالہ بحر البیان ملو و دوتی و در کتب الفاظ السان امر طس ہا ہم حوالہ نظر را کہہ
 مصاہیر ہاں علماں دہا گاہ است و سب ہر کس جدای را ماتا کجاہ و ہ
 ہر کس گماں مدروس سیدہ اہل معاست دے تحقیق کسی ہا ماضی ہا ملو ہا سس
 ہا است روائے ہمدار کد کاساں ہم گماں مدروس گراں می محمود دیرانکہ کتب ہادوں
 داسہ ہا سیدہ ہاں ہماہ شای الاہباد حوالہ ہود و ہر گوشت محبت ہا ہا ہر ہر
 ار عاست کاراں کرم در حوالہ گاہ ہا ہا است فل العب سائل را دہ لہاں ورا ہا ہا

انزود که داشت دعاست از عنایت حق سبب بهتر پیدا آید و مساحت نیکور و سبب نماید که
 حجاب مباحثت جسمانی و نقاب مسافت طولانی از میان بر خیزد بعد از آن ذکر از
 حال مرزا صاحب در میان آمد حضور خواجہ البقاہ الدتعالی بقیانہ از مولوی حامد صاحب
 شد انوی که حاضر نشسته بود پرسیدند شنیده اید که مرزا صاحب دعوی عیسویت
 کرده و سبب عرض کرد که و سبب عیسی وقت خود است حضور خواجہ البقاہ الدتعالی
 بقیانہ فرمودند آری سبب اولیا الدتعالی اند و مہدی اند ہمہ چیز ہستند نگاہ کتاب
 انوار الرحمن را کہ موقوف حضرت شاہ عبدالرحمن مکتوی است رضی الدتعالی عنہ کشادہ دید
 و فرمودند کہ صاحب این موقوف را عادت است کہ تمام ہر ولی را کہ ذکر میکند لفظ علی بنیانا و
 علیہ الصلوٰۃ والسلام می نویسد ازین معنی نہایت حظ و لذت می آید نگاہ شخصے عرض کرد
 یا حضرت پس من مفرور شدہ است لفظ فرمائید تا کہ آن گنجینہ بار آید حضور خواجہ
 البقاہ الدتعالی بقیانہ فرمودند یا جامع الناس لیوم لا یخیر امرہ و علی صالحتی
 یکصد بار و اول آخرش درود شریف بعد از نماز فجر می خواندہ باش مقبوس شصت و ہفت بار
 روز چہارم ہفتم از ماہ شوال سال یزدہ صد و چہار و ہجری المقدس کہ عبادت و سعادت
 بہتر ازین نیست حاصل گشت چند کتب مثل موار السبیل و شرح گلشن را زد کلمہ الحق
 و مصلح الہدایہ پیش خود داشتہ اند بعضے را خود بدست میخواندند و بعضے را دیگرے
 میخواندند و حضور سماع می فرمودند پس آنچه درین اثنا بر زبان حق تر جان رانندہ اند نوشتہ
 سبب آید حضور خواجہ البقاہ الدتعالی بقیانہ و نقشا و ایاکم بقیانہ فرمودند کہ در توحید اہل
 انبیاء علیہم السلام و اولیاء کرام و دیگر عالم مومنین مساوی و برابر ہستہ نگاہ فرمودند کہ
 انہما سبب مقام جمیع انبیاء و اولیاء و توحید مرتبہ توحید عالی است و درین مرتبہ بزرگ و مہم

بالکشف مرتفع و معنی مسمودہ اداں سب کہ جس کے لئے مسموہ مسمودہ کہ

والوحد علیہ السلام لا یوحدی احدہ

الوحد علیہ السلام لا یوحدی احدہ

معنی تو وحدت حق واجبہ است ادا کر دہ مسمودین و ولیم اور توحید مسافرست ادا کر دہ مسمودین
حق اور آنگاہ مسمودہ کہ اگر کوئی گناہی درین توحید حالی حالی و بار میسو کا لرق الحی طلب یعنی ہا
رق و درختہ کہ در وقت سلطان آل حال حلقہ آمار و حکومت میں دفعہ اہمیا میر بر
وامید میگردد بعد از ان شرح نگش را کہ سو وہ از حالت این عبادت را جو اندہ
معاذتہ الہی کمال نوع انسانی کہ بحسب حدیث تصدیق الہی از بعضی از اعیان و مسمی ہا و ان
اتصال تمام قدرت و احی میسر گشتہ ضعیف حال آنست کہ در ولایت اسان مسمودہ اند
و تفسیر اسان در ان حین کلی فہات احدیت مخمورہ و جوہل اداں حال از تفسیر تفسیر آئمہ
مقتدہ انکان بودہ بعد از ان حضور جواد العلاء علیہ السلام مسمودہ کہ آئید و شرح
نگش را از حدیث و تصدیق و سہ نیست احمد نام سلوک کے است کہ لے مجاہدہ و سہ
ریا حس محض تعلیم و حست طے مبارک سلوک کردہ شود و تصدیق نام سلوک کے
است کہ با ماہر و بارانست و یکسب اشغال و در ریش و طائفہ او را و نامہ مراد
و مدارج سلوک حاصل گرد و حول حضور جواد العلاء علیہ السلام مہا تہر ہن و اندہ اسان
مسمودہ و بار سہ سہ اس مد را فہم الحروف و سہ سہ عرض کرد کہ جوہل و مسمو
در جس کلی فہات احدیت و مرتفع سہل تفسیر و سہ اس و سہ در علم صوتی بودہ است
ما سہ حضور جواد العلاء علیہ السلام مسمودہ مسمودہ جوہل جیا کہ کے ہند آنگاہ مسمودہ
کہ آنوقت ہماں علم و علم حق میا تہ بعد از ان یکے از حسان و تفسیر جس کہ کہ سہ
ہر گاہ اسان رتہ مرتفع نامہ رسید و غار و کامل گردید ہر جزا مسموہ و در ہر نامہ

حضور خواجہ ابقاوالہ تعالیٰ فرمودند کہ شوق و سوز و درد و اضطراب کہ در عشق پیدا شد و قوت
 انقطاع پذیرد و تسکین و آرام دست و پا که شخصی بعبودیت خود واصل شود و من کل الوجوه
 برصال معشوق خود متحقق گردد و کامران گردد و کہ هیچ دقیقه از آرزویش باقی نماند پس این وقت آن
 عشق او منتفی شود و نه آن شوق و سوز ماند و نه آن درد و اضطراب و چون ذات حق سبحانه
 بے منتی است لاجرم تجلیات او نیز نہایت نمیدارند بہ تجلی کہ بر سالک نمودار شود
 او را از وی رباید و سہ ہوز و التذاذ آن میباشد کہ تجلی دیگر التفیش سے آرد وی ہوز
 در حظ و راحت آن سہی باشد کہ تجلی آخری او سے نماید این چنین الی الامکانیات
 حتی کہ در آخرۃ و عقبی کہ عالم ابدی است ہم در دو تجلیات متعاقب خواهد بود
 و نہر تجلی نو بودہ باشد مقبوس شصت و یکم بوقت عصر و در یک شنبہ بتاریخ
 ہند لام از ماہ شول سال سیزدہ صد و چار و ہم ہجری المقدس دولت پاسے یوس
 و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہترین نیست و دست داد و خستے
 سخن درین اقتدا کہ چہا پہ دران اہل کاران اخبار نویس ہر دہ بار خواہ کسے را فوم فرماید
 نویسند خواہ شاہ و بدست بر نگارند آنچنان مطلق العنان و آزاد اند کہ قانونا بر ایشان
 هیچ مواخذہ و کشمکش نیست انگاہ حضور خواجہ ابقاہ الد تعالیٰ میفانہ و تفننا و ایا کم
 بقائہ فرمودند کہ قول حکما سے پیشینان است کہ دوست تو کسے است
 کہ عیوب نفس تو بر گوشمار و ترا از عیوب تو مطلع و خبہ دار گردد و دشمن تو کسے
 است کہ عیوب تو از تو پوچشد و در بد و ثناسے تو بکوشد یعنی از ان نماز عصر
 باجماعت گذاردند این بندہ را قلم الحروف نیز در انجماعت داخل بود انگاہ ملازمت و ترا
 پیشتر نمودند انگاہ خادسے گلہاے از قرآن بر آورده بر برگ سورج داشتہ

میں حضور آورده و حضور جاحہ القادہ اللہ تعالیٰ آرا مہر و دست گرفته تا دیرست موندند
 انگاہ آن جامع را مہر و دست نگاہ سے و در نمی گنج سارین و سے دست و از
 بار الورد اسر بزرگ سورج مہادہ مہر کرد و حضور جاحہ القادہ اللہ تعالیٰ آن نگاہ را مہر سے
 سمیدہ نگاہ جیدہ و دگل سہید رکھ دست مہادہ نویدہ یعنی ازل ان مہر
 جماعت کہ ارد و بعد ازاں حضور جاحہ القادہ اللہ تعالیٰ مقادہ دولت جاری
 و راستہ و مدہ و اقم الخروف و دیگر حصہ از روناق حویلی آمد و خواص جاوہاں کہ طیسر
 ہر وقت و امیں جلوت جاوہت خدمت ما و مدہ اندہا کار در دربارہ و دیوڈ و بی علی
 رستند ہمیشہ این جس حال ہی بود بمقبوس شخصت و دو دم وقت عمر
 روز سہہ بتایک نور دہم اراہ سوال مال سیرہ صد و چہار دہم پیری المقدس و دولت
 ماسے نوس و بر بارت حضرت اقدس کہ شاد سے و سعادت سے ہتر این بیست
 میسر گرد یا دیریں اما ایک شخص یہاں و کجا سعادت سی حق حضور کرد و عرض ہو کہ حضور
 میں کا قد دست خط خود فرامیدند، چوں آن را حوامہ مہر و دست نگاہیں جیسں یہاں
 دوست حکیم المہ حسن مکہ نو کو اٹ کہ مہر حضور جاحہ القادہ اللہ تعالیٰ بودہ است
 و ہمیشہ در ہر و ہر ہر ہر حادہاں حضور ہی بود و دست استہ عرض کرد کہ قلم اگر ارشاد
 شود این علامہ مویہ مہر و دست سے مویں انگاہ دے آن کا عدد اوستہ بیس
 حضور کرد حضور جاحہ القادہ اللہ تعالیٰ مقادہ آرا مہر و دست مہر و دست مہر و دست

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| گرفتم در دست عبدی بود | لا حرم مہر و دست عبدی بود |
| دو قلم اندر کعبہ خداں بود | لا حرم دو القلم در خداں بود |

انگاہ مہر کرد ارد و بعد ازاں جماعت داخل بود انگاہ قرآن شریف بخواندند

بعد از آن نختی ذکر حضرت شاه عبدالرحمن مکتوبی قدس سره کردند و تعریف
 کتاب او کلمه الحق نمودند چنانچه فرمودند که چون حضرت ایشان فقیر اندرین کتاب کلام الحق
 در توحید نهایت غلو کرده نوشته اند تا آنکه گفته اند که توحید وجودی ستر نیست چه سست و
 فوق در ایمان و توحید عام و خاص نکرده اند بلکه گفته اند اسلام همین است خیریت همین است
 کسیکه او را وحدت وجود سبب قتل کرده شود و زرش دیگران را عاوه آید و مالش
 غنیمت کرده شود از نگاه فرمودند که نزد ایشان منکر توحید وجودی کافر و مشرک است
 بعد از آن نماز مغرب گذارند بعد از فراغ نماز دو سجده کردند غالباً معلوم چنین می شود
 که این سجده با سجده تلاوت بوده اند زیرا که وقتیکه قرآن شریف خوانده بودند و در جای
 آهسته می خوانده اند و آهسته خواندن حضور خواجہ البقاہ المدنی تعالیٰ آنوقت می باشد
 که آیت سجده می آید تا آنکه بر دیگران این سجده تلاوت نیست و مبادا که کسی بی وضو
 نشسته باشد آنوقت قرائت هرگز سجده نکرده بودند و الله اعلم بالصواب۔

بعد از آن حضرت صاحبزاده صاحب میان امام بخش داماد حضور خواجہ البقاہ
 المدنی تعالیٰ عرض کرد قبله این غلام را عارضه دمایل و بواسیر بلام قصد یعنی وید علا بے
 و نایند حضور خواجہ البقاہ المدنی تعالیٰ ببقائه فرمودند که در سنن فخر بعد از فاتحه سورة الم نشرح
 در رکعت اول و سورة الم تر کیف در رکعت دوم قرآن شیخ است که التزام کرده شود
 تویز همیشه بخواند یا بش آنگاه این بنده را قلم الحروف بر دناق خویش آمد و حضور خواجہ
 البقاہ المدنی تعالیٰ بهم چنان شاغل بخدا مانند تاجیا آخیا در حیرت برآمده مسموع آن زمان
 است که حضور خواجہ البقاہ المدنی تعالیٰ ببقائه در چا چران شریف را مالش فرموده اند۔

مقتبوس شمس صحت و موم بوقت عصر روز چهارشنبه بتاریخ جمیعت و هفتم

چنانچه نمازی گذارند دروزه میدارند و تخم نمی کنند و نکاح می خوانند و نماز چهارده می خوانند و کلاطیسه
 می گویند و آنچه مولویان مای گویند که از آنها پرسیده شود که حرام و مودار را حرام می دانند
 یا حلال اگر حلال می دانست پس کافر اند این سخن محض از جهالت است چرا که بعضی می گویند
 آن چنانست که اگر اورا گفته شود که نماز چنان می خوانی در جواب می گوید که نماز با وسه سازگار
 نمیشود اگر نماز گذارد و ضرورت قصاص نهی و زیانهای او را خواهد رسید پس این سخن از جهالت
 اوست و زنه عقیده اش این چنین نیست و پنهان بسیار احوال از جمله صا و ریشوند
بعد از ازان فرمودند که بچند نشان حرام دانستن جلادان حرام چیز را نیست که وقت
 که ادا ده نماز گذاردن می نمایند و لا غسل میکنند و جامه های می شنوید و پاک می سازند
 و کوزه نو می آرند یا کتفه را پاک می کنند انگاه و منکر ده نماز می گذارند اگر چه حرام را حرام
 ندانند و چه این چنین کوشش و احتیاط و در طهارت بدن و جامه و غیره ذلک
 کردند انگاه فرمودند که من میگویم که جلادان حرام یا بدشک مسلمانان هستند
بعد از ازان یک خادم یک شیشه خور و پاز مشک پیش کرد حضور خواجه الباقه الله
 تعالی ببقائه بانداز لقلیل از آن مشک بر کف دست نهاده تشخیص نمودند و اندک
 ازان تناول فرموده گفتند که ذائقه تلخ دارد و **بعد از ازان** فرمودند که بجان الله که این
 مشک براسی کسی مفید است و براسی کسی مضر انگاه فرمودند یک چیز می باشد
 که سبب رافع می دهد و بعینه همان چیز دیگر را ضرر می رسد انگاه این بیت ششوی
 شریف برخوانند

آب نیل است و قبطی خون نهد | قوم موسی را نه خون بود آب بود

بعد از ازان فرمودند که بعضی به کثیر آویهدی به کثیر بعد از ازان نماز عصر

شدت بسیار بنوشتم و دست در در شربت و جام انداخته پیر آری پیر حضور خواجه البقاہ
 الدتعالی اول این دعا را بخوانند و آنگاه شربت را بنوشند دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم
 انی لا یضرهم اسماء شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السميع العليم
 بعد از آن کل نذران خال حقیقی نواب صاحب مساوق محمد خان عباسی دام ملکہ بیکم
 و عرض کرد کہ نواب صاحب ملا فرستاده است و گفته کہ بنده چند معروضات دارد
 و تلمیذی بخواند اگر اجازت و اذن حضور باشد بیاید حضور خواجه البقاہ الدتعالی فرمودند کہ
 بیایا آنگاه خان موصوف گذارش کرد کہ قبلہ امر و رعیب چیز دیدہ ایم حضور فرمودند آن
 چیست و عرض کرد کہ وکیل نواب صاحب کہ در بیکانیز شسته است و
 غریبہ پنجاب نواب صاحب نوشته کہ درین ایام در بیکانیز باران و انما دعلہ باریدہ
 است چنانکہ مردم آنجا سہ کہ از سبب قحط و خشک سالی و رفاقت و گرسنگی عظیم افتادہ
 اند آن دو نماز آسمانی را از زمین و خاک روئیدہ آس نمودہ مان اپر مدہ اند پس آن
 وکیل تذکر چندانہ از آن غلہ و رفاقت انداختہ بسیل طاک بخدمت نواب صاحب
 فرستادہ است ما ہمہ دیدیم کہ دامنہا سفید اند و در حساب است بقدر خانه کوئی پس
 حضور خواجه البقاہ الدتعالی ببقاہ فرمودند کہ برائے گرسنگان خدا سے تعالی اغنیب
 رزق فرستادہ آنگاه فرمودند کہ گویند یکبار سابق نیز باران و انما سہ گنم باریدہ بود
 آنگاه رخ بہارک بسوسے ابن بندہ احقر اقم الحروف آوردہ فرمودند کہ شیخ ابو الفتح
 جون پوری قدس سرہ کہ شیخے است کاٹے مکمل چون در جون پور رسید نذیر
 سایہ دیوار سے نشسته میمانند اگر سایہ دیوار این طرف بود سے او شان نیز ہمین طرف
 بنشستہ سے اگر سایہ دیوار آن طرف شد سے او شان همان طرف باز گشتند چند می ایام

پس از مقبوس بیست و نهم تا مقبوس بیست و هفتم جز دوم بر خوانند حضور خواجه البقاه الدتعالی
در بعضی مواضع تصحیح و اصلاح نمودند و یک دو جای عبارت نیز خود بدولت ساخته و برج کشانیدند
و یکمال توجیه و اتمام سماع فرمودند الحمد لله علی ذلک مقبوس شصت و هشتم
بوقت ظهر روز دوشنبه بتاریخ دوم از ماه ذی القعدة سال سیزده صد و چهار و هجری المقدمین
بدولت پاسبان و زیارت حضرت اقدس که عبادت و دعا و تهنیت برتر ازین نیست
بمجموع بیست حضور خواجه البقاه الدتعالی ببقائه و فغننا و ایاکم ببقائه رخ مبارک
لطرف این بنده را قلم الحروف کرده فرمودند که مثقابیس المجالس را بخوان روئے تیار بزرین
آورد و از مقبوس بیست و نهم تا مقبوس سی و سوم جز دوم بر خوانند لفظ بلفظ سماع
فرمودند و بچند مقام اصلاح نیز نمودند الحمد لله المنته بعد از آن قدری غنبر خوردند که
حکیمان تجویز کرده بودند انگاه نماز عصر با جماعت گذاردند بعد از بوظیفه شاغل شدند چون از
وظیفه فارغ گردیدند بسیار دستک زدند یعنی کف دست راست بر کف دست
چپ زدند که آنرا در پندری تلمیذی گویند بوقت تصحیح این اوراق عرض کردم که قبله این وظیفه
چگونه است و از براسه کلام چیر خوانده می شود حضور خواجه البقاه الدتعالی ببقائه
و فغننا و ایاکم ببقائه فرمودند که از براسه دفع و با خوانده میشود و آن وظیفه اینست
سے دبا آنچه در کوه قاف بحضرت حاجی شریف زندنی خود وعده کرده بودی
بی آنکه پس این وظیفه را هفت بار خوانده بر خود دم کند و سه بار دستک زند اگر کسی بیمار
باشد بروی نیز هفت بار خوانده بدرد دستک زند بگر بر خود نیز دم نماید و دستک
زند و اگر خواهد که از آن شهر و از آن موضع و باقی شود پس همین وظیفه خوانده بر شش هفت
بزد و دستک زند بعد از آن شخصی عرض کرد که قبله مولوی عبدالرحمن صاحب

شخصے ہند و ریس و ہتر قوم بود چون زن او بچہ حاملہ شد بسیار آیات و نشانات دید چنانچہ یکے
 ازان ایست کہ شبے در خواب دید کہ مہتاب در حجرہ او افتادہ است آخر چون بچہ زائیدہ شد
 بعد چند سہ ماہ گزید پدرش پیش پیر ہستے علم خواندن شروع کنایتہ بعد از چند ایام اورا علم
 حضوری حاصل شد کہ موختہ و تاء موختہ نزد و سیکسان گشت تا آنکہ ہنگام سبق
 خواندن حقائق و وقائق از علوم پیشتر آگفتن استاد میان نمودی و استادش حیران
 شدہ گفتہ کہ این کودک آخر گروئے من شدہ است قصہ کوتاہ چون بچہ ہشودہ سالہ شد
 آزاد و پدر و تہمد اقربا و استاد ہیکانہ گشتہ در ویرانہ ہارفت و بچہ اش اخل گشت و قرآن
 شریف را در لغت شاستر ترجمہ کردہ آرا قلم سرموہ نام نہادہ است پس از احکام شاستر
 و سنکرت و از احکام قرآن شریف اجتہاد نمود و مذہب جدید اخترع و ابداع کردہ است
 و حکم دادہ کہ از روز ولادت تا عمرہ سالگی بطریقہ احکام شاستر و متابعت شریعت مری گزشتن
 ہی او تار صاحب پاسے بند و حامل باید بود و بعد از وہ سال تا آخر عمر بر احکام قرآن شریف
 و بر شریعت حضرت محمد اوتار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عمل باید نمود اندرین اثنا این سبندہ
 احقر اقم الحروف عرض کرد کہ قبلہ در ترجمہ قرآن شریف تحریف و تغیر و تبدل معانی کردہ باشد
 یس نے حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ بیقاء فرمود کہ تحریف نکردہ است مگر تاویلات و معانی
 نمودہ است چنانچہ مایان پنج نمازان میگویم اوشان پنج آرتیان میخوانند مایان نماز بارکان
 مخصوصہ میگزایم و اگر تہی نزد چچو بحضور قلب درجاسے خالی نشستہ جمیع الی اللہ نمودن و
 تصور ذات حق کردن است و مایان و خنوی میگویم اوشان شتان میخوانند مگر و وفوئے نا
 اندرستن اعضاسے وضو و دو مرتبہ اندچنانچہ در شستن روئے از زندہ گوستن
 بنام زندہ گوستن دیگر و از بن موسے پیشانی نماز بر زرخندان حد مقرراست و در شستن دست

وچونکہ وہ چہ علم معقول و چہ علم تفہیم و حدیث شریف و غیرہ علوم علامہ ہوئے است بعد از ان
 حضور و خواجه البقاہ الدنقلی ببقائہ متوجہ شدہ فرمود کہ بخوان پس کتاب مجموعہ رکشادہ بخوانم
 آن عبارت اینست **استفتا کیا فرماتے ہیں علماء دین و مفتیان شرع تین**
اس مسئلہ میں ایک شخص دعویٰ کرتا ہے اس بات کا کہ چنانچہ مثل آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
کے موجود اور تحقق ہیں اور مثل سے یہ غرض رکھتا ہے کہ شریک حضرت رسول مقبول صلی
علیہ وسلم کے آپ کے جمیع صفات اور ماہیت ہیں اور پیش کرتا ہے کہ قرل حضرت ابن عباس
رضی اللہ عنہ کا کتاب در نشور سے ان اللہ خلق سبعہ ارضین فی کل ارض ادم
کا آدم مکہ و نوح کنو حکم و ابراہیم کابر اہیمکم و موسیٰ کہو سئکم و عیسیٰ کہو سئکم
و نبی کہو سئکم آیا یہ قول اس کا یعنی موجود و تحقق ہونا مثال حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم کا عالم میں بمعنی مذکور کی حق ہے یا باطل اور یہ عقیدہ صحیح ہے یا خلاف اہل سنت و العجمت
کے اور دلیل میں جو حدیث پیش کرتا ہے اس کا کیا حال ہے اس سے یہ عقیدہ ثابت ہے
یا نہیں بلینوا تو حیر و اھو المصوب اولاً جانتا چاہتی ہے کہ حدیث مذکور صحیح السند و معتبر
ہے ارباب تحقیق نے اس کی توثیق کی ہے حافظ جلال الدین تخریج احادیث شرح
موافقین کہتے ہیں سر وی المحاکم فی مستدرک کہ عن ابی ابن عباس فی قولہ
اعالی اللہ الذی خلق سبع سموات و من الارض متلہن قال سبعہ ارضین
فی کل ارض نبی کہنکم و آدم کا دم مکہ و نوح کنو حکم و ابراہیم کابر اہیمکم و عیسیٰ
کہنکم و قال صحیح انتہی اور علامہ بدر الدین شبلی حنفی آکامہ الجان فی احکام الجان
میں کہتے ہیں قال الحاکم حدیثنا احمد بن یعقوب الثقفی حدیثنا عبید حدیثنا
علی بن حکیم حدیثنا شریک بن عطاء بن ابی الصنما بن عزی بن عباس قال و انما الارض سبعم

ارض من فی کل ارض من کسکم و ادم کادمک و نوح کونج و ابراهیم کار ابراهیم
 و عیسیٰ کعیسیٰ قال شیخنا الداهی اساده حسن ذلت وله شاعدا قال الحاکم
 خدا ما عدا الله من الحسن خدا ما ابراهیم من الحسن خدا ما ادم خدا ما
 سابعه عن عمرو بن مرة عن ابی الصمغ عن ابن عباس کما فی قوله تعالیٰ خلق سبع
 سموات ومن الارض مثلهن قال فی کل ارض من نوح ابراهیم قال شیخنا الداهی
 خدا احد س علی سراط النجاری والمسلم انه یقول انما ستمها ما ستم که من کی
 سابع طغات خدا گاه هوتا ادرش من مخلوقات آسمی کا موجود هو اجداد اویب سے
 ما س ہے اور دہب محمدین کا سہی ہی سہے عاظ اس مخرج الناری سہی صحیح
 ساری میں کہتے ہیں۔ قال الداود دی فی قوله تعالیٰ ومن الارض مساهم ذل
 علی ان الارض من نصھا الحق حص ونقل من بعض المتکلمین ان المتکلم فی
 القول خاصہ وان المسلم مع امرة وحکی میں النان عن نصھم ان الارض
 واحدہ قال وهو مرد بالقرآن والسنة فلب لعله القول بالنجاری وال
 قصصہ یجاء فی المحی الفہ ودل للقول الطاهر ما رواه ابن حریص من طر
 سعة عن عمرو بن مرة عن ابی الصمغ عن ابن عباس فی قوله تعالیٰ ومن الارض
 مساهم قال فی کل ارض من مثل ابراهیم ونحو ما علی الارض من الخلق هكذا الخ
 لمصر او اساده صحیح و اخرج الحاکم والبیہقی من طریق عطاء عن ابی الصمغ
 مطولا واول سبع ارض من فی کل ارض ادم کادم و نوح کونج و ابراهیم
 کار ابراهیم و عیسیٰ کعیسیٰ و س کسکم قال الداهی اساده صحیح الا انه ساد
 ظاهر فی قوله تعالیٰ ومن الارض مساهم و رد علی اهل التہافت فی قولھم ان اہم

بين كل ارض وارض وقد روى احمد الترمذى من حديث ابى هريرة عن ابي
 بن كل سما خمس مائة عام وان بين كل ارض وارض خمس مائة عام واحج
 صحاف بن راهويه والبخاري حديث ابى ذر بنحو انه انتهى مخلصا - اور ملا -
 شباب الدين خفاجى حنفى حاشى تفسيره بنى من كسبه بين - الذى يعتقد الارض
 سبع كاسموات ولها سكان من خلقه يعلمهم الله انتهى - اور سليمان بن شاذى
 جلالين بين كسبه بين ذكر الله تعالى ان السموات سبع طبقات ولم يأت فى الارض
 فى التبريل عدد صحيح لا يحتمل تاويل الا قوله تعالى وان الارض مشاهن وقد
 اختلف فيه فقيل اى فى العدد لان الكيفية واسعة تختلف بالمشاهدة و
 الاختلاف وتعين العدد وقيل مشاهن اى فى الغلط وما بينهما وقيل هو سبع الاول
 لم يفتق بعضهما عن بعض قال الماوردى والصحيح هو الاول وانها سبع كالسموات
 انتهى اور ثعلبى عن انس بن مالك عن روى عن عبد الله بن عمر عن رسول الله
 صلى الله عليه واله وسلم انه قال بين كل ارض الى حالتي يليها مسيرة خمس
 مائة عام وهى سبع طبقات الارض الثانية سبع الرياح ومنها يخرج الرياح
 المختلفة وفى الارض الثالثة خلق دوحهم كوحى بنى آدم وانواهم
 كافواهم الكلاب وايدىهم كايدي الاسود وانهم كاحل البقر واذا نفخوا فى البقر
 كصوف الصان لا يعصون الله طرفة عين فهاهم ليلتنا ونهارنا ليلهم
 والارض الرابعة فيها حجارة الكسيت التى وعد الله لاهل النار ليستحى بها
 جهنم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذى نفسى بيده ان فيها اودية من
 كبريت لو ارسى الله فيها الجبال الدوسى لصاغت والارض الخامسة

خود کیا سطرے ایک اہم تقرر ہوا ہو پس ہر گاہ طبقات باقیہ میں جو مخلوقات الہی کا ثابت ہوا کوئی مخلوق حق تعالیٰ
 کی نعل نہیں چوڑی گئی لاد سے وہاں ہی راہ نما ہو سکے اور علامہ جلال الدین محلی کی تفسیر
 سے ہی یہ ثابت ہے کہ حضرت جبریلؑ طبقات باقیہ میں وحی لیا کرتے تھے حیرانچہ تفسیر
 بلا لئین میں لکھتے ہیں اللہ الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلہن یعنی
 سبع امضین یفسرہن الاھل الوحی ینھن بین السموات والارض یترسلنہن جبریل
 من السماء السابعة الی الارض السابعة انتھى ہر گاہ یہ تین افروزہن نشین ہو کر
 اب سمجھنا چاہیے کہ لفظ نبی کتبیکم سے اگر چہ ایک ایک نبی خاتم النبیین ہوتا طبقات
 باقیہ میں نہایت ہی کم ہو سکا مثل ہونا ہمارے خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے ساتھ
 ثابت نہیں ہو سکتا اس واسطے کہ کلام عرب میں کاف تشبیہ کے واسطے استعمال ہے
 اور تشبیہ میں لازم نہیں ہے کہ مشبہ پیشل ہو یا اتوی ہو مشبہ سے بلکہ کبھی تشبیہ
 ناقص کے ساتھ مجر و تقسیم کے واسطے ہوتی ہے قرآن پاک میں حق تعالیٰ فرماتا ہے۔
 اللہ نور السموات والارض مثل نورہ کھشکوة فیہا مصباح اس آیت میں
 حق تعالیٰ نے اپنے نور کو تشبیہ دی ہے ساتھ نور مشکوۃ کے اور مِرْطَا ہر سے کہ نور الی
 بدر جہا اس نور سے اعلیٰ و احسن ہے چہ نسبت خاک را با عالم پاک پس لفظ نبی
 کتبیکم سے یا ہر گز نہیں ثابت ہے کہ خاتم الانبیاء طبقات باقیہ کا مثل خاتم الانبیاء
 اس طبقہ کے ہے بلکہ تشبیہ فقط تعلیم و تقسیم کے واسطے ہے اس غرض سے کہ جسطرح
 سے ایک خاتم الرسل اس طبقہ میں ہے اسی طرح سے ایک ایک خاتم ہر طبقہ میں ہے
 یہ کہ وہ خاتم مثل اس خاتم کے ہے بلکہ اگر غور کیا جاوے تو اسی حدیث سے معلوم ہوتا
 ہے کہ وہ خاتم مثل ہمارے خاتم الانبیاء کے نہیں ہے کیونکہ اسی حدیث میں لفظ

آدم کا جو منکرہ سی بارہ سے اس سے علوم و اسباب کے مخلوقات آدم کی اولاد
 آدم کی پس سے کر کے وہی آدم کی تمام کتب عنہ میں یہ امر سرسج موافق ہے کہ او آدم
 اس عالم کا مملو تھا جسے حتیٰ ان کے سے ہی نسل سے آیا وقت تک جس ہی آدم۔ اور
 معصوم و اسے کیونکہ نام محض ہو علماء کا اتفاق ہے اس امر پر کہ اولاد آدم سے اس
 میں سے آدم میں مادہ طغات ماضی ملک نام اما کہ قرآن آگ میں نکال دیکر ہے ان سے
 مراد اما اسی طبقہ کے ہیں یا اسما و طغات ماضی کے اور حدیث صحیح میں وارد ہے
 اما سید ولد آدم و لا غیر اور دوسری حدیث میں وارد ہے اما اکرم الاولین و
 الاخرین اس میں سے دو مقدم محمد پورے اول سے کہ ہمارے حاکم الاما تمام اولاد
 آدم سے اصل میں دو ہے یہ کہ اولاد آدم اس عالم کا مملو تھا اسے نسل ہے
 بعد کہ اس میں دو ہیں بعد میں کے نتیجہ نکلا ہمارے حاکم الاما یا اصل میں تمام
 مخلوقات اس میں تمام الاما و طغات ماضی کی سامنے ہماری حاکم الاما کی کہ سے ماضی
 ہوگی علامہ یہ ہے کہ ملک میں ان کا وراثت و ان کا آدم ضروری اسی واسطے
 انسان انسان کی مثال کہا ہے اور انسان جس یا آدم کی مثال ہے کائنات اور
 مبالغہ اور جو سے جو ماضی اصول پہلی معلوم ہوتا ہے کہ مخلوقات طغات ماضی اس
 مخلوقات کی صف سے ہیں اور یہ امر معوض قطعیت سے ثابت ہے کہ سی
 سرورم کا اسی قوم کی صف سے ہوتا ہے ماضی اس کے سامنے از ماضی کر کے اور
 اس کی مثال کر کے اسی واسطے ہی آدم پر کہی گئی اس میں ماضی ملک معیت ہیں
 میں مراد ہے کہ اس یا مخلوقات طغات ماضی کی او میں صف سے اور اس
 کی جس سے ہوگی اور ہمارے حاکم الاما ہمارے جس سے ہیں پس دونوں حاکم

مناسبت کہ عبارت ہے اتحاد صنف و صفات کے کیونکہ ہر گویا آرسے اسی وقت دین
 دونوں شریک ہیں کہ ہمارے نبی خاتم الانبیاء اس طبقہ کے ہوسکے اور طبقات باقیہ کی
 خاتم اپنے اپنے طبقات کی خاتم ہوئی۔ لیکن محرواس شرکت کی مماثلت کا اطلاق درست
 نہیں ہے حررہ الراجی غفورہ القوی بالاحسانات محمد عبدالحی نجی اوزالدعویٰ ذنبہ الجلی والخفی
 فقط استفتا۔ کیا فرماتے ہیں علماء دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں
 کہ زید کہتا ہے کہ حدیث ان الله خلق سبع ارضین فی کل ارض ادم کادامکم
 یونوح کون حکم و ابراہیم کابراہیم مکرم و عیسیٰ کعیسکم و نبی کنبیکم کفر ہے اور جو
 اعتقاد رکھے وہ کافر ہے اور جو اسکے ناقل ہیں وہ کافر ہیں اور عمر کہتا ہے کہ یہ حدیث
 صحیح ہے اور جو اسکے اعتقاد رکھے وہ مسلم صحیح الاعتقاد ہے اور جو اسکے ناقل ہیں وہ ائمہ
 دین و ہدایۃ المسلمین ہیں ان دونوں فریقوں میں سے کونسا قول صحیح ہے اور کون غلط اور
 زید مسلمان ہے یا کافر ہے بتیو التوجروا و اھوا الموفق زید جوٹا ہے اور فاسد
 الاعتقاد اور عمر و پچا ہے اور صحیح العقیدہ اور اعتقاد زید کا کفر صحیح ہے اور جہالت قبیح کیونکہ
 حدیث مذکور کتب معتقدہ اور زبیر معتبرہ میں موجود ہے اور اسکے ائمہ دین مثل ترجمان القرآن
 حضرت ابن عباس اور ابو الفتحی اور شیعہ امیر المومنین فی الحدیث اور عطاء بن السائب
 اور عطاء بن یسار اور عمرو بن مرہ اور محمد مثنی اور عمر بن علی اور محمد بن جعفر اور عبید بن غنم اور علی بن
 حکیم اور شریک اور حاکم اور بیہقی اور جلال الدین سیوطی کہ مستند مخالفین کی ہیں اور محمد بن
 جریر طبری کہ بڑے معتبر مخالفین کے ہیں اور ابن ابی حاتم کہ بڑے محدث ہیں اور عبید بن حمید
 اور ابن الضریس اور ابن حجر عسقلانی صاحب فتح الباری وغیرہم قائل ہیں۔ اخرج الحاکم
 فی المستدرک من طریق عبید بن نعیم التمیمی عن علی بن حکیم عن شریک عن

عطاء من السائب من ابی الصبحی عن اس عباس قال یکل ایمن منی کسکم وادم
 کادمکم وروح کو حکم و عیسیٰ کعبکم و قال صحیح الاسناد قال ارجس حدیثا
 عمر بن علی و محمد بن مسلمة قال احمد بن محمد بن جعفر حدیثا سبعة عن عمر بن محمد بن
 ابی الصبحی عن اس عباس انه قال یکل ایمن من ادم کادمکم وروح کو حکم و ارجس
 کارجسکم و عیسیٰ کعبکم و یکل ایمن من جرجر عسلانی روح الساری من روح الناری
 من کعبکم و یبدل للقول الطاهر ما رواه اس حرم من طریقتی عن عمر بن
 اس ابی الصبحی عن اس عباس و هذه الامة و من الارض من مثلهم قال و کل ایمن
 صل ابراهیم و نحو ما علی الارض من الخلق هكذا اخرجہ محمد بن واسطی حدیث صحیح
 و اخرجہ الحاکم و اللهقی من طریق عطاء من السائب علی ابی الصبحی مطو لا والله
 ای سبع ارض من کل ایمن ادم کادمکم وروح کو حکم و ابراهیم کارجسکم
 و عیسیٰ کعبکم و یکل ایمن من ادم کادمکم و روح الساری من روح الناری
 الراوی صحیح لمرتب النوادی من مروج و لم یسأل السبع من صحیح الحاکم
 له حی زانیت الله فی قال اساده صحیح لکسک ساد همس و اور قصیر در مورد مطو
 سے و اخرج حدیث حمید بن اس الثعلبی و اس حریر بن اس عباس و له و من
 ارجس من قبل و ال روحکم و عیسیٰ کعبکم و ارجس من ارجسکم و ارجس
 اس حریر و ابی حاتم و الحاکم و صحیح ابی الصبحی و سبب الایمان و الایمان
 و انصاف من طریق ابی الصبحی عن اس عباس فی قوله و من الارض من مثلهم
 قال سبع ارض من کل ایمن منی کسکم و ادم کادمکم وروح کو حکم و ارجس
 کارجسکم و عیسیٰ کعبکم و ال الله فی اساده صحیح لکسک ساد همس و اور قصیر

لا الصالحی علیہ متابعا انتھی اور ایسی ہی تفسیر ظہری اور کمالین وغیرہ مابین اور موافق
 قاعدہ محدثین کے یہ حدیث مرفوعہ ہے حکماء پس معاذ اللہ حضرت رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم تک نبوت پہنچتی ہے مسلمانوں کو چاہیے کہ ایسے متردک کے پاس نہ بیٹھیں
 اور اس سے کلام بھی نہ کریں اور اسکے پیچھے نماز بھی نہ پڑھیں والد علم بالصواب نمقہ السید
 احمد النقوی السہد والی استفتا کیا فرماتے ہیں علماء دین اس باب میں کہ زید بیچ
 ایک مال کہ جسکی تصدیق ایک مفتی مسلمین نے بھی کی تھی دیکھو قول ابن عباس رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ ورفوہ ورفوہ وغیرہ میں ہے ان الله خلق سبع ارضين فكل ارض ادم
 کا دھمک و نوح کو حکم و ابراہیم کا براہیمکم و موسیٰ کو موسیٰکم و عیسیٰ کو عیسیٰکم
 و ہیکلکم کی یہ عبارت تحریر کی کہ زید یہ عقیدہ ہے کہ حدیث مذکور کو صحیح اور معتبر ہے
 اور زمین کی طبقات چارچند ہیں اور ہر طبقہ میں مخلوق الہی ہے اور حدیث مذکور سے ہر طبقہ
 میں انبیاء کا ہونا معلوم ہوتا ہے لیکن اگرچہ ایک ایک خاتم کا ہونا طبقات باقینہ
 ثابت ہوتا ہے مگر اوپر کا مثل ہونا سب سے خاتم النبیین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
 کی نابت نہیں اور نہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ وہ خاتم مائل اکفرت صلی اللہ علیہ وسلم ہوں
 اسلئے اولاد آدم جب کا ذکر و لفظ کر سنا بنی آدم میں ہے اور سب مخلوقات سے
 افضل ہے وہ اسی طبقہ کے آدم کی اولاد ہے بالاجمل اور ہمارے حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم سب اولاد آدم سے افضل ہیں تو بلاشبہ آپ تمام مخلوقات سے افضل
 ہوں پس دوسرے طبقات کے خاتم جو مخلوقات میں داخل ہیں آپ کی مثال کی سطح
 نہیں ہو سکتے انتہی اور باوجود اس تحریر کے زید یہ کہتا ہے اگر شرع سے اسکے خلاف
 ثابت ہوگا تو میں اوس کو ان لوگوں کا امیر اور اس تحریر پر نہیں پس علماء شرع سے انفسا ہے

کہ ان اطاعت میں حصوں کو تقسیم میں ہمیں اور مدلول خاص بحر کر کے کاخریا نامی ہے
 با خارج اہل سب جماعت کی ہوگا ہمیں بلویہ التوجیر و اھو المصوب محض یہ ہے کہ مدت
 اند کو یہ حصہ میں حدیں کر دیکر معتد ہے حاکم نے اس کے حق صحیح الاسماء کا اور وہی لے
 حسن الاسماء کا حکم ملا اور اس حد کے ثبوت میں کوئی علت فادہ معتدہ نہیں ہے
 اور میں کی طاعت کا حد لگا ہے جو مامت اجازت سے مانتے ہیں اور اس حد پر مذکور ہے
 جو اس اسماء کا طاعت مافیہ میں مانتے ہیں اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ حصر
 سلسلہ ہو اس طے میں واسطے ہایہ مکاں کی ہاں ہوا واسطے طے سے ہر طرح طے
 سلسلہ ہو واسطے ہایہ وہاں کے مکاں کی تیار ہوا اور جو کہ دلائل عقلیہ و نقلیہ
 الاما ہی سلسلے کے مائل ہے لا حرم ہر طے میں ایک اسماء سلسلہ ہوگا کہ وہ ہمارے
 آدم کے ساتھ ساتھ گیا اور ایک اسماء سلسلہ ہوگا کہ وہ ہمارے حاکم کے ساتھ ساتھ
 دیا گیا ہے اس واسطے ہاں احرار طاعت تحمید پر لائق حاکم کا درست سے اب ہاں
 احمال میں ایک یہ کہ حاکم طاعت تحمید بعد عصر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ہوں
 دو سترہ کہ مقدم ہوئے ہوں میرے یہ کہ ہر عصر ہوئے ہوں احتمال مائل ہو گیا
 لامی بعدی و علوی مائل ہے اور نیز احمال مائی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 حاکم اس واسطے طاعت ہو گئے اور بعد پرالت و احمال ہیں ایک اسماء کہ وہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم کی مسموم ساتھ اس طے کی ہوا کی حاکم است امیا راست
 طے کے ہوا و شرطہ تحمید میں ہاں کی حاکم کی واسطہ ہوا ہر ایک میں کا صاحب
 تصریح حد و اسم امیا و اس طے کا وہ سرے کہ حاکم طاعت تحمید متعثر نہیں
 نہ ہوں اگر کوئی دل میں کا صاحب سرحد و دعوت ہماری حاکم کی عام اور ہم

آپ کا نسبت جملہ انبیاء و جملہ طبقات کی حقیقی ہوا اور ختم ہر ایک خاتم باقیہ کا نسبت اپنی اپنی سلسلہ
 کی اضافی ہوا احتمال اول بہ نسبت عموم خصوص بعثت نبویہ کو جس سے صاف انحضرت
 کا بعثت ہونا تمام عالم پر معلوم ہوتا ہے باطل ہے اور علمائے اہل سنت بھی اس امر
 کی تصریح کرتے ہیں کہ انحضرت کے عصر میں کوئی نبی صاحب شرع جدید نہیں ہو سکتا
 اور نبوت آپ کی عام ہے اور جو نبی آپ کے ہم عصر ہوگا وہ تبع شریعت محمدیہ کا ہوگا
 چنانچہ تفسیر الدین سبکی سے جلال الدین سیوطی رسالۃ الاعلام بحکم عیسیٰ علیہ السلام میں نقل کرتے ہوئے
 قال السبکی فی تفسیرہ ما من نبی الا اخذ اللہ علیہ الميثاق والمان بعث محمد فی
 زمانہ لیؤمنن بہ ولنصرنہ ویوصی امتہ بذلک وقیام من النبوة وتعظیم قدرہ
 مما لا یخفی وفیہ مع ذلك انه علی تقدیر مجییئہ فی زمانہم ینکون مرسل
 الیہم ویکون نبوة ورسالة عامة یجمع الخلق من زمان آدم الی یوم القیامة و
 یکون الانبیاء وامنہم کلہم من امتہ فالنبی صلی اللہ علیہ وسلم نبی الانبیاء
 والافق بعثتہ فی زمان آدم ونوح وابراہیم وموسى وعیسیٰ وجب علیہم
 وعلى اممہم الايمان بہ ونصرتہ وذلہذا ایاتی عیسیٰ و فی اخر الزمان علی شریعتہ
 ولولعث النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام فی زمان موسیٰ وابراہیم ونوح
 وادم کا لواستمر بن علی نبوتہم ورسالتہم الی اممہم والنبی صلی اللہ علیہ
 وسلم نبی علیہم ورسول الی جمیعہم انتہی اور بحر العلوم مولانا عبد العلی اپنے
 رسالہ فتح الرحمن میں لکھتے ہیں مقتضی ختم رسالت وچیز است کیے آنکہ بعد دے رسول
 نباشد و دیگر آنکہ شرع دے عام باشند ہر کس کے موجود باشد وقت نزول شرع دے
 اتباع شرع دے برو واجب و فرض است و شریعتیں ایکنہ ہر صلہ و اخذ شرع ہر صلہ

اور تمام الرسالہ اور جو کہ تشریح اودعام باتیں دیکرے صاحب سرخ ساسد امتی قلم
 کلام یہ ہے کہ حدیث اس خاص صبیح و منیر ہے اور اذکر کو طعناں تھا یہ میں وجود اس
 ماست ہے اور یہ سب مطلقاں لایسا ہی سلسلے کی ہر ایک طبع میں ایک آخر امیا بہرست
 اوس طبقے کے ہوا ضروری ہے لکن مطلق عقائد اہل معتہ امر ہے کہ دعوت ہمارے
 حضرت کی عام ہے تمام مخلوقات کو سال ہے اس امر کا اعتنا کرنا چاہیے کہ جو ائم
 طقا سانیہ بعد عمر سرور ہیں ہونے مقل ہیں یہ ہم مطر بہ تقدیر انما و عفرین برکت
 محمدیہ ہونگے اور ہم انکا راستہ ایسے طبع کے اصحاب ہوں گا اور ہم چارے حضرت
 کا عام ہوگا اور تحصیل اس سب امور کی جس نے کہا حدیث ایسے دور سالوں میں ایک سے
 الذیاب السات علی وجود الامامی الطعناں و دھوکے مسمی و دافع الوساوس فی امر اس
 خاص کی ہے ہر گاہ یہ امر مرد ہو چکا پس سمجھا جاہے کہ ہر ایک کو جس نے عمارت جو سوال
 میں مروجہ ہے لکھی ہے ہر گاہ کاملت سے انکار ہے اور حجت حدیث و سوانح و
 حوائج طعناں تھا یہ کافاں ہے مخالف اہل معتہ کا نہیں ہے سکا فرے و ناسخ
 مکہ قیامت گریاں موتہ محمدیہ کو ساتھ اسی طبقہ کے خاص کرنا ہوا ہر ایک سام کو مہما
 مستحق حدیث محمدیہ ہوتا اللہ قال ابواسدہ کہ ہے کیونکہ یہ امر خلاف اسووس و خلاف
 کلمات علماء کے معلوم ہوتا ہے اور اگر محمد و قندہ حوائج کافاں اللہ تم ہمارے رسول کو قی
 بہرست حلالہ طعناں کے سمجھتا ہے اور ہم ہر ایک تو ائم باقیہ کو اصحابی کہتا ہے تا و سر
 کہہ ہوا حدیث میں سے لایسا علم حررہ الامامی عہدہ القوی بالاحسان محمد عبد الحمیدی ہوا
 من دہ الحلی و الحلی حوالہ میں عمارت گذشتہ در حوائج حضور حوالہ ساتھ اللہ
 تعالیٰ معارفہ و مودہ کہ جس در حدیث تزلزلت ہمارے لفظی کسی حکم محمد محمدیہ

از نگاه فرمودند که گشتن را از گفته حدیثی شمس بن ابی جاس نیز مدین حدیث شریف اشارت
 کرده است بعد از آن این بنده را قلم الحروف عرض کرد که قلمی دیگر کتابی که این حدیث شریف را
 نوشته دیدم اگر بدی معانی آن نوشته اند مگر این قلم را فرمود نمی شود و در عقل می
 نمایند حضور لطیف نمایند معنی این حدیث شریف بیان فرمایند حضور خواجہ البقاہ السہ
 تعالی فرمودند کہ آن معانی کہ مولوی عبدالحی بیان کرده است این معنی حدیث شریف
 بگزینست انگاہ بسوسے حاضرین مجلس بگزینست اندک تبسم نموده فرمودند کہ اگر
 شرح گشتن را از بودی اورا دیدہ بیان کردہ سے مختصراً مجلس بگزینست حضور خواجہ البقاہ
 السہ تعالی معنی حدیث شریف مکرر آن از آن جهت بوده است کہ معنی حدیث شریف از امر از تحفید بود
 لائق تحران و همان وقت بعضی کسان از آن محران این را از تحفی در مجلس شسته بودند بوقت تصحیح این
 اوراق عرض کرد کہ حضور خواجہ البقاہ السہ تعالی معنی این حدیث شریف را بیان فرمایند تا کہ در اینجا
 بنویسم حضور خواجہ البقاہ السہ تعالی فرمودند من بیگویم کہ معنی حدیث شمس راجع بلیطون است
 و این قدر باید نوشت زیادہ ازین تشریح کردن روا نیست بعد از آن عرض کرد کہ قلمی آن معانی کہ بودی
 عبدالحی نوشته اند حضور نیز آن را نفی فرمودہ اند این اوراق اورا در طغریا شریف داخل کردن مناسبست حضور
 فرمودند کہ بسیار مناسبست ضرورتاً داخل کتاب باید کرد بعد از آن فرمودند کہ دولت دار بسیار اشیا آمده است
 کہ معانی آن راجع بلیطون اند انگاہ فرمودند کہ ملت آنست کہ ثبوت احکام از عبادات
 و معاملات ادب کتاب منزل من عند اللہ بوده باشد و دخل آنست کہ ہر یک حکم از احکام عبادات
 و معاملات محض بعقل ثابت کردہ شود پس مسلمانان و نصاری و یہود و بدہ و زرتشت و زہود
 این ہمہ ایل ملل استند و کتب منزل من عند اللہ دارند کہ ہمہ احکام عبادات و معاملات
 الہی و انسانی آن کتب سماویہ ثابت کردہ دارند و بطریق موس و فیتا غورث و توابع آنها

اندر دیگر حکماے فلاسفه و اهل کمال الشان هرگز عقل و عقلیات ننموده اند و بعضی اهل علم
 بر چند استیلا و مستند که وجود آنها را با سلطنت اس است و در انسی به کل با
 نیست چنانچه در صاعورت وجود مساوات اصلا نیست و در تعلیم و تربیت آسمان و
 فلک الهی که آثار کرسی و جوایم و دیگر غرض پس بر متن غیلاک موجود اند و هر یک فلک محسوس
 و محلاست سلسله غرض که محیط همه است و حاطب است و درین مرکز است محاطات
 دریا است و حله مساوات و ارض گردی نیست داشته اند گوشتال آسمانها درین میان
 است و در جمیع مثل کتب سماویان چنین مذکور است که در وقت آسمانها
 و یک کرسی و دیگر غرض عقلی است و این همه فلک گردی است اصلا نمی دانند و اگر در
 ریس هم مستند که با سلسله ریس چون بر نوتر آمده اند فاصله در میان ریس آسمان اول
 تقدیر چهل ساله راه است و منطری و غرض هر یک آسمان بر تقدیر چهل ساله راه است
 و از آسمان اول تا دوم هم چهل ساله راه است و غرض آسمان دوم هم چهل ساله راه است
 که یک در نواتی آسمانها و ارض پس سرعت اند و در میان هر یک ریس پس فاصله میسر
 چهل ساله راه است و منطری و غرض هر یک ریس پس تقدیر است و هم چهل ساله راه است
 و چنانچه هستت الا است آسمانها است انجین دور بر ریس اسب در و حکما درین
 یک است و اگر گفته شود که در میان است انداخته قطعات که در میان هر قطعه طبع بر کمر
 اسب چنانچه یک قطعه است یا دوم قطعه و در سوم قطعه امر که چنان قطعه است یا سوم
 قطعه یورپ و دیگر جزایر غرض کرده است قطعات است و در میان آنها که ده و دیگر ریس پس
 موجب ریس حدیث از ریس مذکور است که است اما در صورت فساد اند و دیگر در است
 محمدی صلی الله علیه و سلم که اگر در ریس گوشت است که اگر ده فاصه میگوید پس بر کما

وجود کوه قاف هم نیست زیرا که اندر طرف زمین کوه آب است و تمامی زمین را حکما سائے
 فذ سفه یونان و نصاری و غیره که اصحاب غل اند از طرف محیط ط کرده گردیده اند پس در
 پنج جا اثر قاف نیافتند و دیگر تسد و یا جوج و یا جوج که ذکر آنها در مدت آمده که یا جوج
 و یا جوج قوسے است بے شمار از آدمیان بپار و محبوس اند و رسد که همیشه دیوار آنرا
 می پسند و میگویند که فردا سوار خواهم کرد و بیرون خواهم رفت مگر چون کلمه انشاء را صد
 تعالی نمی گویند فردا می بیند که تسد رسد و در دست شده بے باشند این هر دو چیز
 هم نیز این غل وجودی ندارند زیرا که اگر این اشیا را مذکور درین عالم جسمانی محسوس کنند
 پس حکما ساء فلسفه تمام عالم را سیر کرده و گردیده اند و هیچ جا اثر شد یا جوج و یا جوج
 نیافتند از نگاه حضور و خواجہ البقاء الدنقائے بقیائے فرمودند من میگویم که این همه اشیا
 مذکوره که ذکر آنها در ملت آمده است ماول هستند از عالم بطون اند از عالم حسن و شهادت
بعد از آن فرمودند که آب حیات و ظلمات هم از عالم باطن اند از عالم ناسوت
بعد از آن فرمودند که حضرت سید علی صاحب قدس سره که چشتی نظامی اند چنانچه
 بیعت ایشان بچند واسطه پیوند و کجفرت راجی حاد شاه صاحب و ایشان خلیفه
 شیخ محسام الدین ماکپوری و ایشان خلیفه شیخ نور الدین قطب العالم پندوی و ایشان
 خلیفه والد ماجد خود شیخ علاء الدین اسعد بنگالی و ایشان خلیفه شیخ سراج الدین عثمان
 آئینه هندی و ایشان خلیفه سلطان المشائخ محبوب الکی و اند چون پیر و خراسان و پشاور
 معنوت شده رفتند اندر آنجا در پشاور حضرت آخوند درویش نامی عالم فاضل متقی و پیر بکار بود
 مگر از معاملت این طائفه تعالی و منکر سماع و محاسب بود و حضرت سید علی صاحب قدس
 سره مولع سماع بود مگر سماع بے قرامی می شنیدند و سرے حضرت سید علی قدس سره در سماع

نموده اند و سماع نے فرمایا کہ جو مرد مرده ہو وہ است ایس حضرت سید علی صاحب روض
 سیکر دیکر آخوند مرده و سماع حجت احتساب اکیا رسیده اردست سید علی صاحب
 قدس سره گرفت حضرت سید علی صاحب حدس سره که در حالت رقص دست می نشاند
 دست را افتادند آخوند مرده و سماع این طرف مشرق و کوه قاف امانا و سماع
 آمله که از طرف اسلام شرف گردانید و در آن زمان گفت و ظلم آموخت در آن سال
 آخوند معین اندایں قدرت که آخوند مرده و مرده دیدی که دست از عیب طاعت می درود
 غایت تر که در دوسه آخوند صاحب است حاجت کایں دست حضرت سید علی صاحب
 است تاں دست مبارک میا و حجت حضرت سید علی صاحب دست را مار کشیدند
 آخوند صاحب در تمام خود رسید بعد از چندت اندر طبع آخوند صاحب خوش آمد
 قصد احتساب کرده رفت اتفاقاً آن روز هم حضرت سید علی صاحب قدس سره و مجلس
 سماع رقص سکر و آخوند صاحب دست او تزلزل گرفت اما حضرت سید علی صاحب
 دوسه مبارک را افتادند آخوند صاحب این طرف معوب و کوه قاف امانا و در سال
 و آنجا گذارد بعد از آن بطریق مختص با دست حضرت سید علی صاحب که در
 نموده از دست آویخته و دهان خود رسید آنگاه که دست سید علی صاحب رفته بود که در
 در میان سده و کمالات فقر حاصل بود و چای که صاحب است گرده است و میایں مبارک
 گرفته و اگر در دوسه کمال شده اند تا هم سماع گاه است شعله و اندوایں حضرت آخوند صاحب
 را کتایت در آن پوسته که سماع حرام است مگر که سماع را که ربه شمس حضرت
 سید علی قدس سره رسیده است و آنگاه حضور جواهر العباد الله تعالی مقام مرده و در
 ایں حضرت سید علی قدس سره منقلب با صاحب الطرفین و تیار و ملا و ترسانان طرف

ایلیب رازان ششہ عرض کرد کہ قبلہ فلان مولوی نیا تیر ساند و عرض می کند
 کہ اینچہ کہے بجانب حضور گفته کہ و سے بر کتاب کلمۃ الحق رو نوشتہ است و حضور تجہ
 حاضر گشتہ اند سراسر آنکس دروغ نسبت من ہرگز رازان کتاب نوشتہ ام حضور خواجہ
 انقاہ اللہ تعالیٰ فرمودند اگر د کلمۃ الحق نویسد مراجعہ و اگر نہ نویسد مراجعہ بعد از ان فرمودند کہ
 شاہ عبدالرحمن صاحب قدس سرہ ہم این زیادتی کرده اند کہ توحید وجودی را از احکام جہریہ و
 غنائیہ قرار دادہ اند و آنکہ قائل ہر و اخفا اند مثل حضرت شیخ محی الدین ابن العربی رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و غیر ہما من اکابر الصوفیہ پس
 براوشان در کلمۃ الحق رو نوشتہ است بعد از ان فرمودند کہ حضرت شاہ عبدالرحمن قدس
 سرہ در علوم ظاہری نیز دست گاہستہ عظیم داشتند کلمۃ الحق را چگونہ پر دلائل عقلیہ
 و نقلیہ بنیستہ اند و گفتہ کہ قائل توحید وجودی نیست زن او مباح است و مال او
 غنیمت کردہ شود آنگاہ فرمودند کہ حضرت عبدالعلی بحر العلوم شان شنی شریف نیز یکے
 از استادان اوشان اند و این حضرت بحر العلوم ہم عالم متبحر و در ولایت بودہ اند۔

بعد از ان فرمودند کہ اکثر علمائے لکھنؤ و آن بلاد نسبت تلمذ با حضرت شاہ
 عبدالرحمن صاحب دارند چنانچہ مولوی عبداللہی ہم بالواسطہ از شاگردان اوشان باشند
بعد از ان فرمودند کہ شخصے بود در حد و دوشاد و میان ابونیر و روشن نام بہرہ
 آخوند دروزہ صاحب قدس سرہ کہ آخوند صاحب اورا نہایت زیچین و ذلیل کردہ بود و
 اورا ابونیر بآریک میگفت نہ روشن و آن ابونیر نیز این طریقہ توحید وجودی جہریہ داشت
 آنطرف آنچنان تر و شور و ملاحظہ بود کہ قائل توحید وجودی جہریہ نبودنیش را
 بیکران مباح کردہ دادے و مالش را غنیمت مندوہ ہم چون رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم

اگر و سے من آست کہ من بخدمت حضور انور امیر مومنان مقیم ہوا کہ چنان
 عرض گذارد حضور خواجہ البقاہ الدتعالی فرمودند بیا بنگاہ اندر بیا نہ حضور خواجہ البقاہ الدتعالی
 بیکہ قدم پیش رفتہ ہر دو دست برابر سے آن صاحب زادہ صاحب ہماذکر گزشتہ
 بگرفتند و معاف کرد و بعد از ان نشستند حضور خواجہ البقاہ الدتعالی دو را توکل
 نشدند و صاحب زادہ صاحب مربع ششمہ بنگاہ صاحب زادہ صاحب گفت
 کہ شمایں مربع نشینند حضور خواجہ البقاہ الدتعالی فرمودند کہ عادت ما ہمین طور شدہ است
 اگر مربع بنشینم ماندہ میشوم و اگر دایرہ بنشینم ہرگز ماندہ نمی شوم بنگاہ حضور خواجہ
 البقاہ الدتعالی اخیر عافیت پر سید صاحب زادہ صاحب نیز خیر عافیت پر سید بنگاہ
 سخن از ہر یک باب گفتند آخر ذکر و بین افتاد کہ اکنون بر آستان حضور حضرت قبلہ عالم
 مساروی رضی اللہ تعالی عنہ یک سراسر عالی شان بعمارت پختہ بنا گردیدہ است
 از صاحب زادہ پر سید کہ چہ قدر مبالغہ صرف و خرچ شدہ اند ایشان گفت خدا خوش
 دارد و ابواب محمد صادق خاں صاحب را کہ مدتی است کہ نیست و بیخ تراز و چنہ صد
 روپیہ از خزائن خود دادہ این سراسر بنا کنانیدہ است بنگاہ حضور خواجہ البقاہ الدتعالی
 پر سید کہ عمارت متعلقہ خانقاہ حضور قبلہ عالم کہ نہ شدہ باشد صاحب زادہ گفت
 آری کہ نہ شدہ اند بنگاہ حضور خواجہ البقاہ الدتعالی پر سید کہ عمارت کہ نہ را کہ ام کسان
 بنا کنانیدہ بودند صاحب زادہ گفت کہ دیوار احاطہ حرم حضور حضرت قبلہ عالم رضی اللہ عنہ
 میرچال الدتعالی بنا کنانیدہ اند کہ لا آن ہم موجود است اکنون بقدر سے زیادتی شدہ است
 در وضع سطرہ و چاہ چتہ کہ در بر سے خانقاہ معلی استادہ است مسجد شریف ابن سہ
 ابکن شریفہ حضور حضرت قبلہ عزیز گوارشاہ جناب حضرت قاضی صاحب رضی اللہ تعالی

سه اگر چه خود مباح جیح کرده همارت گناید اندر حضور احدی الله تعالی معافه مسلم
کرد و فرمود که سیکس چیلین است که سالگفته اید به تخراس که گنیده اند و انانیتا
عاطف باول حان دوری که هر چه حسرت علیه عالم هماروی روز نو و ما گناید است.

بعد از آن صاحبزاده را که در درون حضور جواد القاه الله تعالی جیایر جدم
بیسر زنده دست براسه کادستان سانه معافه کرد و دید و فرمود بعد از آن برسد
و گناید که در رسته شسته ریلیک سارک نهاد نوید که سار و راسته به نیک و بعد از
ساعت اربع سده از الم الحروف برسد که معافین را می بوسه ماتی در سس سار
ر ریس آند م و عرض کرد که در روزی نویسم منقوس بهتا و دو و هم فوت عصر
رو ر سبه ساریج بهرام رادی قنده سال سرفه صد و صد و پنجم از جوی المقدس دولت
اسے لوس در یارت حضرت احدی که عباد لے و سناد لے ستر اربع هست بیست و
اند من ساجیکم حدیث من می سکته گوئی می که از مرغان حضور حضرت جواد سلطان الاولیا
رضی الله تعالی عنه است و سبایت بیرو صعیف و قوت شده بود - دولت قدوم نوی
حضور جواد القاه الله تعالی حاضر شده است - **بعد از آن** صاحبزاده را که از
برسد آنگاه فرمود که اکنون این شخص بعالم غیب قریب شده است زیرا که همه عالم
جها و صحایاں از او سگسته شده اند آنگاه فرمود سحای الله جل جلاله و عزوجل
حضرت قبله سلطان الاولیا صاحب الرو صد رضی الله تعالی عنه را که دیده ام اگر چه در
بوده اند که ما را تیری سر ایشاں خوب گنیده است آنگاه فرمود که این حکیم بهر آرزوست
فار و عرض کرد سده که بهر آرزوست و از بعد از آن حضور جواد القاه الله تعالی اس حکایه
فرمود که عباد حق که از بعد از آن هم سگسته و نو و ستر شدالی سکوت سبایت قریب و دست گرد

حضور حضرت شیخ شیعہ و خا سلطان الاولیا قبلہ صاحب الرشد رضی اللہ تعالیٰ عنہ بوده است
 روزی که بحضور حضرت ایشان سبق کتاب می خواندند درین اثنا از زبان حق سبحانه
 حضور حضرت سلطان الاولیا رضی اللہ تعالیٰ عنہ نسبت و سلفی مقرر شد
 چنانچه او ستاد وقت زحر و توحش شاگرد را سیکوید حافظ جیون هماندم کتاب با فراهم کرده
 به نشست حضور فرمودند چنانچه خوانی و س دست بسته عرض کرد که بخدمت کس دیگر
 عالم خواهم خواند چرا که کلام حضور همچون کلام دیگران نیست هر سخن که از زبان مبارک حضور
 می گذرد همان طور می گردد و بظهور می آید می ترسم که مبادا وقتی این غلام را ممبرانید
 حضور سلطان الاولیا رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند من خذیده ام خوف مکن و س بسیار
 اصرار کرد آخر از حضور حضرت سلطان الاولیا رضی اللہ تعالیٰ عنہ بگویا شنید که اس حافظ
 جیون تا که تو موت را نخواهی هرگز نخواهی مرد انگاه و حوالی گردید و سبق کتاب آغاز کرد
 آخر حافظ جیون هم چون نام خود را لیست افتاد تا که عمرش بمصد سال رسید فی الجمله چون در پیری
 در هر امر تکلیف دیدی روزی که همه عاشقان و اقربا را جمع کنانیده پیش خود نشاند و گفت
 که مرا شیخ من دعا کرده بودند که اس جیون تا که تو موت را نخواهی هرگز نخواهی مرد پس من
 امروز برضامندی خود موت را میخواهم پس روزی که این سخن گفته بود همه در آن روز فوت عصر
 فوت شد و جان بحق تسلیم کرد و بعد از آن یکے از حضار عرض کرد که قبله
 مولوی یا رحیمه و دیگر سکنه پلن مناره نهایت متفی و سبے غلق آو میست و سیرت درویشان
 دارد که یک رخت و لبصاعت او بر او را مواخذہ نمی کنند اندرین اثنا حضور خواجہ القیام
 تعالیٰ ببقائه فرمودند که وقتی که شخص کفش شیخ حسام الدین متفی قدس سره بزدی برداش
 لک مرین لفظ هند لیست

و سعادت بهتر ازین نیست حاصل شد نخست سخن درین افتاد که در زمان مسیح مسافران
 بسیار رخت انداخته خانه ساخته نشسته اند و حکایات دنیاوی میگویند حضرة خواجه
 الباقی الله تعالی ایقانه و قناعت ایاکم باقیان فرمودند که علامت قرب زیان قیامت است
 که مردم بسیار در ساجده نشسته به هم کلام دنیاوی خواهند کرد و مقبوس بهفتاد و
 و پنجاهم بوقت عصر روز شنبه چهاردهم از ماه ذی قعدة سال سیزده صد و چهاردهم
 هجری المقدس دولت پاسبی یوس وزیرارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت
 بهتر ازین نیست همیشه اندرین اثنا ثواب تگمیه خان سکنه چوئی لغاریان بیاید و در
 اقدام مبارک حضور انگنده بوسه داد و نگاه دست مبارک حضور را بوسه نشسته
 بعد از ساعتی عرض کرد که عوت این غلام منظور شود حضور سر مبارک را حاجب نمید
 و سه عرض کرد که در ملک میان کوستان است پس جبال سر هستاند بواسطه
 خنک و سرد است آن طرف در همه کوستان مکانات گوشه گزینی هستاند حضور
 بتسم نمودند و فرمودند که جبال سکونت انبیاء علیهم السلام است همه انبیاء و در ملک جبال
 سبوت شده اند اگر حضور حضرت نبی مختار صلی الله علیه و سلم مبعوث شده اند هم در ملک جبال
 سبوت گردیده اند و حضرت ابراهیم علیه السلام در شام هم و جبال سبوت شده اند و دیگر جمیع انبیاء
 علیه السلام در عرب و شام و غیرهما که مبعوث گشته اند در ملک جبال آمدند و نگاه فرمودند که
 جای نیکان جبال است یا چوستان و وزیران او بیایان مقبوس بهفتاد و ششم
 بوقت عصر روز دوشنبه بیایج شانزدهم از ماه ذی قعدة سال سیزده صد و چهاردهم
 هجری المقدس دولت پاسبی یوس وزیرارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت
 بهتر ازین نیست سرگردید حضور خواجه الباقی الله تعالی ایقانه و قناعت ایاکم باقیان فرمودند

۱۴۴۵ ادا شده است که اندکس عام بود و مردم سار عام بود هر کس مطالب خود عرض
نمود اندر اسامی که چهره نام سار سکه گوشتی بر روی یار بر روضه برادر است
و یک معینه در تان شرح حضور و انقاد الله تعالی استغناء بعد از آنکه انصاف
کرده بود اسامی مدینه گاه حضور و انقاد الله تعالی هر سار که از روضه
سلم و مودود و حمد و است از ان تقسید و در میان صورت تحریر یافته است است

چرا نام مبارک بود مبارک مال
چرا حاتم را تنگ آمد بدخشان
خواجه شهید را صد سخن ملا سیر
حاب حواص و دلا را مالک العفر
دور آخر طلب است که جوت رمال
چو سیر معرفت او را در لاهوت است
رساده است ملک طرفه که هم از حشمت
کنند لعن لوال و بان سائل
رات ندس که اندر و دعل او مخفی است
کف و دوشش و انگشت اخیل و ماز
ناده آج و بسی که نص او رسیده
چیزش خوان غیلم است او که رسم ترا
و خود دهرت حواص بر باغ این دول

چہاں آسرو سحر میں آریب رلال
 کہ بہت ارج قدح احسان ال
 کہ بہت ہر شے پر اور خوب چروا
 کہ دیدار مع مدہ و جواد گر خیال
 حیاں لہا یہ خمس جو معہ ہاتھ ال
 مراد مالک راہ ہنسی مکتف کمال
 پس سودہ ہوا آسمان کھر سوال
 اگر کردہ رزق و مدد می سود در حال
 دو کھر دار و جوئے دہ رفاں آسان
 ہوا بہت یکے جوئے اند کھر وال
 کہ جائے نیست کہ آسند لہاں
 دگل تنگہ و دمان سادہ و مال

اس ماعزاد دوار وند و سید عطاء و زود و مقبول ہفتاد و ہجتم وقت علم بردار

چهارشنبه بتاریخ هجری ۱۲۰۴ ذی القعدة سال سیزده صد و چهاردهم هجری القدر
 دولت پاسبان بوسه و زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت و بهترین نیست
 حتی سلسله حضور خواجه البقاه السید تعالی بقیانه و تقه و ایاکم بقیانه نماز عصر را ادا کرده منزل
 قرآن شریف بخوانده اند و حضرات مجلس بقیانه نشستند اندرین اثناء شاهزاده فرزانه
 که از اولاد سلطین و بی است بیامد و در وسط مجلس پیشگاه حضور خواجه البقاه السید تعالی
 دست بسته قائم شدند چون حضور تلاوت قرآن شریف مشغول بودند و بسیار دیر افتاده
 ماند آخر غریزی از حصار مجلس از هیبت حضور خواجه البقاه السید تعالی بقیانه ترسان ترسان
 آهسته بگفت که بنشینید آنگاه حضور خواجه البقاه السید تعالی باز دیدند بجز دیدن قرآن شریف
 را فراموش کردند و در پیاسه و قد شدند و فراموش کردند بقیانه بوسه داد و بسیار
 دیر افتاده ماند و گریه کرد آنگاه برخاسته دست مبارک حضور را بوسید حضور او را بغل گیری
 کردند آنگاه نشست و حضور نیز نشست باز تلاوت قرآن شریف شاغل گردیدند بعد از
 فراغ از بوسه و غایت پر سیدند و نیازی آورده نیست و نه عدد نسخه های کتاب
 مناقب فریدی که لفظ و جامع کرده نازک مطبوع گشته اند آورده بودند گزار و حضور خواجه
 البقاه السید تعالی بقیانه بدیند و تبسم کرده خادم محافظ کتب را فرمودند که این نسخه ها را در
 کتب خانه بار مقبوس بقیانه و ششم بوقت عشاء شب سه شنبه بتاریخ
 بیست و چهارم از ماه ذی القعدة سال سیزده صد و چهاردهم هجری القدر دولت پاسبان
 زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت و بهترین نیست میسر گردید حضور خواجه
 البقاه السید تعالی بقیانه بولیفه شاغل بوده اند حضرات مجلس گردانده نشستند اندرین اثناء چند
 کسان از مساوات اوج مغلیه که مذہب امامیه داشتند حاضر بودند یک از ان مسلمان

عرض کرد که تاسی چه بختی بودی و سادات اوی که فرموده و مسکونی با هم از دست
 مایت تنگ آمده ام که کار گیس دیگری را کار و است حضور و اندام الله علیه
 مسافر شود که از دست نصرت کردی هم رسیده و با نیست تا که بریدید حضرت معالی
 هم با نیست اگر کسی دیگر را نصرت کند و معنای و برادر آن سادات آن نصرت
 او را سعاد و در دوازده است آسمان شد می شود چنان نصرت از آن کس ماعن
 و با صد بار آن پس سید عرض کرد که بایں نصرت انصاف که اولی الله علیه
 علیه و آله و سلم مخصوص حق طاعتی بودم آنست در عشر ماه محرم و ماه واری حکم
 و در ماه و با سراسر ایام و در آن شب سرستیم و در هر یک حرکت با بارانی بلایت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و سادات و سادات و سادات حضور و احاطه الله علیه
 تعالی سعادتمند و در هر روز صیای هم نیست و عرض کرد که در شب جیس و در شب
 که در صیای است و در شب مسگاه حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم کات و می نموده است چنانکه
 ردی لفظی علان و آل مران و شب مسگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در ایام و در شب
 که سادات و تقدیر میل و در سادات و در سادات حضرت ابو محمد صلی الله علیه و سلم و در شب
 سر او را میل دیگر و در شب و در شب حضرت عمر صلی الله علیه و سلم و در شب
 در شب و در شب حضرت عثمان صلی الله علیه و سلم و در شب و در شب و در شب
 مل تمام این سادات حضور و احاطه الله علیه و سادات و سادات و در شب
 قصه در کماست و سراسر سادات و سادات و سادات و سادات و سادات و سادات
 اعتراف و با هم که بعد از آن رسیده که در شب و در شب و در شب و در شب
 صلی الله علیه و سلم و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب

و این قصه بعد از هجرت است و بعد از هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سیزده سال در مدینه مدینه مدینه پیر برده اند پس درین مدت قلیل مروان چگونه کلام شد و کتاب دینی گشت و انگاه از مدینه مدینه چگونه پیران کرده شد بعد از آن فرمودند که مروان بن عزیزه امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه است زیرا که مروان پسر حاکم است و حکم هم حقیقی است حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنه بعد از آن فرمودند که در حق مروان شریف شریف در هیچ بخاری نیز آورده که الوغنه ابن الوغنه بعد از آن همان سید عرض کرد که یا حضرت مشهور در مردم چنان است که لا تتحرك ذرة الا باذن الله - حدیث قدسی است آیا این حدیث قدسی است یا نه حضور خواجه البقاه الله تعالی فرمودند مشهور در مردم بسیار است و در کتب معتبره یافتنی شودی عرض کرد که محاوره و قول عرب بوده باشد فرمودند چنین باشد باز همان سید این پرسید که ما دعایا مظهر الحجاب تجده عندك في الواوئب كل هم و هم یجملونك یا محمد بن ابوالانکبانی در کتب اهل سنت و جماعت نیست مگر در کتب امامیه اهل تشیع و درج است آیا این حدیث است یا نه حضور خواجه البقاه الله تعالی بیقائه و تفقده و ابایکم لبقائه فرمودند که اگر حدیث باشد چه تعجب است چرا که انت حتی و انا منك و انت همی بمنزلته هارون و دیگر کلان احادیث در شان حضرت علی رضی الله تعالی عنه دارد و شده اند پس اگر با دعایا هم حدیث باشد بعید نیست بعد از آن همان سید عرض کرد که معنی این بیت مشنوی شریف چگونه است ۵

افتخار هر نبی و هر دولی

او خداوند انداخت بر روستی علی

و غرضش شریعت نبوت حضرت علی رضی الله تعالی عنه بود و چنانچه از معتقدات شیعه است و از نقشش و تقریرش نیز مفهوم میشود حضور خواجه البقاه الله تعالی بیقائه

و بعد از این که گفتند فرمود که یکے وائره موت است و دیگر وائره ولایت پس وائره
 موت بر آن حضرت سسرور کائنات معجز موحوات صلی الله علیه و آله و سلم می شد و دیگر
 وائره از حضرت علی رضی الله تعالی عنه ترویج نموده و در امام محمدی علیه السلام هم می گذشت
 پس هرگاه می خواستی باز وائره ولایت حضرت علی رضی الله تعالی عنه می شد در آن سال
 سیر محمدی است و مولود از آنجا و سادات است در اقل برده او سال بر می خیزد و هر گاه می شد
 پس در و س است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر داخل اندلس ازین مسایات را واتی
 و تحصیلت حضرت علی رضی الله تعالی عنه را اساساً علیه السلام می آید باین حدیث می آید
 و در احادیث بسیار واقع شده است بعد از آن امان عرض کرد که علم حضرت
 حادثان حضور و احادیث الله تعالی اسباب آمد است حضور و احادیث الله تعالی
 حاضر و سده مایه بعد از آن امان عرض کرد که پس احادیث حضور حضرت خیر الانبیا
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر می آید که حضرت در اقل مسند و جماعت علم حضور علیه
 السلام در علم دل می آید است احادیث در سبب چندی و از حدیث حضرت امیران فرموده بود که علم حضرت
 که از آن حضرت هر کائنات صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده و از امام جعفر صادق علیه السلام نیز آمده که
 سر برده و ظاهر شده است تا کجا که از احادیث الله تعالی و احادیث حضور فرمود که کتب حضرت علیه
 السلام صلی الله علیه و آله و سلم است آنگاه فرمود که وائره ولایت پس که حضرت شیخ المشایخ محبوب آن
 رضی الله تعالی عنه معیت و وارد علم حضرت می آید است و اگر چنان شده که در کتب
 از ویر سید که علم حضرت را که موتی گفت مرا پیوسته گیر خود حضرت علیه السلام محبوب آن
 الله تعالی عنه در جواب آموخته اند در و س سوال کرد که حضرت علی است در جواب می گوید
 آموختی گفت مولود جواب که ای آموخته آموخته اند بعد از آن فرمود که چون

مولوی مذکور مختصر شد گفت تملان طالب بیاید تا آنکه این جوهر غریب که من سید عالم بخود فرموده
 بیا موزم که ادا حاضر شود گفت دیگر کسی را طلبید و سه نیز حاضر نمود بعد از آن دیگر طالب
 را طلب کرد و هم موجود نشد آخر همچنان فوت شد و آن علم را بخود برد مقبوس مفتاح دوم
 بوقت عشاء شب پنجشنبه بیت ششم از راه قری القدر سال سیزده صد و چهارم در کتب نجفی
 المقدس دولت پاشا بوسه فریاد حضرت اقدس که عبادت و سعادت بهتر از این
 نیست حاصل شد حضور خواجہ البقاہ الدتعالی بقاء نماز عشاء گذارده بود طائف مشغول
 نشسته اند نگاه دست کشاده و حجر نهادن چنان معلوم میشد که دعا میخواسته اند و این
 چنین دستها در حجر نهاده دعا خوانستن نیز عادت مبارک حضور خواجہ البقاہ الدتعالی
 بوده است الغرض درین حالت در استغراق کمال رفتند هر کس بخیال خویش
 مشغول نشسته بود و هر چشم بنده را تم الحروف بر جمال جهان آرا حضور خواجہ
 البقاہ الدتعالی باز بود بمناجعت شیخ دست کشاده و حجر خود داشتند زمین تا آسمان
 یک چیز عنکبوت مانند در میان بایان و حضور خواجہ البقاہ الدتعالی
 تعالی ببقایه کلام گذر کرد من گفتم به بینید که این چیست فانوس را پیش
 آورده و دیدند که کثرت کلان سیاهی باطل نمیشد بر آورده میرود غیری کفش بر آ
 بزد آن کثرت مردم مرده شد شور و شغب در حضار پدید آمد حضور خواجہ البقاہ الدتعالی
 بمقتضای همچنان در استغراق بودند بعد از ویر بسیار دست بالا کرده دعا خوانسته
 بطور متعارف خواسته بودند چون از دعا فارغ شدند از کثرت آن و نهنگانه کردن مردم
 حاضرین مجلس بیچ نه پرسیدند آخر کی از حضار این حکایت کثرت را بیان کرد حضور
 خواجہ البقاہ الدتعالی این تمام قصه را اصغار نموده فرمودند بآن کثرت مردم بود پس چگونگی آن

آنحضور کردہ شد کہ اور ایک ایسا نام مایہ در الہیست کہ اگر چہ معلوم ہو کہ حضور جو اح
 اہل تقاہ الہیہ تعالیٰ اگر کمال مستغرق میں معاملہ میں حضور کو خداوند تعالیٰ ہی کہ ملک نامہ تک آواز
 بر طبعہ ذکر کر رہا تھا الہیست شاعلی شد کہ بعد ذکر الہیست وادرس آقا سرے میں صاحب
 سنان جعل الہی صاحب میگری رویا دے آواز ہر مرد کہ ہو گیا خط کتاب اگر مرد
 علم و شش آرمی دے جہاں کہ آموختہ بود خوش کرد و آنگاہ ارتقا موجب کہ ملک اسم
 سولس اس سے چند نظر محبوب اگر بری دست تہ پیش حضور کرد و حضور آواز و اہل بر
 کہ این بیت و شش

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| آر و دارم کہ خاک آن شدم | نو تپائے حیرت سازم و سددم |
|-------------------------|---------------------------|

بعد از آن حضور جو اح اہل تقاہ الہیہ تعالیٰ متاثر ہوئے مبارک نامہ اداہ خود مد ولت نوشتہ
 میں صاحب موصوف را داد دے جو اداہ عرض کرد کہ قبلہ میں بیت و شش آید

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| آیا کہ خاک را نظر کہیب کند | سنگ را ولی کند و کس را نامہ |
|----------------------------|-----------------------------|

حضور جو اح اہل تقاہ الہیہ تعالیٰ سرور شد بعد از ان و طبعہ حکم کرد کہ اہل دعا و ذکر
 فارغ شد بعد ہر دیگر و طالع و اوراد سائل شد
 اراں طاعت ہم باغ شد و دل میں ہر لیسیدہ ہو گیا و مدیدہ و بر سر آفتاب
 دسیدہ خوشنماں ہی نگاہ و برج مبارک الہیست بعد از ان میں صاحب
 موصوف جہد طور علم اگر بری نوشتہ پیش کرد و حضور جو اح اہل تقاہ الہیہ تعالیٰ آرا
 جو اداہ فرمود کہ ایں مصرعہ دست شش ہی تھا ایں جہد گزشتہ گزشتہ نکات
 بعد از ان حضور جو اح اہل تقاہ الہیہ تعالیٰ عائد مد ولت نوشتہ و صاحب
 موصوف را دادہ عرض کرد کہ قبلہ حضور این بیت و شش آید

چیزیم لائق درگاه سلاطین نوینیم نیز | شایان چه عجب گیره نواز نگار لکها بر زبانها

بعد از آن برادر مملوئی غلام احمد اختصار فرمودند که تو هم بنویس و سه نوشتن
نشد و حضور الوارز تر شرفقت و عنایت فرمودند که این میان او جبار است ازین باب
برادر مملوئی غلام احمد از پیشگاه حضور خواجه البقاہ السعدی بلقب او جبار سرفراز و ممتاز
گردید باید دانست که او جبار و تخت بندی اہل ہند و معلم و استاد را گویند
بعد از آن نوشته او جبار و دیدہ فرمودند کہ این بیت نوشتی

اناسجدہ ما قبول کردی نجل است | از خط جبین ما شعاع خورشید

حضور خواجه البقاہ السعدی نهایت مسرور شدند بعد از آن کنیز کے کپارہ
لنگرک پنختہ و بالیدہ تراش شدہ از طرف دیوڈ ہی معلی آوردہ عرض کرد کہ اہل دیوڈ ہی معلی میگویند
کہ این بارہ لنگرک را اندک حشیدہ باز و ہید حضور خواجه البقاہ السعدی سبباً ہچنان
کردند باید دانست کہ در ہنگام سوم ماہیسا کہ بود مقبوس ہشتاد و ہفت روزہ
جمعیہ بیست و ہفتم ماہ ذی القعدہ سال سیزدہ صد و چار و ہجری المقدس دولت پای
بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست و بہت داد
حضور خواجه البقاہ السعدی البقاہ و تقضایا یکم بقایہ فرمودند کہ عالم اندرون نواب صاحب
از من دعا کے جتہ دفعہ و باسے طاعون خواستہ اندر من بدست خط خود نوشتہ و ادم
مگر چون آن دعا بخط فارسی نوشتہ بودم خواندش دشوار بود اکنون باید کہ دعا کے کی جستہ
الی آخرہ و دعا کے اللهم یا ولی اللہ الی آخرہ بقلم علی عربی خط نوشتہ شود تا آہنا را دادہ آید
پس برادر مملوئی غلام احمد ہر دو دعا را خوشخط نوشت و حضور خواجه البقاہ السعدی مطالعہ
نمودہ فرمودند کہ تحریکۃ الکبریٰ بفتح خا و جحرہ و کسرہ طال است و وسے بقیم خا و فتحہ و ال

روستہ نو قلعہ حصہ خواجہ العادہ اللہ تعالیٰ مقادیر فرمودہ کر اگرچہ یہ بحثہ اکثری النعم حار
 و فتح دال لیسعہ تصعیر برآمدہ است تحقیق دریں است کہ چہ بحثہ اکثری النعم حار و کسر
 طال ناسب و دعائے فی جستار است فی حصصہ الطغی بہا حوالہ الیہا العاطمہ
 المصطفیٰ و المرقیٰ و انہما و العاطمہ و دعائے اللہ است۔ اللہ و الی
 اللہ و ناسم مع الدعاء و یا کاسف الصبر و اللہ و ناسم الطاعون و
 المصاحف و الیہا علی محمد و المصطفیٰ و علی المرقیٰ و العاطمہ المرقی
 و حدیثہ اکثری و عائسہ الحیمہ و صلی اللہ تعالیٰ علی حدیثہ و لیسعہ
 محمد و علی بالہ و امیہ انہ لیسعہ ہفت سوا میں و تفہیم کیا میں و صبر کر دم
 کہ ملک اس مدہ را قلم الخروف را و جودن و قلم اس ہر و دعائے مذکورہ و صبر و انوار
 و رازہ حصہ خواجہ العادہ اللہ تعالیٰ فرمودہ کہ جست و امارت مادم را انکاء غرض کر کم
 جسد مار جودہ فرمودہ کہ ہر یک دعا را حصہ ہر کار علی انکوائی و اگر متوالی ہیں و ہر
 یا پس یکبارہ سے سج مار جودہ ماتس یعنی ارا ان اس مدہ کتاب و انکاء و شرب یا کساد
 ار مقاسے ہر مدہ حصہ خواجہ العادہ اللہ تعالیٰ مقادیر آسمان را ویدہ این جس تر جمہ
 فرمودہ اند کہ دریں کردہ و تعالیٰ بر او لیائے خود پرستیدل کر است را جیائیکہ و صبر کر
 را اسب یا سنے خود اطوار معرودہ الیس ہر کہ ظاہر کردہ کہ است را وے ترک و صبر کر
 اسد یعنی در ارا ان فرمودہ کہ راستے سلوک صد مرتبہ مقرر کردہ اندہ ہفت و ہم مرتبہ
 کشف و کرامت است کہ یکہ دیں مرتبہ ہفتاد و شہ مرتبہ دیگر بخوابد وید
 انکاء فرمودہ یعنی کہے را کتوت روحی غالب تر میسوار وے و دے عجیب پیدا
 مسو مار وے دریں ہر سرور کما مران است دیگر جرات سلوک عائرہ گرد و۔

مقبول ہوتا دو یکم بوقت عشر شب پنجشنبہ سویم آراہ قوالج سال سیزدہ
صد و چہار دہم ہجری المقدس و دولت پاسبے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے
و سعادستے بہتر ازین نیست میسر گشت حضور خواجہ البقاہ الدتعالی بقیانہ و نفعنا
وایاکم بقیانہ در وظیفہ شاغل بودہ اند و ہمہ حضار مجلس خاموش گردیدہ نشستہ اند چون از
وظیفہ فارغ شدند دعا خواند و چہار جوانان مرید شہندگان حاضر بودند آئینا پیش خود خواندہ
نشانند و خود بدولت مراقبتہ چہیہ کز آہستہ آہستہ بخواند بعد از ساعت سہ
مبارک بر آوردہ یک جوان را بیعت کرد و نہ چنانچہ ہر دو دست اورا در ہر دو دست
مبارک خویش آوردہ ہر مبارک فرود کردہ باز چہیہ کز آہستہ ہی خواندند تا زمانے
شایستہ آنگاہ ہر مبارک را بالا بر آوردہ دستہاے مرید بچہان گرفتہ بودند کہ فرمودند کہ
طیبہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ بر خوان پس اہل حضور خواجہ البقاہ الدتعالی بر خواندند
آنگاہ بردن الفاظ حضور آن مرید نیز بخواند بعد از ان اورا فرمودند کہ بگو تو بہ
میکنم از ہر گاہ و تو میکنم از ہر گاہ تو بہ میکنم از ہر گاہ مرید نیز موافق لفظ مبارک حضور مبارک
تو بہ کرد آنگاہ دست اورا گذاشتہ دستہاے شخص دیگرے را گرفتہ بر آن پنج کہ گذشت
اورا بیعت فرمودند بعد از ان دیگرے را ہم بران طریق بیعت فرمودند بعد از ان چہار را کہ
وسے ہنوز بالغ نشدہ بود بیعت کردند گر این کوک را تو بہ نہ دادند وظیفہ ہم نفرمودند و
باقی سہ دیگر را تاکید نماز نمودند و وظیفہ نیز بہر نماز سورۃ اخلاص دہ بار و درود شریف
دہ بار و بعد از نماز عشر ایک صد بار کل طیبہ نیز اضافہ کردہ ارشاد فرمودند۔

بعد از ان ہمین کوک پیش گاہ حضور خواجہ البقاہ الدتعالی بقیانہ
سجدہ کرد حضور خواجہ البقاہ الدتعالی تبسم کردند و دست مبارک خویش بر پشت

او بالبدن گناه آل مریدان سانسیم تقسیم کردند و همه حصص را مجلس داد و بد مقنوس
 هشتاد و دو و دوم بوقت نیم روز در ریحانه سوم راه و پنج سال سروده سند و حیار
 و نیم چری المقدس دولت یاسه کوس در یارب حضرت اقدس که خداوند و سعادت
 استر این میت میسر گردید و بعد از مجلس اربعین مبارک کسبج المشکح حضور حضرت علیا عالم
 مبارک و رضی الله تعالی عنه که سنده اند و حضور جواد الله تعالی مقابله و بعد از آن که
 ملغانه در آن مجلس جماعت سینه اند و دیگر خصوصیات پیر یا جمیع سنده و قولان دو
 گرد و دو اول یک گرد و در از سلسله ما سرتیبه حضور جواد الله تعالی را در یک
 گرد شد و دیگر خصوصیات با هم دو سینه از آن دوم دیگر گرد و قولان را
 ارسا شد پس ایشان این استعاره فارسی و هندی سرودند و حضور جواد الله تعالی
 سفاکه را اگر چه شد و همه حاضرین مجلس را در وقت خط و السید سید صاحب جدید را را واحد
 در گرفت مسجید و در فصل کرد مدقاس استعاره که برای حضور جواد الله تعالی مقام
 را اگر به تکرار است این است ۵

| | |
|-------------------------------|---------------------------------|
| عارف اسرار سنا ایم ما | حاکم اقلیم عروایم است |
| ما گداهم بسکن تاج مختار | هم ملک فقر سلطانیم است |
| هم به مناه عبادان حکیم | هم کعبه شپشتا سیم است |
| هر کس اسرار من علامه و سکه تو | حلقه پیرکان جهان به سبوی تو |
| دل رزم بر دی و در حسانی بهرور | درد و دوا دمی و در مالی بهرور |
| ملک دل کردی جواب ارتجاع مار | اندراں دیو به سلطانی بهرور |
| هر دو عالم هست خود گفت | هر دو عالم است که از رانی بهرور |

گفت گشت صاحب بس مداسوی سینه کوه
 نون طبری پی دوس یاروی شوق افرید جمال العی یکن
 یار اور بهری تو بهال پریری کین کن کج کج یکن
 کرسم الله صاحبان لیا سبق قرآن
 کیتا اوسى الف تین وحدت آن ظهور
 صاحبان بات معراج دی ساندل یار یاری
 تون کسی بچپه دین قاضیا کلاں والی ذات

یہ طبری لکھ گشت کج گشت پر گشت ہو
 میڑی دوسلے دوسلے گونڈ کر ہی پری دین
 یاروی بات انوکھی وحیدر بار گفت شنیدن کن
 قامت مرزہ یاروی لیس الف چچمان
 جت دل دیدان بهال دی اوت دل دسدا
 مرزاوی لقار تون کیتس رب سہی
 کیکر کوئی جاندار رب دی ذات صفات

بعد از ان - اسے مع خوش لقار سلام علیک گفتند آنگاہ ختم خواندہ شد حضور خواجہ
 ابقاہ الدلعالی ببقائہ در صومعہ خاص بچہ اشغل مانند و ماہمہ غلامان بر وثاق خویش
 آدم مقبوس شتا و وسوم بوقت ظہر روز جمعہ چہارم از ماہ ذی الحج سال سیزدہ
 صد و چہار و ہجری المقدس دولت پاسے بوس زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے
 و معاوتے بہتر ازین نیست میشتہ چند اوراق مسودہ جلد دوم از مقابیس المجالس
 نوشتہ ہمراہ خود میداشتہم حضور خواجہ ابقاہ الدلعالی ببقائہ و لغنا وایکم ببقائہ
 آفرانیدہ فرمودند کہ بخوان پس از ترجمہ عبادت عالیس البیان تا مقبوس سی و یازدہسم
 بر خواندہم ہمہ را بتوجہ تمام عمل نمودند و نہایت تحقیق تفہیم فرمودند آنگاہ نماز ظہر اقامت
 گذاردند بعد از ان مولوی غلام دستگیر قصوری کہ بجز از غلام احمد قادیانی مبنی لغت
 کمال میداشتہ و بروئے فتاوی کفر نوشتہ بود بیاد داداب بجا کردہ شست
 و چند کتب از مصنفات مرزا غلام احمد قادیانی کہ در بغل میداشتہ پیش نہا و از ہر یک
 کتاب مقالے را کہ نشان کردہ بود پیش گاہ حضور خواجہ ابقاہ الدلعالی ببقائہ و لغنا

لیاکم بخانه یک مسک بر می خواند بدو می گفت که رسد که این حق تو پس حجتی علی السلام
 و این حال است دیگر امیر علیه السلام کرده است و حقیقت حال آنست که مراد است
 حجتی در صراط و مودار اخیل و تورات که هر دو محرف بعد از آن کتب این الواعدمات
 معصوم می شود در کس حجتی نیست نه بود که مولوی را اطلاع بر این معنی شده است
 این حجتی نیست که در حضور که هست مراد صاحب بیان کرد اما حضور حوائج القای الله
 تعالی همه تعارض را در تنبیه هیچ حالتی بر مودار تعبیر از آن مولوی علامت حجتی
 عرض کرد که قبل از آنچه مراد صاحب نوشت نه است و میگوید بعد از آنکه آنچه در اخیل و
 تورات سما که محرف اند نوشته شده است که یسوع اس السلام است و تلبیت و کفار
 خائل شده و دیگر فواح و امانات که است یسوع و دیگر اماء علیه السلام را اخیل و
 تورات بر می آید پس بر سرستان است و این حسن یسوع بر مودار حجتی است و آنحضرت
 عیسی علیه السلام که در موت او و اوصاف او و محراب او و قرآن تریف حریمید و اد
 عبد السلام است و ادوی السلام است و او و او حجتی است این مما است
 که در این یسوع را که ندارد و اما خود قرار داده اند که در این رک که بود در حق حضرت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است و تم و بخش گویند و درین اسلام او را قبول کنید
 در مین این یسوع معروضی سما را بخواه ترکو هست و او هم کرد حضور حوائج القای الله تعالی
 و مودار است این حجتی است بعد از آن مولوی عام دستگیری که بر سر کرد
 که آن خط که حضور سام مراد صاحب تا دینی نوشت نه اند مراد صاحب آن خط را در
 کتاب خود جمیع امایم نوشت نه طبع گساید است و در احادیث سر آفرین مطبوع گساید
 در اطراف عالم ساق گردانیده است و آن خط حضور را سه قوی بر حقیقت حجتی

و حجت بر حسب تبار علمائے وصلحائے تمام روستے زمین گرفته است و میگوید که بی بی بنید
 که این چنین شیخ اکبر و اعظم که مقتدای تمام جهان است بر حجت حال من اقرار دارد و مرا
 از عباد الله الصالحین دانند پس حضور را باید که با دوسر و کار نزنند و بعلمائے جهان حمایت
 فرمایند برین طریق که برین فتاوی که ما بر روی کار و انکار و نوشته ایم حضور برقرار فرماید
 خود نویسد که حضور خواجه البقاه الله تعالی ببقائه برین فتاوی که او صلاحت و خط خود نه کردند بعد از آن
 حضور خواجه البقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که عبدالحیاء و عبدالحق که آنها را مردم دهبانی میگویند
 نزد من خطوط فرستاده بودند که شش ماه را صاحب قادیانی را چهره من عباد الله الصالحین
 از من اندیش من در جواب ایشان نوشته بودم که من چنانچه مرا صاحب من عباد الله الصالحین میدانم شماران
 من عباد الله الصالحین می انگارم اگر چه شمار مردم دهبانی خوانند بعد از آن نماز عصر را بجا است
 گذاردند مولوی غلام دستگیر برخواست و در شاق خود بر رفت انگاه حضور خواجه البقاه
 تعالی ببقائه فرمودند که مولوی غلام دستگیر دیگر مولویان و علمائے ریز بر حق هستند چه ایشان هم
 جهت دین و شریعت جو شش میکنند و کوشش میازند و همین علمائے کئے بودند که
 پنجون شیخ منصور راضی الله تعالی عنه را بردار کشیدند انگاه فرمودند که مرا غلام احمد
 قادیانی هم بر حق است و در دهر عالم خود راست و صادق است و هشت پاس در عباد
 حق سجاده غرق است و جهت ترقی اسلام و اعلاای امر دین متاعی بجان است
 هیچ امر در روسته مذموم و قبیح نمی بخیزم اگر دعوی مهدویت و عیسویت کرده است آنهم
 از آن امر است که جائز است از مقبول شخصت و عقیم تاین جا هر چه مردم گردیده است
 استحضار آن زمان است که حضور خواجه البقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا وایاکم ببقائه
 بتقریب دعوت نواب صاحب صادق محمد خان عباسی والی ریاست بهادر پور که مرید

مذاق الاموت سید جواد انقاد الله تعالی است مقام و در اندرون حساس و در دنیا
 ان است یزید و اند مقنوس است تا دو چهارم وقت حاجت در حبس تزیج
 و چهارم و پنجم سال سر حدود چهارم چری المقدس دولت ناسه موس زیارت حضرت
 اندس که عبادت و سعادت و ستر این است مسر گردید و راول مجلس ادعس تزیج
 مورد تملیات انسا هی شیخ التلغ حضرت قلمه محبوب الی جواد حد کس دی اند
 تعالی حمد و ثنای سید گرد حاضر بود و یک گروه قوالان حاضران تزیج و دوم گروه کلام
 سوم گروه قوالان سکس سیدان دایم هر سه گروه همیشه در مجلس مبارک که پیشتر
 حاضر میبود نگاهدار دیگر اطراف و امانیم جایگاه قوالان تزیج و حضور میبود
 گاه سیدان رکت علی جمعی مجلس سماع اعلا س میگرد و قوالان ششاد
 و اشانه حضور جواد انقاد الله تعالی شفا کت موت میسر لید و جواد احمر
 انقاد الله تعالی سانه مستقیمت سابع و داسر یک گروه را عطا میفرمود العز
 مجلس سماع و سه و در تزیج سده بود که قطب الموحیدین حضرت جواد حد کس انقاد الله
 تعالی مدرا سید و علی امیر مجلس سید جواد انقاد الله تعالی شفا کت و لعدنا ما کم شفا کت
 سید و در تزیج ان تزیج سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد
 دو آتشی میس که است که در کاه در محله و اگر شتر و کوش تزیج و سید و تقدیر و صو
 نموده و مجلس سماع حاضر سید و گریه شستند و اندرون روضه طهره رفته میرات محلات
 مسلح و خوش میسر گردیده سید و اول آمدند و فریب گشته سرفی از جبهه مجلس سماع
 حق بر سماع نظرون سماع کرده گاه گاه شستند و اندین اسقط الموحیدین حضرت صاحب که چنان
 که پیشتر این نقد موس حضور جواد انقاد الله تعالی شفا کت و لعدنا ما کم شفا کت

بقاۃ اللہ تعالیٰ بقائے تمامہ گریز و حضور خواجہ البقاۃ اللہ تعالیٰ بقیائے یکال شفقت و عنایت
 دست حق پرست خود را بر پشت و پیشانی میگردانیدند آنگاه حضرت صاحبزاده صاحب
 برکت مستند و حضور خواجہ البقاۃ اللہ تعالیٰ بسوی ہمہ حاضرین مجلس نظر گماشتند فرمان کردند
 کہ ہمہ کو دکان بسے ریش و بافتان را از مجلس طمع بیرون کنید و ہمہ دروازه ہائے مجلس
 خانہ بند کنید محض دو دروازه کشادہ دارید یکے دروازه از شمال و دوم از طرف جنوب پس
 چند خادمان برخاستند تعمیل این فرمان بجا آوردند و درین اثنا قوالان چاچڑانی این
 دوبیت الشاد کردند

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| بسنہ لے عشق از کمانے دیگر است | مرد این راہ را نشانے دیگر است |
| بسر از صرافان عشق | زیر برداری نوکانه دیگر است |

برین ابیات چند صوفیان اہل مقام در قصہ آمدند و بندہ نیز غریب غرق بود و ہمہ حضار مجلس
 بتاعت صوفیان ایستادہ شدند مگر حضور خواجہ البقاۃ اللہ تعالیٰ ببقائے پیش خود از
 خدام خود قطار بستہ کنانیدند و خود بدولت پس تر آن قطار مردم کہ یکے از آنہا حضرت
 قطب الموصیین بودند نشستہ ماندند بعد از یک ساعت بر حضور خواجہ البقاۃ اللہ تعالیٰ
 ببقائے اندران جا کہ نشستہ بودند فارسی عظیمی نازل کرد حضور را و جدو گرفت تا آنکہ بر خا
 و کجوش تمام جنبش نمودہ رقص فرمودند و کلام مبارک عرق حینی از سر شرف خود افشا و یک خادم ایستادہ
 برداشتہ محض کرد و در سبیل رقص کردہ باز نشستند کہ آنحضرت فرمودت بعد از آن قوالی ازین کردہ قوالان پیش میفرستاد

| | |
|--|--|
| جی آگمان تون دسدا این تہین ہور کرد سدا | جی آگمان تون دسدا این ہر روپ ہماوان کسدا |
| جسد اظہار اطن دکیان تون اظہار اطن کسدا | اس بہر روپے یا لکنون دل کانن ہول نہ سدا |

بر صرغہ خیرہ این دو ہو حضور خواجہ البقاۃ اللہ تعالیٰ ببقائے بسیار گریز نمودند بعد از آن

ذریع گشتند اندرین روزنه مقدس رفته و بعد از رویر سے بیرون آمده بدولت سراسر
 تشریف فرما شدند مقیموسرگشتند و چون بوقت چاشت روز جمعه شریف بتاریخ یازدهم
 ماه ذی الحج سال سیزده صد و چهارم هجری المقدس دولت پاسبان بوس وزیرت حضرت
 اقدس که عبادت و سعادت کے بہتر ازین نیست حاصل گشت این روز مجلس دوم از عرس
 مبارک خواجہ محبوب الہی رشی المد تعالیٰ عنہ بودہ است حضور خواجہ بقاۃ اللہ تعالیٰ بقاۃ
 و نقندا و اکمل بقاۃ و حضرت صاحبزادہ صاحب اداۃ اللہ تعالیٰ بدوامہ در مجلس سماع
 رونق افزا شدہ اند و فالان در سر رسیدن سرگرم بودہ اند و صوفیان در رقص و جوش آمدہ
 اندرین اثنا قطب الموحیدین حضرت صاحبزادہ صاحب ابرین دودہ و ع

چتریان لوکو چپٹیان مجسینین

گریہ شدہ است و حضور خواجہ بقاۃ اللہ تعالیٰ بقاۃ و نقندا و اکمل بقاۃ از اول مجلس تا
 ختم بجز استغراق دیگر از گریہ و جوش و رقص و سچ نگشتہ است و چون صوفی میخواست
 حضور خواجہ بقاۃ اللہ تعالیٰ نیز بچشمہ متابعت برے خاصند بارے عزیزے راجا
 در گرفت برخاست و رقص آغاز کرد و حضور خواجہ بقاۃ اللہ تعالیٰ ہم برخاستند چون
 قیام یار و راز شد طبع مبارک برداشتگی و بازی قیام نمیداشت پس قطار مردان را
 پیش خود ایستادہ خود بدولت و راستے آن برشتند چون صوفی باز نشست قطار
 بر طرف گردید **لجید ازان** ختم خواندہ شد دعا خواستہ در نماز جمیعہ داخل شدند
 بعد از فراغ نماز بدولت سراسر تشریف فرما گشتند نماز عصر و نماز کذا روزه باز در خالقہا معلی اور
 بسیجہ شریف نشستند حضرت قطب الموحیدین خواجہ محمد بخش اداۃ اللہ تعالیٰ بدوامہ
 و میان نہا صاحب میان حافظ محمد صاحب حاجی پوری و میان صاحب میان کرم الدین

حضرت قبله عالم مهاروی رحمہ حاضر میشدند دیگر خلفائے راشدین ہم جمع میگشتند و همچون
 مجالس روزانه میشد و حضور حضرت محبوب آلہی رضی عنہ و مجلس شب چراغان حضور قبلہ سلطان
 الاولیاء رحمہ حاضر میشدند مقبوس **ہشتاد و ششم** وقت چاشت روز یکشنبہ
 دوازدهم ماه ذی الحج سال سیزده صد و چہارم ہجری المقدس دولت پاسبان بوس زیارت حضرت
 اقدس کہ عبادتے و سعادے بہتر ازین نیست **ہشتاد و شہ** حضور خواجہ البقاہ الدتعالی سقاہ و نقیض
 وایاکم بقاہ و حضرت قطب الموحیدین ادامہ اللہ تعالی بدوامہ زبیت بخش مجلس سماع شدند
 این روز مجلس ششم عوس مبارک بودہ است جہان در جہان جمع شدہ بود و قولان سہ گروہ
 دیروزہ موجود بود و نداول قولان چاچران شریف سرانیدند آنگاہ بقولان مهاروی فرمایند
 شد آہنگفتند بعد از ان بقولان شد آہنگ اشارہ وقت اوشان سرودند
 بعد از ان بقولان حاجی پوری کہ اسال آندہ بودند ارشاد صادر شد اوشان ہم
 سرانیدند بگفتہ ہر یک گروہ قولان بسیار صوفیان در وجہ وجوش آمدند و قصہ و
 گریہ کردند و حضور خواجہ البقاہ الدتعالی سقاہ اندک اندک گریہ شدہ است
 و ہمہ قولان را مبالغہ کثیر عطا فرمودند آنگاہ حافظ قرآن شریف ختم بنخواند و عا
 خواندہ برخاستند و در صومعہ خاص ارام گزین شدند **ہشتاد و ہفتم** وقت
 مغرب سیزدهم ماہ ذی الحج شب دوشنبہ سال سیزده صد و چہارم ہجری المقدس
 دولت پاسبان بوس زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادے بہتر ازین نیست
 حاصل گشت حضور خواجہ البقاہ الدتعالی سقاہ و نقیض وایاکم بقاہ و در مسجد معلی خانقاہ
 شریف تشریف فرما گردیدند و همچون دیر در مردم را زیارت کنانیدند آنگاہ نماز مغرب
 بجاخت گزارند بعد از قرائت نماز از ہر طرف حرفان بیعت شوندگان عرض میکردند

آخر فرمود که همه محبت نمودگان درین مسجد جمع شوند و با من حضور فرمایند و ما را بایم بس
 در روضه مطهره و بعد از آن من در راقم الحروف سرایزه بود و خدا را که سعادتمند شرف نگاهبان
 ایستاد و دیگر مردم را اندر آمدن می بود و من حضور خواجہ القاه الدینعلی نقاشی مقامی را مستقام
 بود و او به چاکا هر دو جیسار را با البین ما حدیثی از خواص اندر رسید و آداب را بایستایم آورد و ما
 سرور از روضه آمد و در روز راقم الحروف مسجد مستقام شد و تمام مسجد را در روضه نگاهبان برسد و بود
 حاکم اما در آن جمیع مردم بر سر آمد که سید میس یارید شمیمه ترس را حاضر آورد و ما نگاهدار
 در حجر مساجد مراقب شدند و در سار مار قیبه کردند و حیرت آید به میر میوند علی بن ابراهیم
 سر بر او حجت حاجی عمر خاں خادم را فرمودند که این شمیمه را در تمام مسجد گردان ما جمع مردم با آید
 خود این شمیمه را من پس کسبنا میبست اما من مسجد خود و در حراست و دو سه هائی
 مردم را با این شمیمه میس کسبیده ما را آمد نگاه فرمودند که ما در دو یک راقم الحروف به اگر ما همه را
 مگر که ما را با همیشه میخوانده ما شد و در سورت اصلاح و در اردو در طرف تعجب هر ما را یک
 حد ما را که طبعه بعد ما را عشا را صادر کرد و طبعه ما بعد خادم و منوف از رفت و در حراست که
 حضور فرموده بود و میل آورده باید و السست که چون حاجی عمر خاں شمیمه را گرفت و حراست
 و مردم امیعت کما سیدین گرفت حضور خواجہ القاه الدینعلی ما را مراقب کردند و توجه در راقم الحروف
 میوست و اشتیاق که عمر خاں ما را یاد حضور خواجہ القاه الدینعلی مراقب اندر این شده
 راقم الحروف مگر این بود و نگاه حراست از در دولت حراست حاصل بقصد تمام شد و مردم کما
 احوال از دی المعروف معاف من الحس و آنچه لای مسلمانی در جواب و ابرار طوطات و است عقد
 حضور اقدس حضور خواجہ القاه الدینعلی مقامی و بعد ما را که مقامی در مسکن کاست
 مسقط آمد و دست مردم بهت ما و در در است ما آلی حشر شریف حضور خواجہ القاه الدینعلی

اشتراک چھائی مطبع منقیدم اگر

خدا کے صلہ بکرم سے اس مطبع میں ترجمہ اور ہر زبان کی کتابیں آ رہی ہیں۔
 ہندی۔ فارسی۔ عربی۔ ہمایہ۔ حوتخط۔ صحیح و عمدہ حکماء و راج و عمدہ بیانی
 متصل سے لیتوں میں طبع ہوئی ہیں۔ خدا توں دیکھو بندہ دست اور چنگی چور
 کے حکم کا عداوت ہی جیتے نہیں یہ نامی مطبع عمنس میں سے ایسے انکس می
 کو ہمایہ امامداری و حوتس معانگی سے انکار راستہ اور اسکی شہر و یکسا می
 روزافروں ہے اور اس مطبع میں کتب بہت زیادہ طابع کے بہت
 حوتخط و صاف و عمدہ چھائی جاتی ہیں جس سے حاصل کو کو کچھ چھوٹا ہوا کو کو کھات
 ج و خیرہ کی خطا کثرت سے معلوم ہو سکتی ہے۔ موند کے لئے ہمارے
 مطبع کی جیسی ہوتی کتابیں کافی دوائی ہیں فقط

املتہ
 محمد قیاد علی جان صوفی مالک و مہتمم مطبع منقیدم اگر